

آفتاب حکایت

نگاهی به زندگی امام رضا علیه‌السلام

سید محمد نجفی یزدی

دانلود سوالات آزمون

سرشناسنامه: نجفی یزدی، محمد، ۱۳۳۷
عنوان و نام پدیدآور: حکایت آفتاب؛ نگاهی کوتاه به زندگانی امام رضا علیه السلام/ محمد نجفی یزدی؛ تهیه و تدوین اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی.
مشخصات نشر: مشهد نشر قدس رضوی ۱۳۸۷
مشخصات ظاهری: ۱۹۲ص؛۱۷*۱۲ س م.
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۸۴-۲۹-۵
وضعیت فهرست نویسی: فیپا
موضوع: علی بن موسی(ع)،امام هشتم،۲۰۳-۱۴۸ق
شناسه افزوده: آستان قدس رضوی.اداره امور فرهنگی
رده بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۸ح۳ن/BP ۲۷
رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۷
شماره کتابخانه ملی: ۱۵۱۹۳۴۹

حکایت آفتاب
نویسنده: سید محمد نجفی یزدی
تهیه و تدوین: اداره امور فرهنگی آستان قدس رضوی
طراح گرافیک: رضا باباجانی
صفحه آرایی: محمود بازدار
نوبت چاپ: هفتم-۱۳۹۱
شمارگان: ۲۰۰۰
ناشر: انتشارات قدس رضوی
شابک: ۵-۲۹-۲۷۸۴-۹۶۴-۹۷۸
چاپ: مؤسسه فرهنگی قدس
نشانی تهیه کننده: مشهد، حرم مطهر ، صحن جامع رضوی ضلع غربی اداره امور فرهنگی تلفن: ۰۵۱۱-۲۰۰۲۵۶۷
صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵
حق چاپ محفوظ است.

فهرست

۱۱ / مقدمه

۱۴ / پیشگفتار

۱۷ / فهرست تاریخچه‌ی زندگانی حضرت رضا علیه‌السلام

۱۸ / تاریخ ولادت حضرت رضا علیه‌السلام

۱۹ / مادر بزرگوار حضرت رضا علیه‌السلام

۲۰ / فرزندان امام رضا علیه‌السلام

۲۱ / ولادت با سعادت شمس الشموس، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

۲۲ / امام صادق علیه‌السلام در آرزوی دیدار امام رضا علیه‌السلام

۲۳ / چرا حضرت رضا علیه‌السلام را رضا نامیدند؟

۲۴ / دوران کودکی و جوانی حضرت رضا علیه‌السلام

۲۶ / مرجعیت دینی حضرت رضا علیه‌السلام در جوانی

۲۷ / عظمت والای حضرت رضا علیه‌السلام در پیشگاه الهی

۲۸ / فرزند سرزمین غربت

۲۹ / سیره‌ی عبادی حضرت رضا علیه‌السلام

۳۱ / برنامه‌ی عبادی حضرت رضا علیه‌السلام در سفر خراسان

۳۴ / نماز اول وقت حضرت رضا علیه‌السلام

۳۶ / سیره‌ی اجتماعی و آداب معاشرت حضرت با مردم

۳۷ / جود و سخاوت حضرت رضا علیه‌السلام

۳۸ / عنایت و توجه ویژه حضرت رضا علیه‌السلام به نیازمندان

۴۰ / حفظ آبرو و حیثیت نیازمندان

۴۲ / سیره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام با زیردستان

۴۴ / لطف و عنایت امام رضا علیه‌السلام نسبت به شیعیان

۴۶ / عظمت شخصیت حضرت رضا علیه‌السلام در کلام بزرگان

۴۹ / مقام و شخصیت علمی حضرت رضا علیه‌السلام
۵۳ / نمونه‌هایی از پاسخ‌های حکیمانه حضرت رضا علیه‌السلام
۵۶ / آگاهی حضرت رضا علیه‌السلام از زبان های گوناگون
۵۶ / آشنایی کامل حضرت به زبان های گوناگون رایج آن زمان
۵۸ / آشنایی حضرت رضا علیه‌السلام به زبان پرندگان و حیوانات
۵۹ / دانش گسترده ی حضرت در علوم غیبی
۵۹ / پیشگویی‌های حضرت در مورد برامکه
۶۱ / از هارون به من صدمه‌ای نمی‌رسد!
۶۲ / پیشگویی‌های گوناگون
۶۳ / آگاهی حضرت رضا علیه‌السلام از فرزندان در رحم مادران
۶۵ / آگاهی حضرت رضا علیه‌السلام از کیفیت شهادت و محل دفن خویش
۶۷ / اقدامات فرهنگی حضرت رضا علیه‌السلام
۶۹ / مقابله با غلوّ و غالیان
۷۳ / مبارزات حضرت رضا علیه‌السلام با فرقه صوفیه
۷۵ / حضرت رضا علیه‌السلام و اهمیت امام از دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام
۷۸ / حضرت رضا و امیرالمؤمنین علیه‌السلام
۷۹ / چهل حدیث از حضرت رضا علیه‌السلام در فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام
۸۶ / حضرت رضا علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام
۸۸ / حضرت رضا و امام حسین علیه‌السلام
۹۰ / حضرت رضا علیه‌السلام و زیارت امام حسین علیه‌السلام
۹۲ / امام رضا علیه‌السلام و تربت سیدالشهداء علیه‌السلام
۹۳ / امام رضا علیه‌السلام و اهمیّت عزاداری بر سیدالشهداء علیه‌السلام
۹۴ / اشک های جاری در مصیبت سیدالشهداء علیه‌السلام
۹۵ / گریه بر حسین علیه‌السلام

۹۷ / مشکلات عمده ی حضرت رضا علیه‌السلام در زمان امامت
۹۸ / مشکل اول: واقفیه و مبارزات حضرت رضا علیه‌السلام با این گروه
۹۸ / مذهب وقف و علت ایجاد آن
۱۰۰ / انحراف بسیاری از شیعیان بر اثر شبهه وقف
۱۰۲ / اقدام‌های حضرت رضا علیه‌السلام در مقابل واقفیه
۱۰۳ / مذاکره حضرت رضا علیه‌السلام با سران واقفیه
۱۰۵ / دستور دوری از واقفیه
۱۰۶ / برخی کرامات حضرت رضا علیه‌السلام برای هدایت شیعیان
۱۰۷ / عاقبت برخی از طرفداران واقفیه از زبان حضرت رضا علیه‌السلام
۱۰۹ / مشکل دوّم: تأخیر در تولّد حضرت جواد علیه‌السلام
۱۱۳ / مشکل سوم: مسأله ولایت عهدی حضرت رضا علیه‌السلام
۱۱۵ / توطئه ترور حضرت رضا علیه‌السلام
۱۱۷ / خبر لوح و نام‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام
۱۱۹ / هجرت تاریخی حضرت رضا علیه‌السلام
۱۲۰ / وداع از مدینه
۱۲۱ / مسیر حرکت حضرت رضا علیه‌السلام
۱۲۲ / دهکده ی نباج
۱۲۳ / اهواز
۱۲۴ / حرکت به طرف فارس
۱۲۵ / حرکت به طرف خراسان
۱۲۶ / نیشابور
۱۲۷ / حدیث **سلسلة الذهب**
۱۲۹ / شفا دادن بیماری در رباط سعد
۱۳۱ / ده سرخ

۱۳۲ / طوس
۱۳۳ / سرخس
۱۳۵ / مرو
۱۳۶ / جریان ولایت عهدی
۱۳۹ / وفای به شرط
۱۴۰ / مأمون عباسی و اهداف شوم وی
۱۴۱ / مشکلات مأمون
۱۴۴ / نماز عید فطر
۱۴۶ / داستان دعبل
۱۴۷ / هدیه حضرت رضا علیه‌السلام به دعبل
۱۵۱ / پیراهن شفابخش
۱۵۲ / ناکامی و مشکلات مأمون و سیاست جدید او
۱۵۳ / گام اول کشتن فضل بن سهل
۱۵۵ / قاتل حضرت رضا علیه‌السلام
۱۵۷ / ترور ناموفق حضرت رضا علیه‌السلام
۱۵۸ / شهادت حضرت رضا علیه‌السلام
۱۶۲ / مروری بر اهم حوادث دوران امامت حضرت رضا علیه‌السلام
۱۷۰ / فضیلت فوق العاده زیارت حضرت رضا علیه‌السلام
۱۷۱ / شفاعت حضرت رضا علیه‌السلام
۱۷۲ / زایر بهشتی
۱۷۳ / زایر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم
۱۷۴ / ثواب شهدا
۱۷۵ / زائر خدا
۱۷۶ / برآورنده حاجت و برطرف کننده ی غم

۱۷۷ / برتر از حج مستحبی
۱۷۸ / ایمن از آتش
۱۷۹ / برترین میهمان خداوند
۱۸۰ / در مرتبه ی امام علیه‌السلام !
۱۸۱ / زایر امام رضا علیه‌السلام و زایر حسین علیه‌السلام
۱۸۲ / ارزش والای تحمل سختی در راه زیارت
۱۸۳ / برخی از کلمات و نصایح حکیمانه حضرت رضا علیه‌السلام
۱۸۶ / عذاب زن های بی‌تقوا و بی بند و بار در قیامت
۱۸۹ / جزای نیکی

مقدمه

اهل بیت علیهم‌السلام گنجوران دانش اند. رودها و جویبـارهای دانـش کـه مزرعه ی جان انسان را در چهارده قرن اخیر سیراب و شاداب ساخته است، از بلندای قامت آسمانی این کوه نور، سرچشمه می گیرد. امام عالمان و عارفان علی علیه‌السلام فرمود:«**ینحدر عنّی السیل و لا یرقی الی الطیر**» آبادانی و شادابی دیارعلم و آگاهی؛ از تلالوء فروزنده ی دانش این خاندان است که پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود:«**انا مدینه العلم و علی بابها**».

دانش اهل بیت علیهم‌السلام از جنس دریافتنی است نه آموختنی، علم حضوری است نه حصولی و این از آن جهت است که آنان حقیقت علم را با جان آسمانی خویش دریافته اند. حضرت علی علیه‌السلام در وصف عارفان (که خود آن حضرت مولای آنان است) فرمود:«**هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره و باشروا روح الیقین**».

پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله سرسلسله ی این خاندان نور و روشنایی، هر چند که خود درس ناخوانده و مکتب نرفته بود، اما پیام و رسالت او، تلاوت و خواندن، آموختن و فرا گرفتن و علم و آگاهی بود. رسالت او با «اقراء» آغازشد و با دانش وبینش که جان های شیفته را سرشار می‌کرد، تداوم یافت. «**هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکمه**» .

او با رسالت خویش، جان های مرده را از مرداب روزمرگی و ضلالت ها تا باغستان بهشتی حیات و زندگی، رهنمون شد و انسان اسیر در کژراهه ها و پرت گاه های تباهی را به شاهراه

هدایت و صراط مستقیم فرا خواند و در تن مرده‌ی آدمیت روحی دوباره دمید:«**اذا دعاکم لما یحییکم**» و بار گران جهل و نادانی را از دوش آنان فرو نهاد«**یضع عنهم اصرهم و الاغلال التی کانت علیهم**».

و خاندان آن حضرت نیز که از چشمه ی حیات او سیراب بودند؛ همانند آن بزرگ، خورشید دانش و آگاهی را در گذرگاه اعصار فرا راه جویندگان دانش و بصیرت، تابان و فروزان نگه داشتند و با بهره مندی از انوار الهی او، مسیر پویندگان را روشن و جان جویندگان را تابناک و سرشار ساختند.

و امروز در عصر جاهلیت مدرن نیز، آنچه غبار راه انسان کمال جوی را فرو می نشاند و راه او را می تواند روشن کند بهره گیری و بازگشت به سرچشمه ی همان دانش و بصیرتی است که پیامبر اعظم و خاندان پاک و مطهر او علیهم‌السلام به انسان هدیه کردند و شاید امروز بیش از هر روز و روزگاری، انسان به آنچه پیامبر رحمت و آگاهی برای بشریت به ارمغان آورده نیازمند و محتاج باشد.

بی تردید کاوش در سرچشمه‌های نور اهل بیت علیهم‌السلام و بازخوانی سیره و آموزه های آن بزرگواران در روزگار ما- مانند همه ی روزگاران- خدمتی بزرگ به انسانیت است خدمتی که فراتر از آن، خدمتی متصور نیست و از این روی بر تمامی کسانی که دل آنان برای انسان می تپد فرض است که با ژرف اندیشی و ژرف کاوی در معارف اهل بیت علیهم‌السلام گوهرهای ناب و آموزه های رهایی بخش این گنجینه ی عظیم و الهی را استخراج کنند و به بشر تشنه و جگر سوخته ی عصر حاضر ارائه نمایند.

بر حسب وظیفه در جوار بارگاه عالم آل محمد علیهم‌السلام برای

تمامی رهروان این راه و تمامی کسانی که در مسیر احیای امر اهل بیت علیهم‌السلام و تعلیم و تعلم معارف و علوم این خاندان مطهر تلاش و کوشش می کنند به ویژه اساتید بزرگوار و گرانمایه‌ای که در تالیف و تنظیم این مجموعه‌ی ارزشمند نقش داشته اند طلب سلامتی وبهروزی می کنیم و توفیق آنان را از درگاه حیّ علیم خواستاریم.

از زایـران عزیز نیز می خـواهیم نعـمت بی نظـیر زیـارت پاره ی تـن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را با بهره گیری از اندیشه، کلام و سیره ی آن امام همام به فرصتی برای تامین نیازهای معنوی و فکری خود تبدیل نمایند و با مطالعه ی آثار ارزشمندی مانند این مجموعه، توشه های سعادت و کمال را برای دنیا و آخرت خود برگیرند و خدمتگزاران خود، در این آستان مقدس را نیز از دعا فراموش نکنند.

معاونت تبلیغات وارتباطات اسلامی
آستان قدس رضوی

پیشگفتار



ایران اسلامی بر خود می‌بالد که افتخار میزبانی پاره‌ی تن رسول الله ﷺ و عالم آل محمّد ﷺ و قبله‌ی حاجات و هشتمین امام معصوم را دارد و همه ساله پذیرای میلیون‌ها مشتاق و زایر دلباخته ی آن امام رئوف است که از سراسر عالم اسلام به پای بوسی ایشان می‌آیند.

و به برکت این امام همام ، فیوضات الهی به تمامی دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام و به ویژه پیروان و شیعیان آن حضرت سرازیر می‌گردد و این قطعه از سرزمین خراسان، پاره‌ای از بهشت است که بر عالم ملکوت فخر دارد و همواره مورد نظرکروبیان عالم بالاست همان گونه که کانون عشق و توجه و هدایت اهل زمین است، و ملائکه الهی در آن مرقد شریف، همراه زایران مشتاق او،گرداگرد وی در رفت و آمد هستند.

و چه آثار و برکات عظیم و شگفتی که خداوند به جهت این امام همام و زیارت آن حضرت، نصیب زایران و دوستان ایشان می‌گرداند.

زیارت امام رضا علیه‌السلام و حضور سیل آسای مشتاقان در آن بارگاه ملکوتی، همواره روح دین و معنویّات و تذکر به آخرت و توجه به خداوند و فرامین او را در دل‌ها و جامعه‌ی اسلامی، تقویت می‌کند و مردم مشتاق، در آن فضای پاک و سرشار از نور امامت و ولایت، احساس آرامش و طهارت و صفا می‌کنند، حوایج خود را عرضه می‌دارند و از عنایات الهی به واسطه‌ی آن امام همام چه بهره‌ها که نمی‌برند.

از این روی شایسته است جهت بهرمندی بهتر و بیشتر از این زیارت، توجه مشتاقان رابه مختصری از زندگانی و صفات ارزنده

آن امام همام جلب کنیم تا با معرفت بیشتر به زیارت بپردازند و از این راه بیش از پیش، مورد عنایات الهی و توجه حضرت ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحیه و الثناء قرار گیرند.

فهرست تاریخچه‌ی زندگانی حضرت رضا علیه‌السلام

نام مبارک: علی
نام پدر: امام موسی بن جعفر علیه‌السلام
نام مادر: جناب نجمه یا تکتم
کنیه حضرت: ابوالحسن
لقب حضرت: رضا
تاریخ تولّد: ۱۱ ذی قعده سال ۱۴۸ (ه.ق)
محل تولّد: مدینه‌ی منوّره
فرزند: حضرت امام محمّدتقی علیه‌السلام، البته در مورد این که آیا فرزندان دیگری داشته‌اند اختلاف است.
حاکمان زمان حضرت: منصور دوانیقی، مهدی عباسی، هادی عباسی، هارون الرشید، محمد امین، مأمون عباسی
تاریخ ولایت عهدی: رمضان سال ۲۰۱ (ه.ق) به اجبار مأمون
مدت عمر حضرت بنابر مشهور: ۵۵ سال
تاریخ شهادت: آخر ماه صفر ۲۰۳ (ه.ق)
قاتل حضرت: مأمون عباسی به وسیله‌ی زهر
مرقد حضرت: مشهد مقدس رضوی که شهرت جهانی دارد.[1]

---

۱ – برگرفته از بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۲، البته در مورد تاریخ ولادت و شهادت حضرت اقوال دیگری نیز ذکر شده است.

تاریخ ولادت حضرت رضا علیه‌السلام

ولادت آن امام همام را مشهور محدثان و مورخان در ۱۱ ذی قعده سال ۱۴۸ (هـ. ق) دانسته‌اند[۱] و این همان سالی است که حضرت صادق علیه‌السلام از دنیا رحلت کردند ولی برخی تولد حضرت رضا علیه‌السلام را پنج سال بعد از رحلت حضرت صادق علیه‌السلام نگاشته‌اند.[۲]



---

۱ – اعلام الوری ۳۰۲؛ بحار ۳/۴۹.

۲ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۱۸/۱، مروج الذهب ۴۴۱/۳؛ اثبات الوصیه / ۱۸۲.

مادر بزرگوار حضرت رضا علیه‌السلام

مادر بزرگوار ایشان بانویی مکرّمه به نام نجمه یا تکتم است، وی پس از ولادت حضرت رضا علیه‌السلام طاهره - پاکیزه - نام گرفت.[1]

وی بانویی عفیف[2] و خردمند و از اشراف عجم بوده است.[3]

در روایت است که جناب تکتم مادر حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: مرا با دایه‌ای کمک دهید (تا در شیردادن حضرت رضا کمکم کند) پرسیدند: آیا شیر کم است؟ گفت: نه، ولی من اذکار و نمازهایی دارم که پس از تولّد ایشان از آن کاسته شده است.[4]



---

۱ - عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۱۵/۱.

۲ - عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۱۷/۱.

۳ - احقاق الحق ۳۴۳/۱۲ از ینابیع الموده.

۴ - بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵.

فرزندان امام رضا علیه‌السلام

در میان مورخان و محدثان در مورد تعداد فرزندان حضرت رضا علیه‌السلام اختلاف است، بسیاری حضرت جواد علیه‌السلام را تنها فرزند حضرت رضا علیه‌السلام می‌دانند همانند شیخ مفید(قدس سره)[1]و ابن شهر آشوب[2] ولی برخی فرزندان دیگری برای حضرت شمرده‌اند، از جمله دختری به نام فاطمه.[3] ولی برخی روایات، تک فرزندی حضرت را تأیید می‌کند. مردی به نام حنان بن سَدیر گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردم: آیا می‌شود امام بدون فرزند و جانشین باشد؟ حضرت فرمود: نه، و بدان که مرا جز یک فرزند نخواهد بود، ولی خداوند به او فرزندان فراوانی عطا می کند.[4]

۱ – الارشاد ۲۶۳/۲.
۲ – مناقب ۳۶۷/۴.
۳ – منتهی الامال ۳۵۲/۲.
۴ – بحارالانوار، ۲۲۱/۴۹.

ولادت با سعادت شمس الشموس، علی بن موسی الرضا علیه‌السلام

مادر بزرگوار آن حضرت جناب نجمه گوید: من هنگام بارداری به پسرم علی، احساس سنگینی نمی‌کردم، به هنگام خواب از درون خود، صدای ذکر خداوند می‌شنیدم به گونه‌ای که هراسناک می‌شدم، چون او را به دنیا آوردم دست و پا را بر زمین نهاد ، سر به آسمان بلندکرد و مانند کسی که سخنی می‌گوید، لب هایش حرکت می‌کرد.

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام چون فرزند خویش را دید ، فرمود: «هنیئاً لک یا نجمه کرامه ربّک» (ای نجمه، بزرگداشت خداوند گرامیت باد.) سپس نوزاد را در پارچه‌ای سفید پوشانده به حضرت دادند، حضرتش در گوش راست فرزند خویش اذان و در گوش چپ وی اقامه گفت و آب فرات طلبید و با آن از او کام برداشت و به مادرش فرمود: «خُذیهِ فَاِنَّهُ بَقِیّه اللهِ تَعالی فی اَرْضِهِ» (بگیر او را که او باقی مانده الهی در زمین خداوند است.)[1]

حضرت کاظم علیه‌السلام بعد از تولد امام رضا علیه‌السلام به مادر حضرت رضا علیه‌السلام لقب طاهره یعنی پاکیزه داد.[2]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۵۰.

۲ – بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۷.

امام صادق علیه‌السلام در آرزوی دیدار امام رضا علیه‌السلام

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام به فرزندان خویش می‌فرمود: این برادر شما علی بن موسی، عالم آل محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله است، در مورد دین خود از او بپرسید و آن چه می‌گوید حفظ کنید، من از پدرم جعفر بن محمد بارها شنیدم که به من می‌گفت: «اِنّ عالِمَ آلِ مُحَمَّد لَفی صُلْبِکَ وَ لَیْتَنی اَدْرَکْتُهُ فَاِنَّهُ سَمِیُّ اَمیرِالمُؤْمِنینَ علی» یعنی عالم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در نسل توست، ای کاش من او را می‌دیدم، او همنام امیرالمؤمنین، علی علیه‌السلام است.[1]

درروایات متعددی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وامیرالمؤمنین و حضرت صادق علیه‌السلام به وجود آن امام همام و همچنین به شهادت مظلومانه ایشان و مرقد شریف آن حضرت در خراسان و ثواب فوق العاده‌ی زیارت ایشان اشاره شده است که در فصل شهادت حضرت ذکر خواهد شد.

---

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۱۰۰ از اعلام الوری.

چرا حضرت رضا علیه‌السلام را رضا نامیدند؟

بزنطی که از بزرگان اصحاب امام رضا علیه‌السلام و امام جواد علیه‌السلام است گوید: به ابوجعفر، محمد بن علی، امام جواد علیه‌السلام عرض کردم: گروهی از مخالفان شما می‌پندارند که مأمون به پدر شما لقب رضا را داده است چون ایشان را برای ولایت عهدی خویش پسندیده است، حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: به خدا قسم دروغ می‌گویند و گناه می‌کنند، بلکه خداوند تبارک و تعالی او را رضا نامید زیرا وی پسندیده ی خداوند عزوجل در آسمان و پسندیده رسول او و ائمه بعد از او علیهم‌السلام در زمین بود.

پرسیدم: مگر تمامی پدران گذشته شما چنین نبودند؟ فرمود: آری. گفتم: پس چرا پدر شما در میان ایشان رضا نامیده شد؟ فرمود: چون مخالفان او نیز به او رضایت دادند همانند دوستان او، و این امر برای هیچ یک از پدرانش رخ نداد به این جهت آن حضرت در میان ایشان رضا نامیده شد.[1]

و مؤید همین مسأله است آن که سلیمان بن حفص گوید: موسی بن جعفر علیه‌السلام فرزندش علی را رضا می‌نامید و (چون می‌خواست از حضرت یاد کند) می‌فرمود فرزندم را رضا صدا بزنید، به فرزندم رضا گفتم، فرزندم رضا به من چنین گفت و ...[2]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۳ و علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۷.
۲ – علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۲۶.

دوران کودکی و جوانی حضرت رضا علیه‌السلام

تاریخ در مورد زندگانی علیهاالسلام در کودکی و جوانی تا حدّ بسیاری سکوت کرده است، زیرا که تاریخ نویسان به حوادث پر آوازه یا افرادی که مورد توجه عموم باشند علاقه‌مند هستند. نه افراد بی ادّعا و به دور از جنجال و سر و صدا، به ویژه در مورد اهل بیت علیهاالسلام که بنای حکومت بر مهجور کردن آنان بوده و دانشمندان آن زمان نیز به جهت مخالفت مذهبی سعی در کمرنگ کردن نقش آن ها داشتند . این امر سبب شده است که نسل‌های آینده از اطلاعات مربوط به زندگانی اهل بیت علیهاالسلام قبل از امامت و چه بسا بعد از امامت، تا حدّ زیادی محروم بمانند.

آن‌چه در تاریخ آمده آن است که حضرت رضا علیه‌السلام در کودکی به شدت مورد توجه پدر گرامی خویش بود، یکی از یاران موسی بن جعفر علیه‌السلام به نام مفضّل گوید: نزد حضرت رفتم، دیدم فرزندش علی در دامن اوست، حضرت او را می‌بوسید و او را بر دوش خود می‌نهاد و به خود می‌چسباند و می‌فرمود:

پدرم به فدایت! چه خوش بویی، چه خلق تو پاکیزه و فضل تو آشکار است.

عرض کردم: فدایت شوم، در دلم نسبت به این کودک، چنان محبتی افتاد که برای هیچ کس جز شما نیفتاده است.

حضرت فرمود: ای مفضل، او نسبت به من، مثل من است نسبت به پدرم، فرزندانی که برخی از برخی هستند و خداوند شنوا و داناست.

عرض کردم: آیا او صاحب این امر بعد از شما ست؟ فرمود:

آری هرکه از او اطاعت کند به حق رسیده است و هرکه او را نافرمانی کند، کافر شود.[1]

و گاهی می‌فرمود: علی، بزرگ‌ترین فرزندم، از همه بیشتر نسبت به سخن من شنوا و فرمانبردار است. او با من به جفر و جامعه (که دو کتاب مهم از منابع علوم اهل بیت علیهم‌السلام است) نگاه می‌کند، و در آن جز پیامبر و وصیّ او نمی‌نگرد.[2]



۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۶.

۲– بصائر الدرجات، جزء ۳، باب ۱۴، ج ۲۴، ص ۲۰.

مرجعیت دینی حضرت رضا علیه‌السلام در جوانی

حضرت رضا علیه‌السلام در جوانی چنان از فضیلت و دانش برخوردار بود که مرجع مردم بود و حضرت کاظم علیه‌السلام مردم را به ایشان ارجاع می‌داد و می‌فرمود: نوشته ی پسرم، نوشته ی من است، سخنش سخن من و فرستاده‌ی او فرستاده‌ی من است، هرچه بگوید همان حق است.[1]

روزی شخصی به حضرت کاظم علیه‌السلام عرض کرد: سؤالی دارم. حضرت فرمود: از امام خود بپرس. پرسید: منظور شما کیست؟ من به جز شما امامی نمی‌شناسم! حضرت فرمود: او پسرم علی است، من کنیه خودم – ابوالحسن – را به او بخشیده‌ام.[2]

ابن حجر از علما عامه گوید: «کان یفتی فی مسجد رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله و هو ابن نیّف و عشرین سنه»[3] یعنی حضرت رضا علیه‌السلام درحالی که بیست و چند سال بیشتر نداشت در مسجد رسول‌الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فتوا می‌داد.

ذهبی یکی دیگر از علمای عامه گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در ایام مالک بن انس یکی از فقهای اربعه اهل سنت – در حالی که جوان بود فتوا می‌داد.[4]

---

۱ – اصول کافی، ۳۱۲/۱؛ عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۳۱/۱؛ الارشاد ۲۵۰/۲.
۲ – الغیبه شیخ طوسی، ص ۲۹ ر.ک: بحار، ج ۴۹، ص ۲۵.
۳ – تهذیب التهذیب، ۳۳۹/۷.
۴ – سیر اعلام النبلاء، ۳۸۸/۹.

عظمت والای حضرت رضا علیه‌السلام در پیشگاه الهی

حضرت جواد علیه‌السلام می‌فرماید: یکی از اصحاب حضرت رضا علیه‌السلام بیمار شد (و در حال احتضار بود) حضرت علیه‌السلام به عیادت ایشان آمد و از او پرسید: چگونه‌ای؟ گفت: حالم به شدت وخیم است، مرگ را می‌بینم، حضرت فرمود: مرگ را چگونه یافتی؟ گفت: بسیار سخت و دردناک.

ایشان ادامه دادند: این در آغاز است و برخی از حالات خودش را به تو نشان داده است. مردم دو گروهند: گروهی با مرگ راحت می‌شوند و گروهی، مردم از دست آن ها راحت می‌شوند. ایمان به خدا و به ولایت را تجدید کن (اقرار به شهادتین و ولایت کن) تا راحت شوی.

آن مرد این کار انجام داد، سپس گفت: ای پسر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله اینک فرشته‌های پروردگارم با درودها و تحفه‌ها بر شما سلام می‌کنند و مقابل شما ایستاده‌اند، اجازه بدهید بنشینند.

حضرت فرمودند: ای ملائکه پروردگار، بنشینید. سپس حضرت به آن مریض فرمود: از ملائکه بپرس آیا آن ها دستور دارند که در حضور من بایستند؟

مریض پرسید، آن ها گفتند: اگر همه فرشته‌های خداوند در حضور شما باشند، به احترام شما خواهند ایستاد و تا شما اجازه ندهید نخواهند نشست، خداوند به آن ها این چنین دستور داده است.

سپس آن مریض در حالی که چشم هایش را بسته بود گفت: سلام بر تو ای سفیر الهی این شمایی که مقابل من متمثل هستی با حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله و دیگر ائمه علیهم‌السلام و این چنین جان داد.[1]

---

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۷۲ از دعوات راوندی.

فرزند سرزمین غربت

شیخ صدوق رحمه الله روایت کند که مردی از صالحان ، پیامبرﷺ را در خواب دید و عرض کرد: یا رسول الله! کدام یک از فرزندان شما را زیارت کنم؟ حضرت فرمود: برخی از فرزندانم نزد من می‌آیند در حالی که مسموم اند و برخی در حالی که کشته شده‌اند. عرض کردم: با این همه پراکندگی مکان های ایشان، من کدام‌یک را زیارت کنم؟

حضرت فرمود: آن که به تو نزدیک‌تر است و در سرزمین غربت مدفون است، عرض کردم. رضا را می‌گویید؟ پیامبرﷺ فرمود بگو: صلی الله علیه، بگو: صلی الله علیه، بگو: صلی الله علیه.[1]

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۳۲۹؛ از عیون اخبارالرضا علیه‌السلام.

سیره‌ی عبادی حضرت رضا علیه‌السلام

عنایت به عبادت و وقت نهادن برای عبادت‌ها و اذکار و ادعیه‌ی خاص در شبانه روز، یکی از برنامه‌های اهل بیت علیهم‌السلام بوده است که هرگز با وجود مراجعات مردم ، تدریس و اشتغالات و گرفتاری‌های گوناگون از آن غافل نبوده‌اند و این درس بزرگی است برای پیروان ایشان.

اینک به پاره‌ای از سیره‌ی عبادی حضرت رضا علیه‌السلام می پردازیم.

۱. بعد از نماز صبح به سجده می‌رفت و تا طلوع آفتاب در سجده بود.

۲. گاهی که فرصت و فراغتی بود در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند.

۳. بعد از نماز همواره سجده شکر به جا می‌آورد.

۴. چنان با قرآن مأنوس بود که همه سخن و پاسخ و مثال‌های او قرآنی بود.

۵. در هر سه روز، یک ختم قرآن می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخواهم در کمتر از این ختم می‌کنم، ولی به هر آیه‌ای می‌رسم تأمل می‌کنم که در کجا و چه زمانی نازل شده است.

۶. خوابش در شب اندک بود و بیشتر شب‌ها را شب زنده داری می‌کرد.

۷. بسیار روزه می‌گرفت و روزه سه روز در هر ماه از او فوت نمی شد.

۸. در دعاهای خویش اول صلوات می‌فرستاد و ذکر صلوات را در نماز و غیرنماز بسیار می‌گفت.

۹. شب در بستر، زیاد قرآن می‌خواند و چون به آیه‌ای مربوط به بهشت و جهنم می‌رسید ، بسیار می‌گریست.

۱۰. همه اوقات به ذکر خدا مشغول بود و بیش از همه از خداوند واهمه داشت.[۱]

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۹۰ تا ۹۴ گزیده شده از احادیث گوناگون.

برنامه‌ی عبادی حضرت رضا علیه‌السلام در سفر خراسان

رجاء ابن ابی ضحاک از کارگزاران دولت عباسیان بود و در زمان مأمون، ریاست دیوان عالی مالیاتی را بر عهده داشت. او که مأموریت داشت[1] حضرت رضا علیه‌السلام را از مدینه به مرو نزد مأمون ببرد. و مراقب حضرت باشد و ایشان را از مسیر بصره و اهواز و فارس حرکت دهد ، نه از مسیر قم، می گوید: من از مدینه تا مرو با حضرت بودم، به خدا سوگند مردی را همانند او در تقوا و زیادی یاد خدا وشدت ترس از خداوند در هیچ زمانی ندیدم. عادت ایشان چنین بود که بعد از نماز صبح در محل نماز می‌نشست و به ذکر سبحان الله و الحمد لله و الله اکبر و لا اله الا الله و صلوات بر پیامبر و آل او مشغول می‌شد تا طلوع آفتاب، آن‌گاه به سجده می‌رفت و آن قدر به درازا می کشید تا روز بلند می‌شد. سپس سر بر می‌داشت و با مردم سخن می‌گفت و آن ها را موعظه می‌کرد و نزدیک ظهر، دوباره وضو می‌گرفت و به محل نماز خود بر می‌گشت و بعد از خواندن هشت رکعت نافله‌ی ظهر – با کیفیت خاصّی که در نقل آمده است – اذان و اقامه می‌گفت و نماز ظهر را به جا می‌آورد. بعد از نماز، تا مدتی تسبیح و حمد و تکبیر و لا اله الا الله می‌گفت، سپس سجده شکر به جا می‌آورد و در آن صد بار می‌گفت: «شکراً لله» آن‌گاه هشت رکعت نافله عصر را – با کیفیت خاصی – می‌خواند و سپس به نماز عصر مشغول می‌شد و بعد از نماز هم تا مدتی تسبیح و حمد و تکبیر و لا اله الا الله می‌گفت سپس به سجده می‌رفت و صد مرتبه می‌گفت:

---

۱ .لغت نامه دهخدا ۲۸۶/۲۳

«حمدالله». پس از غروب آفتاب نیز وضو می‌گرفت و اذان و اقامه می‌گفت و نماز مغرب را می‌خواند و بعد از نماز تا مدتی تسبیح و حمد و تکبیر و لا اله الا الله می‌گفت. سپس سجده شکر می‌کرد و آن گاه بدون آن که با کسی سخن گوید چهار رکعت نافله مغرب را با دو سلام و با قنوت به‌جا می‌آورد.

پس از آن مدتی تعقیبات نماز می‌خواند و آن‌گاه افطار می‌کرد، و چون حدوداً یک سوم از شب می‌گذشت بر می‌خاست و نماز عشا را می‌خواند و سپس در محلّ نماز مدتی می‌نشست و ذکر خدا می‌گفت و ذکر «حمد و لا اله الا الله» می‌گفت و بعد از خواندن تعقیبات و سجده شکر به بستر می‌رفت.

و چون یک سوم آخر شب می‌رسید با تسبیح و حمد و تکبیر و لا اله الا الله و استغفار از بستر بر می‌خاست و مسواک می‌زد، وضو می‌گرفت و یازده رکعت نماز شب به جا می آورد – با کیفیت خاصی که در نقل آمده است – و بعد از نماز برای تعقیبات می‌نشست و نزدیک طلوع فجر، دو رکعت نافله‌ی فجر می‌خواند و چون طلوع فجر می‌شد، اذان و اقامه می‌گفت و دو رکعت نماز صبح را به جا می‌آورد . بعد از سلام نیز تا طلوع آفتاب تعقیبات می‌خواند، آن گاه دو سجده شکر به جا می‌آورد تا روز بالا آید... .

در هر شهری که ده روز قصد ماندن می‌کرد، روزها روزه می‌گرفت و چون شب می‌شد، قبل از افطار، نماز می‌خواند و اگر قصد ماندن نداشت، نمازهای واجب را دو رکعت می‌خواند مگر مغرب، ایشان نافله مغرب و نماز شب و دو رکعت فجر را نه در سفر و نه در حَضَر ترک نمی‌کرد ولی نافله‌های روز – ظهر

و عصر – را در سفر ترک می‌کرد و بعد از هر نمازی که شکسته می‌خواند سی بار تسبیحات اربعه می‌گفت و می‌فرمود: این برای کامل شدن نماز است... .

در سفر هیچ وقت روزه نمی‌گرفت و در دعا همواره، ابتدا صلوات بر پیامبر و آل او می‌فرستاد و این صلوات را در نماز و پس از نماز بسیار تکرار می‌کرد.

شب ها که در بستر بود، بسیار قرآن تلاوت می‌کرد و هر گاه به آیه‌ای که یاد بهشت یا آتش در آن بود می‌رسید می‌گریست و از خداوند، درخواست بهشت می‌کرد و از آتش به او پناه می‌برد.

حضرت در همه نمازها بسم الله را بلند می‌گفت...

در هر شهری که وارد می‌شد مردم نزد ایشان می‌آمدند و از معالم دین خود می‌پرسیدند و حضرت به ایشان پاسخ می‌داد و احادیث بسیاری را به واسطه‌ی پدرانش از امام علی علیه‌السلام و از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کرد.

وقتی حضرت را نزد مأمون بردم و او از من گزارش سفر را خواست و من حالات حضرت را برای او بازگو کردم،گفت: آری ای پسر ابی ضحاک، علی بن موسی بهترین اهل زمین و داناترین و عابدترین ایشان است، آن‌چه را دیده‌ای به کسی مگو چون می‌خواهم فضل آن جناب از زبان من گفته شود (که البته سرپوشی است برای کتمان فضایل حضرت). و از خداوند کمک می‌جویم در نیتی که دارم به این که ارزش او را بلند گردانم.[1]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۷۸.

نماز اول وقت حضرت رضا علیه‌السلام

حضرت رضا علیه‌السلام به نماز اوّل وقت بسیار اهمیت می‌داد، چراکه نماز اوّل وقت رمز هوشیاری و دینداری و توجه فرد مسلمان به خداوند و معنویات است و کسانی که مقید به نماز اول وقت باشند معمولاً از نظر دینی و معنوی در رتبه والایی قرار می‌گیرند.

در جلسه‌ای عمران صائبی دانشمند معروف آن زمان با حضرت رضا علیه‌السلام به گفتگو می پرداخت و بحث به جای حساس رسیده بود، که ناگاه حضرت رضا علیه‌السلام از جای برخاست و به مأمون – که ناظر بر جلسه بود – فرمود: وقت نماز است، عمران گفت: قلبم نرم و آماده شده است(برای پذیرش اسلام) پاسخ مرا قطع نکن. حضرت فرمود: نماز می‌خوانم و برمی گردم.[1]

در حدیث دیگری ابراهیم بن موسی می گوید: از حضرت رضا علیه‌السلام درخواستی کردم که به من وعده اجابت داد تا آن که روزی حضرت برای دیدار برخی علویون خارج شد. در میان راه وقت نماز شد، حضرت – از مرکب – فرود آمد، کسی جز من و ایشان نبود. به من فرمود: اذان بگو، عرض کردم: صبر کنید تا اصحاب بیایند، فرمود: خدا تو را مشمول مغفرت قرار دهد، نماز را بی جهت از اول وقت به آخر وقت، به تأخیر نینداز، همیشه اول وقت نماز بخوان. من اذان گفتم و نماز خواندیم. بعد از نماز عرض کردم: ای پسر پیامبر! مدتی است از وعده شما می‌گذرد

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۳۹.

و من نیازمندم، شما نیز گرفتارید و همیشه به شما دسترسی ندارم در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام دست مبارک بر زمین زد و شمش طلایی را درآورد و فرمود: این را بگیر، خداوند به تو برکت دهد، استفاده کن و آنچه دیدی مخفی دار.

آن مرد گوید: آن مال چنان برکت داشت که با آن هفتاد هزار دینار خرید کردم و از بی‌نیازترین افراد در خراسان شدم.[1]



۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۴۹ و اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۶ با مقداری تفاوت و اختصار.

سیره‌ی اجتماعی و آداب معاشرت حضرت با مردم

۱. وقتی نزد مردم می‌آمد خود را برای ایشان مرتب می کرد.
۲. هرگز با زبان کسی را نیازرد.
۳. هرگز سخن کسی را قطع نمی‌کرد.
۴. هرگز حاجت آن را که می‌توانست، ردّ نکرد.
۵. در مقابل همنشین خود، پای را دراز نمی کرد و مقابل وی تکیه نمی‌داد.
۶. دیده نشد که قهقهه بزند، بلکه خنده ی حضرت تبسّم بود.
۷. به معطر کردن خویش به ویژه هنگام حضور در جمع مردم علاقه داشت.
۸. بسیار به دیگران خدمت می‌کرد و صدقه می‌داد و این کار را بیشتر در شب‌های تاریک انجام می‌داد.
۹. بسیار متواضع بود؛ آورده‌اند روزی در حمام، مردی که امام را نمی‌شناخت، به ایشان گفت: مرا کیسه بکش، حضرت شروع کرد به کیسه کشیدن او، وقتی مردم، حضرت را به او معرفی کردند بسیار عذر خواست ولی حضرت ضمن دلداری به او به کیسه کشیدن ادامه داد.
۱۰. به میهمان بسیار احترام می‌گذاشت ، روزی میهمانی نزد حضرت آمد و تا شب نزد حضرت ماند، در این هنگام، چراغ منزل دگرگون شد آن مرد خواست چراغ را درست کند، ولی حضرت مانع شد و خود آن را اصلاح نمود و فرمود: ما میهمان خود را به کار نمی‌گیریم.[1]

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۹۰ تا ۱۰۴ برگزیده از روایات گوناگون.

جود و سخاوت حضرت رضا علیه‌السلام

امام علیه‌السلام در سخاوت و عنایت به فقراء یگانه ی دوران بود. یک سال در روز عرفه تمام اموال خویش را بخشید، فضل بن سهل گفت: این زیان و خسارت است، حضرت فرمود: هرگز چیزی را که با آن پاداش و بزرگواری به دست آوردی، زیان حساب نکن[1].

روزی مردی به حضرت گفت: به مقدار مروّت خود به من عطا کن، حضرت فرمود: نمی‌توانم، گفت: به مقدار مروّت من به من عطا کن، حضرت فرمود: این را می‌توانم، سپس دستور داد دویست دینار به او بدهند.[2]



---

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.

۲ – همان.

عنایت و توجه ویژه حضرت رضا علیه‌السلام به نیازمندان

یکی از اموری که در دین اسلام بسیار به آن تأکید شده است، مسأله توجه و کمک به نیازمندان و برآوردن حوایج ایشان است، به ویژه وقتی درخواست می‌کنند. آیات قرآن و دستورات معصومان علیهم‌السلام سرشار از تأکید بر این نکته و بیان فضیلت و آداب خدمت به نیازمندان است.

مروری کوتاه بر سیره‌ی حضرت امام رضا علیه‌السلام انسان را با این حقیقت آشنا می‌کند که حضرت عنایت ویژه‌ای به خدمت و کمک به نیازمندان داشته است.

معمر بن خلاد گوید: حضرت رضا علیه‌السلام چون مشغول غذا خوردن می‌شد، ظرفی کنار سفره می‌نهاد و از بهترین غذای حاضر جدا می‌کرد و دستور می‌داد به فقرا بدهند...[1]

بزنطی که از اصحاب خاص حضرت رضا علیه‌السلام است می گوید: حضرت رضا علیه‌السلام در نامه‌ای به امام جواد علیه‌السلام (که در مدینه بودند) فرمود ای ابا جعفر، به من خبر رسیده است که خدمتکاران، تو را از در کوچک (فرعی) بیرون می‌برند (تا مردم از تو تقاضا نکنند) این به جهت بخل آن ها ست که می‌خواهند از تو خیری به کسی نرسد، از تو می‌خواهم به حق من بر تو که ورود و خروج تو جز از در بزرگ (اصلی) نباشد، وقتی بیرون می‌روی، طلا و نقره – درهم و دینار که پول رایج آن زمان بوده است – با خود بردار و به هرکه درخواست کند، عطا کن، به

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۹۷، از محاسن برقی.

هریک از عموهای خود که متقاضی احسان بود کمتر از پنجاه دینار مده، بیشترش به اختیار توست، و به هریک از عمه هایت که متقاضی احسان بود کمتر از بیست و پنج دینار مده و بیشترش به اختیار توست، من می‌خواهم با این کار، خداوند تو را بلند گرداند، انفاق کن و از صاحب عرش – خداوند – واهمه ی تنگی مدار.[1]



۱ – وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۴۶۳ باب ۴۳ کتاب الزکاه، ج ۱.

حفظ آبرو و حیثیت نیازمندان

حضرت رضا علیه‌السلام درمجلس حاضر بود و عدّه زیادی نزد ایشان بودند و از احکام شرعی می‌پرسیدند، ناگاه مردی بلند قد و گندمگون وارد شد. سلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله من از دوستان شما و پدران و اجداد شما هستم، (از خراسان)به حج آمدم، آذوقه‌ام تمام و درمانده شدم، اگر صلاح می‌دانی مرا روانه شهرم نما، وقتی به وطنم رسیدم آن‌چه شما داده‌ای از جانب شما صدقه می‌دهم زیرا من مستحق صدقه نیستم. حضرت فرمود: بنشین، رحمت خدا بر تو؛ سپس به کار مردم پرداخت تا آن که مجلس خلوت شد و سه نفر باقی ماندند. حضرت از آن ها اجازه گرفت و به اندرونی رفت، پس از مدتی آمد و بدون آن که خود را نشان دهد دست مبارک را از بالای در خارج کرد و فرمود: آن مرد خراسانی کجاست؟ عرض کرد: این‌جا هستم. فرمود: این دویست دینار را بگیر و برای مخارج و توشه خود استفاده کن و مواظب باش و از جانب من نیز لازم نیست صدقه بدهی، برو تا تو را نبینم و مرا نبینی! و آن مرد رفت.

سپس حضرت بیرون آمد، یکی از حاضران گفت: فدایت شوم، شما که زیاد عطا و لطف نمودی، چرا صورت خود را از او پنهان کردی؟ فرمود: تا مبادا ذلّت سؤال را در صورتش ببینم! مگر نشنیده‌ای حدیث رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را که فرمود: آن که کار نیک را مخفیانه انجام دهد مانند هفتاد حج است! و آن که گناه را آشکار انجام دهد رها شده است وآن که گناه را مخفی انجام دهد آمرزیده است.

سپس حضرت شعری به این مضمون خواند: هرگاه که حاجتی نزد او ببرم، با آبرویم از نزد او باز می‌گردم.[1]



۱ – مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۰ و بحار، ج ۴۹، ص ۱۰۱.

سیره‌ی حضرت رضا علیه‌السلام با زیردستان

از مظاهر اخلاق زیبا و محبت‌آمیز حضرت رضا علیه‌السلام، توجه ایشان به خدمتکاران و بردگان است که ضمن نشان دادن تواضع فوق العاده ایشان که روش اهل بیت علیهم‌السلام است، از روحیه و عاطفه‌ی والای حضرت نسبت به زیردستان و ضعیفان حکایت می‌کند.

۱. حضرت به عبادت و معنویت خدمتکاران خود توجه داشت. به گونه‌ای که کسی را گماشته بود تا آن ها را برای نماز شب بیدار کند.[۱]

۲. نسبت به آزادی بردگان عنایت داشت به گونه‌ای که نوشته‌اند: حضرت هزار برده را آزاد کرده است.[۲]

۳. یکی از اهالی بلخ می گوید: با حضرت رضا علیه‌السلام در سفر خراسان همراه بودم، روزی سفره‌ای انداخت و تمامی خدمتکاران را با هر مرتبه‌ای که بودند سر سفره جمع کرد، عرض کردم: فدایت شوم، ای کاش برای این‌ها سفره‌ای جدا می‌انداختی؟ حضرت فرمود: بس کن: اِنَّ الرَّبَّ تَبارَکَ تَعالی واحِدٌ وَالأُمَّ واحِدَةٌ وَالأَبَ واحِدٌ وَالْجَزاءَ بِالأَعمال. یعنی: همانا پروردگار ما یکی و مادر ما یکی و پدرمان یکی است وپاداش به اعمال است.

۴. از جمله صفات ارزنده‌ی حضرت این بود که مراعات آرامش زیردستان را در وقت غذا می‌کرد، دو نفر از خدمتکاران حضرت به نام‌های یاسر و نادر گویند: حضرت رضا علیه‌السلام به ما

---

۱ –عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۷۸.

۲ – اعلام الهدایه، ص ۳۱.

فرمود اگر مشغول غذا بودید و من بالای سر شما آمدم، بلند نشوید و غذایتان را تمام کنید.

گاهی حضرت یکی از ما را صدا می‌زد و چون می‌گفتند مشغول غذا خوردن است می‌فرمود: بگذارید تا غذایش تمام شود[1] و گاهی چنان به خدمتکاران خود توجه می‌کرد که با دست خویش برای آن ها لقمه می‌گرفت. نادر خادم گوید: حضرت رضاعلیه‌السلام خودش جوزینه (گویا چیزی کلوچه مانند که با شکر و خرما درست می‌کردند بوده است) روی هم می‌نهاد و به من می‌داد.[2]

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۱۰۲.
۲ همان،ص۱۰۰.

لطف و عنایت امام رضا علیه‌السلام نسبت به شیعیان

امام در نظر شیعه همچون پدر مهربانی است که پیوسته در پی صلاح و خیرخواهی فرزندان خویش است؛ هم چنان که حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: الأمامُ الأنیسُ الرَّفیقُ وَ الوالِدُ الشَّفیق والأَخُ الشقیق وَالْأُمّ الْبَرَّهُ بِالْوَلَدِ الصَّغیر[1] یعنی امام همدمی مهربان و پدر و برادر دلسوز و مادر خیرخواه به فرزند کوچک خویش است. و این گونه است که ما حضرت رضا علیه‌السلام را امام رئوف می‌دانیم زیرا پیوسته الطاف حضرت، شامل حال شیعیان می‌باشد.

عبدالله بن ابان که مورد توجه حضرت رضا علیه‌السلام بود، گوید: به حضرت عرض کردم: برای من و خانواده‌ام دعا کنید. حضرت فرمود: مگر دعا نمی‌کنم! به خدا سوگند که اعمال شما هر روز و شب بر من عرضه وگزارش می‌شود. عبدالله گوید: من این مطلب را بزرگ شمردم تعجب کردم حضرت فرمود: آیا کتاب خداوند عزوجل را نخوانده‌اید: «وَ قُلْ اعْمَلُوا فسَیَرَی اللهُ عَمَلَکُمْ وَ رَسُولُه وَ الْمُؤمِنون» یعنی: تلاش کنید، که خدا و رسول او و مؤمنان، کردار شما را خواهند دید. سپس حضرت فرمود: به خداوند سوگند که آن مؤمن علی بن ابی طالب (و فرزندان معصوم او) است[2]

شخصی به نام موسی بن سیّار گوید: با حضرت رضا علیه‌السلام بودم (در سفر به خراسان) نزدیک شهر طوس، چون دیوارهای شهر نمایان شد، صدای نوحه و عزا شنیدم، به دنبال صدا رفتم،

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۲۱۲/۱؛ من لایحضره الفقیه ۳۰۰/۴.

۲ – اصول کافی، کتاب الحجه، ج ۱، ص ۳۱۹ .

دیدم جنازه‌ای است. در این هنگام حضرت رضاعلیه‌السلام از اسب فرود آمد و به طرف جنازه رفت و به آن خو گرفت و مأنوس شد، آن گاه رو به من کرد و فرمود: ای موسی بن سیار، هرکه جنازه یکی از اولیای ما را تشییع کند، از گناهان بیرون می‌رود آن‌گونه که از مادر بدون گناه متولد شده است و چون جنازه آن مرد را کنار قبر نهادند، حضرت رضاعلیه‌السلام نزدیک آمد و مردم را کنار زد و دست مبارک را بر سینه آن مرد نهاد و فرمود: ای فلانی، مژده باد تو را به بهشت، بعد از این دیگر ترسی بر تو نیست. عرض کردم: فدایت شوم، آیا این مرد را می‌شناسید؟ شما که تا امروز به این سرزمین نیامده‌اید؟

فرمود: ای موسی بن سیار، آیا نمی‌دانی که اعمال شیعیان ما، در صبح و شام بر ما ائمه عرضه می‌شود، هر کوتاهی که در اعمال آن ها باشد، از خداوند متعال می‌خواهیم که از صاحبش درگذرد و هرچه از کارهای عالی باشد، از خداوند برای صاحبش شکرانه درخواست می‌کنیم.[1]

۱ – مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴۱. ر.ک: بحار، ج ۴۹، ص ۹۸.

عظمت شخصیت حضرت رضا علیه‌السلام در کلام بزرگان

اگرچه مقام امامت حضرت رضا علیه‌السلام برای آگاهی یافتن از عظمت والای آن امام کافی است، اما بیان پاره‌ای از کلمات بزرگان در این موضوع تأثیر بسزایی در اذهان عمومی دارد.

مأمون عباسی که خود از نظر علم و دانش جایگاه به‌سزایی داشته است، با آن که از دشمنان حضرت به حساب می‌آید، در مورد حضرت گوید: ما اَعْلَمُ اَحَداً اَفْضَلُ مِنْ هذا الرَّجلِ - یعنی الرضا علیه‌السلام- عَلی وَجْهِ الأَرْضِ؛ یعنی من کسی را برتر از این مرد یعنی حضرت رضا علیه‌السلام بر روی زمین نمی‌شناسم.[1]

جمال الدین احمد بن علی نسّابه معروف به ابن عنبهٔ گوید: امام رضا علیه‌السلام که کنیه‌اش اباالحسن است، بین فرزندان ابوطالب در زمان خودش مانند نداشت.[2] و ذهبی که انحراف او از اهل بیت علیهم‌السلام معروف است، در مورد حضرت رضا علیه‌السلام گوید: او سرور بنی هاشم در زمان خویش و بردبارترین و عاقل‌ترین آن ها بود...[3]

اباصلت هروی که خود از اعلام زمان خویش است گوید: ندیدم کسی را که از علی بن موسی الرضا علیه‌السلام داناتر باشد، هیچ دانشمندی حضرت را ندید مگر آن که همین شهادت من را گواهی داد... .[4]

ابو نواس از شعرای نامدار عصر حضرت رضا علیه‌السلام است.

---

۱ - الارشاد، ۲۶۱/۲.

۲ - عمده الطالب، ۱۹۸ ر.ک: اعلام الهدایه، ص ۲۱.

۳ - اعلام الهدایه، ص ۲۱.

۴ -اعلام الوری، ۶۴/۲؛ ر.ک: اعلام الهدایه، ص ۲۰.

روزی یکی از یارانش به او اعتراض کرد که: چرا در مورد شخصیتی مانند امام علی بن موسی الرضاعلیه‌السلام با آن که حضرت را می‌شناسی تاکنون چیزی نسروده‌ای؟ ابونواس گفت: به خدا سوگند که بزرگی او مانع این کار شد، کسی چون من توان مدح همچون او را ندارد.

سپس اشعاری به این مضمون سرود:

قیل لی انت اوحد الناس طرّاً
فی فنون من الکلام النّبیه
لک فی جوهر الکلام بدیع
یثمر الدّرّ فی یدی مجتبیه
فعلام ترکت مدح ابن موسی
والخصال الّتی تجمّعن فیه
قلت لااهتدی لمدح امام
کان جبرئیل خادماً لابیه

خلاصه‌ی سخن او این است که به من می‌گویند تو که سخنور بی همتایی هستی، چگونه مدح حضرت رضاعلیه‌السلام را با وجود صفات والای او کنار گذاشته ای؟ من گفتم، نمی‌توانم مدح امامی را بگویم که جبرئیل خدمتگزار پدر او بوده است.[1]

روزی حضرت رضاعلیه‌السلام در حالی که بر استر چالاکی سوار بود، بیرون آمد. ابونواس نزدیک شد و سلام کرد و گفت: ای پسر پیامبر، در مورد شما اشعاری گفته‌ام، دوست دارم بشنوی. حضرت فرمود: بگو، ابونواس سه بیت از اشعار خویش را خواند از جمله:

---

۱ – کشف الغمه، ۱۵۸/۳.

من لم یکن علویا حین تنسبه
فما له فی قدیم الدهر مفتخر

یعنی هرکه در نسب علوی نباشد، از گذشته افتخاری ندارد ... .

امام علیه‌السلام اشعار وی را پسندید و به او فرمود: اشعاری برای ما آورده‌ای که قبل از تو کسی نیاورده است... .

سپس حضرت به غلامش فرمود: چقدر از مخارج ما زیاد مانده است؟ عرض کرد: سیصد دینار - هر دینار یک مثقال طلا بوده است - حضرت فرمود: به ابونواس بده، وقتی حضرت به خانه برگشت به غلامش فرمود: شاید آن مبلغ را اندک بشمارد، این استر را نیز برای او ببر.[1]

۱ - اعلام الهدایه، ص ۲۲.

مقام و شخصیت علمی حضرت رضا علیه‌السلام

هر شیعه‌ی آگاهی می‌داند که علوم اهل بیت علیهم‌السلام از علم بی‌پایان الهی سرچشمه می‌گیرد و خداوند متعال به ایشان چنان دانشی داده است که به هیچ فردی به جز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نداده است.

ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام تمامی علوم پیامبران مرسل و ملائکه مقرّب را دارا هستند.[1] اخبار آسمآن ها و زمین نزد آن هاست[2] و به طور کلّی ایشان خزانه داران علوم الهی هستند و هیچ چیزی نیست که مورد نیاز مردم باشد و از آن ها پنهان بماند.[3] ولی شرایط خاص هر امام و دستور العملی که از جانب خداوند برای آن ها به اقتضای فرصت‌های هر زمان صادر شده بود، سبب می‌شد که برخی از ایشان مجال بیان دین و اظهار علوم گسترده خویش را بیشتر داشته باشند، همانند حضرت امیر، امام باقر ، امام صادق و از جمله حضرت رضا علیه‌السلام که سه جریان مهم سبب شد، سیلاب دانش از حضرت رضا علیه‌السلام به سوی جامعه‌ی اسلامی سرازیر شود.

اوّل: فتنه‌ی واقفیّه و شبهاتی که اینان در امامت حضرت رضا علیه‌السلام مطرح کردند و ایشان با پاسخ‌های عمیق خویش، مردم را هدایت می‌نمود.

دوّم: هلاکت برامکه در سال چهارم امامت حضرت که سبب شد یکی از مهم‌ترین دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام در دستگاه هارون

---

۱ – توحید صدوق، ر.ک: بحار، ج ۲۶، ص ۱۵۹.
۲ – بصائر الدرجات، ر.ک: بحار، ج ۲۶، ص ۱۱۰.
۳ – همان، ص ۱۳۸.

به دست هارون از میان برود؛ به طور نسبی فرصت خوبی جهت نشر آثار اهل بیت علیهم‌السلام فراهم شد.

سوم: مسأله‌ی ولایت عهدی امام رضا علیه‌السلام که نگاه‌ها را متوجه ایشان کرد و مأمون عباسی با تشکیل محافل علمی و مجالس بحث و مناظره سعی در آن داشت تا حضرت را در مقابل بزرگان ادیان و علمای مذاهب، عاجز نشان دهد؛ اما از آن جا که خداوند متعال کید و مکر حیله گران را مدیریت می کند و به خودشان بر می‌گرداند، همین جلسات و محافل مناظره، سبب معرفی علمی و عظمت حضرت رضا علیه‌السلام شد، به گونه‌ای که دانشمندان بزرگ به دانش گسترده وی اعتراف کردند.

شخصیت حضرت رضا علیه‌السلام از نظر علمی به گونه‌ای است که حضرت صادق علیه‌السلام که خود رئیس مذهب جعفری است، در مورد امام رضا علیه‌السلام قبل از تولد ایشان به فرزند خود موسی بن جعفر بارها می‌فرمود: عالم آل محمد علیهم‌السلام در نسل توست، ای کاش او را درک می‌کردم.[1]

محمد بن عیسی یقطینی گوید: از پاسخ هایی که حضرت رضا علیه‌السلام به سؤال‌های مردم داده بود، پانزده هزار مسأله جمع آوری کردم.[2]

اباصلت هروی که خود از بزرگان زمان خویش است، گوید: من کسی را داناتر از علی بن موسی الرضا ندیدم، هیچ دانشمندی نیز حضرت را ندید مگر آن که مانند من گواهی داد. مأمون در مجالس متعدد تعدادی از دانشمندان ادیان(گوناگون) و فقهای

---

۱ – اعلام الوری، ۳۱۵.

۲ – الغیبه، شیخ طوسی، ص ۵۲، ر.ک: بحار، ج ۴۹، ص ۹۷.

شریعت (اسلام) و متکلمان را جمع کرد - و با حضرت مناظره کردند - و حضرت بر همه‌ی آن‌ها پیروز شد به گونه‌ای که همگی به فضیلت حضرت و عجز خویش اعتراف کردند.

و من از ایشان (حضرت رضاعلیه‌السلام) شنیدم که می‌فرمود: من در (مدینه) مسجد (پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله) می‌نشستم، در حالی که دانشمندان در مدینه فراوان بودند، هرگاه یکی از آن ها در پاسخ مسأله‌ای عاجز می‌شد همگی به من اشاره می‌کردند و مسأله را به من ارجاع می‌دادند و من پاسخ می‌دادم.[1]

ابراهیم بن عباس گوید: هرگز ندیدم از حضرت رضا چیزی بپرسند مگر این که آگاه بود، هیچ کس را آگاه‌تر از او به تاریخ گذشته تا زمان خودش ندیدم. مأمون همواره او را با سؤال‌های گوناگون امتحان می‌کرد و او با جواب کامل به وی پاسخ می‌داد.[2]

حسن بن علی وشاء که بر اثر شبهات مخالفان به مذهب وقف گرایش پیدا کرده بود، گوید: مسائلی را در طوماری نوشتم تا حضرت رضاعلیه‌السلام را با آن امتحان کنم. درب خانه حضرت آن قدر ازدحام جمعیت بود که موفق به ملاقات ایشان نشدم. ناگاه متوجه شدم که خدمتکار حضرت به دنبال من است و می‌گوید: حسن بن علی وشّاء که نوه دختری الیاس بغدادی است، کیست؟ گفتم: منم؛ نامه‌ای به من داد و گفت: پاسخ مسائلی که همراه داری(و هنوز به امام نشان نداده است) این است! به این ترتیب من به امامت ایشان یقین کردم و مذهب وقف را رها نمودم.[3]

---

۱ - اعلام الوری، ۶۴/۲؛ بحارالانوار ۱۰۰/۴۹.

۲ - عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام، ۱۸۰/۲.

۳ - مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۴۵۳.

برخی از محافلی که مأمون ترتیب داده بود، چنان عظیم و سنگین بود و دانشمندان تمامی ملت‌ها از بزرگان یهود و نصاری و صابئی و زرتشتی و متکلمان جمع شده بودند که حسن بن محمد نوفلی به وحشت افتاده بود و به حضرت نصیحت کرد و گفت: آن ها اهل مغالطه و شبهه هستند، از آن‌ها حذر کنید، حضرت رضاعلیه‌السلام تبسمی نمود و فرمود: آیا می‌ترسی آن ها بر من پیروز شوند؟... ای نوفلی آیا می‌دانی چه وقت مأمون از این کار پشیمان می‌شود؟ وقتی استدلال مرا با اهل تورات به تورات آن ها و با اهل انجیل به انجیل آن ها و با اهل زبور به زبورشان و با صابئین به زبان عبری خودشان و با اهل هرابزه (گویا مقصود مجوسیان باشد) با زبان فارسی آن ها و با اهل روم به زبان رومی و (دیگر) سخنداران به لغت خودشان بشنود.

آن گاه که من بر همه آن ها پیروز شدم و هر گروهی در مقابل حجت و دلیل من مغلوب شد و سخن خود را رها و به درستی سخن من اعتراف نمود، مأمون (از تشکیل جلسه) پشیمان می‌شود و لاحول ولا قوه الا بالله العلی العظیم...[1]

۱ – عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام، ۱۳۹/۲؛ التوحید ۴۱۷.

نمونه‌هایی از پاسخ‌های حکیمانه حضرت رضا علیه‌السلام

گرچه سخنان حکیمانه و پاسخ‌های کوبنده‌ی حضرت بسیار فراوان است، اما برای نمونه به برخی موارد اشاره می شود.

ابراهیم بن محمد از حضرت پرسید: چرا خداوند فرعون را غرق کرد، با آن که ایمان آورد؟ حضرت فرمود: چون هنگام دیدن عذاب، ایمان آورد و ایمان در آن لحظه مقبول نیست.[1]

اباصلت هروی پرسید: چرا خداوند همه را در زمان نوح غرق کرد، با آن که در میان آنان بی‌گناهان و اطفال نیز بودند؟ حضرت فرمود: بچه‌ها درمیان آن ها نبودند، چهل سال بود که نسل آن ها منقطع شده بود؛ عده‌ای به جهت تکذیب و عدّه‌ای به جهت رضایت به تکذیب، هلاک شدند هرکه غایب باشد از امری و راضی باشد، همچون شاهدی است که آن کار را انجام داده باشد.[2]

ابن سِکّیت(یعقوب بن اسحاق) از حضرت پرسید: چرا خداوند موسی علیه‌السلام رابا عصا و نورانی بودن دست و ابزار سحر فرستاد و عیسی علیه‌السلام را با طِب و محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را با کلام؟ حضرت فرمود: در زمان موسی علیه‌السلام سحر غالب بود و در زمان عیسی علیه‌السلام نیازهای پزشکی و در زمان پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله خطبه‌ها و سخنان؛ وی گفت: به خدا که مانند تو را هرگز ندیده ام، حجّت خدا امروز بر مردم چیست؟ فرمود: عقل است که به وسیله آن راستگوی بر خدا از دروغگو شناخته می‌شود، ابن سکیت گفت:

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۷۶.

۲ – همان، ص ۷۴.

این است به خدا سوگند جواب.[1]

حسن بن علی بن فضال از حضرت پرسید: چرا مردم از امیرالمؤمنین علیه‌السلام منحرف شدند با آن که فضل و سابقه او و موقعیت وی را نزد پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌دانستند؟ حضرت فرمود: چون علی علیه‌السلام پدران و اجداد و برادران و عموها و دائی‌ها و نزدیکان آن ها را که با خدا و رسول جنگ داشتند و تعدادشان زیاد بود کشته بود، لذا کینه داشتند و نمی‌خواستند او سرپرست آن ها شود ولی دیگران در جهاد چنین نکردند، لذا مردم از علی منحرف و به دیگری متمایل شدند.[2]

هیثم بن عبدالله از حضرت پرسید: چرا [حضرت] علی بیست و پنج سال بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله با دشمنانش نجنگید، اما در ایام حکومت خود جنگید؟ حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اقتدا کرد که سیزده سال در مکّه و نوزده ماه در مدینه با مشرکان نجنگید و علّتش کمبود یاور بود، علی علیه‌السلام نیز جنگ با دشمنان را رها کرد چون یارانش اندک بودند....[3]

حسن بن علی بن فضال از حضرت پرسید: چرا کنیه‌ی پیامبر ابا القاسم است؟ فرمود: چون پسری به نام قاسم داشت؛ راوی گفت: آیا مرا قابل می‌دانی که زیاده بفرمایی؟ فرمود: آری، تو می‌دانی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: من و علی دو پدر این امت هستیم. گفت: آری. فرمود: و می‌دانی که علی قسمت کننده بهشت و جهنم است؟ گفت: آری. فرمود: به پیامبر ابوالقاسم (پدر قسمت کننده) گویند چون او پدر (علی است که) قسمت کننده بهشت

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۷۹ با اختصار.
۲ – همان، ص ۸۰.
۳ – همان، ص ۸۰.

و جهنم است...[1]

از حضرت رضاعلیه‌السلام پرسیدند: آیا این حدیث درست است که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله می‌فرمود: اصحاب من چون ستارگانند، به هر کدام که اقتدا کنید، هدایت یافته‌اید؟ فرمود: آری، مقصود حضرت رسولصلی‌الله‌علیه‌وآله کسانی هستند که بعد از او، راه را تغییر ندادند و تبدیل نکردند، پرسیدند: از کجا معلوم می‌شود؟ فرمود: به جهت روایتی که - اهل سنت - نقل می‌کنند که پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: روز قیامت مردانی از اصحاب مرا از حوض من دور می‌کنند همچنان که شترهای غریبه را از آب دور می‌کنند، من می‌گویم: خدایا! اصحاب من، اصحاب من، به من گفته می‌شود: تو نمی‌دانی بعد از تو چه کردند! و آن ها را به طرف چپ می‌برند، من می‌گویم: دور باشند و نابود گردند. سپس حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: آیا فکر می‌کنی این جریان برای کسانی که ثابت ماندند و متغیر نشدند می‌باشد؟[2]

۱ - همان، ص ۸۴.

۲ - همان، ص ۸۶. حدیث انحراف عده‌ای از صحابه را بزرگان اهل سنت مثل بخاری در صحیح و مسلم در صحیح و دیگران با اسناد و الفاظ گوناگون از راویان متعدد روایت کرده‌اند.

آگاهی حضرت رضا علیه‌السلام از زبان های گوناگون

شخصیت علمی حضرت رضا علیه‌السلام در مسائل دینی و عقلی و علوم رایج خلاصه نمی‌شد، بلکه جلوه‌هایی از علوم الهی او بر مردم ظاهر شد که نشان از اتصال او به عالم غیب می‌داد که به چند نمونه ی آن ها اشاره می‌شود.

۱. آشنایی کامل حضرت به زبان های گوناگون رایج آن زمان

اباصلت هروی گوید: حضرت رضا علیه‌السلام با مردمی که زبان های مختلف داشتند، به زبان خودشان سخن می‌گفت، به خدا سوگند که او فصیح‌ترین مردم و آگاه‌ترین آن ها به هر زبان و لغتی بود.[۱]

وی روزی به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: ای فرزند رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله من از این همه تسلّط شما به زبان های گوناگون در شگفتم. حضرت فرمود: یا اَباصَلْت اَنَا حُجّةُ اللهِ عَلی خَلْقِهِ و ما کانَ اللهُ لِیَتَّخِذَ حُجَّةً عَلی قومٍ و هُوَ لایَعْرِفُ لُغاتِهِم...

ای اباصلت من حجّت خداوند بر خلق او هستم، خداوند هرگز حجتی را بر گروهی قرار نمی‌دهد که زبان آن ها را نشناسد، مگر به تو نرسیده است سخن امیرالمؤمنین علیه‌السلام (که فرمود) به ما فصل الخطاب داده‌اند، و این جز آگاهی لغات نیست.[۲]

شخصی به نام ابواسماعیل سندی از هند به دنبال حجت

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۲۷/۲.

۲ – همان.

خدا آمده بود. او را به حضرت رضاعلیه‌السلام راهنمایی کردند. وی می‌گوید: من نزد حضرت رفتم اما عربی نمی‌دانستم، به زبان سندی سلام کردم، حضرت به زبان خودم پاسخ داد. با حضرت سخن گفتم و او به زبان خودم با من سخن می‌گفت؛ گفتم: به دنبال حجت خدا در عرب آمده‌ام. فرمود: منم آن (حجت خدا) هرچه می‌خواهی بپرس، من مسائل خود را پرسیدم و حضرت به زبان خودم پاسخ داد. وقتی خواستم بروم، گفتم: من عربی نمی‌دانم، از خداوند بخواهید زبان عربی را به من الهام کند! حضرت دست مبارک بر لب‌هایم کشید همان موقع به زبان عربی تکلم کردم![1]

در شهر بصره وقتی یکی از مخالفان به نام عمروبن هدّاب از ایشان خواست تا ادّعای خود را در مورد دانستن هر زبان ثابت کند و با رومیان و هندوها و فارسیان و ترک زبان ها که در شهر هستند سخن گوید، حضرت فرمود: آن ها را بیاورید. عده‌ای از اهل زبان های گوناگون را آوردند و حضرت با همه آن ها به گونه‌ای روان سخن گفت که همگی به دانش و فصاحت حضرت اعتراف کردند و مردم از دیدن این منظره شگفت زده شدند.[2] [زیرا واضح بود که حضرت رضاعلیه‌السلام هرگز در این مورد استادی ندیده و نزد کسی زبان های گوناگون را یاد نگرفته و با این افراد در مدینه معاشرتی که سبب یادگیری این همه زبان با این فصاحت باشد، نداشته است.]

---

۱ – کشف الغمه، ۹۱/۳؛ الخرائج و الجرائح، ۳۴۰/۱؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵۰.

۲ – الخرائج و الجرائح ۳۴۱/۱، الثاقب فی المناقب: ۱۸۶، بحارالانوار ۷۳/۴۹.

۲. آشنایی حضرت رضاعلیه‌السلام به زبان پرندگان و حیوانات

جلوه‌های متعددی از آگاهی حضرت رضاعلیه‌السلام نسبت به زبان حیوانات به ثبت رسیده است که به برخی از آن ها اشاره می‌شود. سلیمان بن جعفر گوید: نزد حضرت رضاعلیه‌السلام در باغ بودم که ناگاه گنجشکی نزد حضرت آمد و شروع کرد به سروصدا. حضرت فرمود: می‌دانی چه می‌گوید؟ عرض کردم: نه، خدا و رسول او و فرزند رسول او داناترند. فرمود: می‌گوید ماری می‌خواهد جوجه‌های او را بخورد. این عصا را بردار و به این خانه برو و مار را بکش. وی گوید: داخل خانه شدم، دیدم ماری در حال حرکت بود، آن را کشتم.[۱]

شخصی به نام هارون بن موسی گوید: با حضرت رضاعلیه‌السلام در صحرایی بودم که اسب حضرت صدا کرد، ایشان (دهنه) اسب را رها کرد، اسب رفت و (در گوشه‌ای) ادرار و مدفوع کرد و آمد. حضرت رضاعلیه‌السلام(که متوجه تعجب راوی شده بود) به من نگاه کرد و فرمود: هیچ چیز به (جناب) داوود (پیامبر الهی) داده نشده مگر این که به محمد و آل محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله بیشتر از آن داده شده است.[۲] {اشاره به این که داوود پیامبر علیه‌السلام زبان حیوانات را می دانست، پس آگاهی ما تعجّب ندارد.}

۱ – بصائر الدرجات، ص ۳۶۵؛ دلائل الامامه، ۳۴۳؛ بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۸۸ .
۲ – مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۳۴؛بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۵۷.

۳. دانش گسترده ی حضرت در علوم غیبی

گوشه‌ای از دریای علوم حضرت رضاعلیه‌السلام در خبرهای غیبی بسیار فراوانی که حضرت داده، جلوه‌گر می‌باشد که به بخشی از آن اشاره می‌شود:

پیشگویی‌های حضرت در مورد برامکه

حضرت مکرّر به نابودی برامکه که نزدیک‌ترین افراد به هارون و همه کاره‌ی دستگاه او بودند، اشاره نمود. هنگامی که نگاه حضرت در سفر حج، به صورت غبار آلود یحیی بن خالد برمکی در سرزمین مِنی افتاد، فرمود: این بیچاره‌ها خبر ندارند که امسال چه بلایی بر سرشان می‌آید.[۱]

محمد بن فضل گوید: همان سال که هارون دودمان برامکه را برانداخت، در سرزمین عرفات حضرت رضاعلیه‌السلام را دیدم که ایستاده بود و دعا می‌کرد، ناگاه سر خود را به زیر انداخت. پرسیدند: چرا چنین کردید؟ فرمود: در حق برامکه از خداوند کیفر می‌خواستم، امروز دعایم مستجاب شد![۲]

چون داوود بن کثیر از حضرت رضاعلیه‌السلام شنید که یحیی بن خالد باخرمای زهر آلود سبب شهادت حضرت موسی بن جعفرعلیه‌السلام شده است، به حضرت گفت: فدایت شوم، اگر یحیی بن خالد قاتل پدر شماست، من جانم را به خدا می‌فروشم و او

---

۱ – الارشاد، ج ۲۵۸/۲؛ الکافی، ۴۹۱/۱.

۲ – عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام؛ ۲۴۵/۱؛ دلائل الامامه، ۳۷۳.

را می‌کشم. حضرت فرمود: با او کاری نداشته باش، بلایی که امسال بر سر او و فرزندانش می‌رسد، از آن چه تو قصد کرده‌ای سخت‌تر است.[1]

۱ – دلائل الامامه، ۳۷۲.

از هارون به من صدمه‌ای نمی‌رسد!

حضرت مکرر اشاره می‌کرد که از هارون به من صدمه‌ای نمی‌رسد. هنگامی که به حضرت خبر دادند عیسی بن جعفر به هارون تذکر داده و سوگند خورده است مدّعی امامت را بعد از موسی بن جعفر به قتل برساند، و علی بن موسی به جای پدر نشسته و مدعی امامت است و هارون پاسخ منفی داده است، حضرت فرمود: از هارون به من صدمه‌ای نخواهد رسید.[1] و چون به آن حضرت گفته شد: شما به عنوان امام شناخته شده و خود را مشهور کرده‌اید، از شمشیر هارون خون می‌چکد؟! فرمود: جواب من همان است که رسول الله ﷺ فرمود. پیامبر ﷺ فرمود: اگر ابوجهل یک مو از سر من کم کند، گواه باشید که من پیامبر نیستم؛ من نیز می‌گویم: اگر هارون یک مو از سر من کم کند، شاهد باشید که من امام نیستم. و در حدیث دیگر وقتی به حضرت در مورد هارون هشدار دادند، فرمود: هرچه می‌خواهد تلاش کند او راهی بر من ندارد![2]

---

۱ – عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ۱/ ۲۴۵.

۲ – همان، ۲۶۲/۲.

پیشگویی‌های گوناگون

حضرت خبر دا د به این که عبدالله (یعنی مأمون) محمد (یعنی امین) را خواهد کشت و چون راوی با تعجب پرسید، عبدالله پسر هارون، محمد پسر هارون را می‌کشد؟! فرمود: آری عبدالله که در خراسان است محمد بن زبیده را که در بغداد است، خواهد کشت و همین گونه نیز شد...[1] و چون فرزند حضرت صادق علیه‌السلام علیه مأمون در مکه قیام کرد، حضرت به او فرمود: ای عمو! پدر و برادرت را تکذیب نکن، این کار سرانجام ندارد و پایان نمی‌پذیرد، و همین گونه شد و اندکی بعد، وی از سپاه مأمون شکست خورد و خود را خلع کرد.[2]

روزی جعفر بن علی علوی با وضع نامناسب از کنار عده‌ای از جوانان بنی هاشم گذشت. آن ها او را به جهت ظاهر نامناسب او تحقیر کردند، حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به زودی او را با مال زیاد و پیروان فراوان خواهید دید، حدود یک ماه نگذشت که والی مدینه شد و وضع او نیکو گشت.[3]

---

۱ – المناقب، ۳۶۳/۴ (اعلام الهدایه، ص ۳۴).

۲ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۲۰۷/۲؛ بحارالانوار ۲۴۷/۴۷.

۳ – الفصول المهمه، ۲۴۷.

آگاهی حضرت رضا علیه‌السلام از فرزندان در رحم مادران

شخصی به امام رضا علیه‌السلام گفت: وقتی – از کوفه – می‌آمدم همسرم باردار بود، از خداوند بخواهید فرزندش پسر باشد؛ حضرت فرمود: پسر است نامش را عمر بگذار!

وقتی به کوفه آمد، دید پسری برایش متولد شده است و نامش را علی گذارده‌اند. وی گوید: من به جهت سخن امام رضا علیه‌السلام نامش را عمر گذاردم، همسایه من(که از مخالفان بود) گفت: من دیگر سخن کسی را در مورد رافضی بودن تو نمی‌پذیرم![1]

روزی حضرت رضا علیه‌السلام به عیادت عموی خویش محمد بن جعفر که در حال احتضار و جان دادن بود، رفت. مشاهده نمود که عموی دیگرشان به نام اسحاق بن جعفر و عده‌ای کنار وی می‌گریند. حضرت با تبسّمی معنی دار از مجلس خارج شد به گونه‌ای که حاضران تعجب کردند.

حضرت فرمود: تبسم من از این جهت بود که محمد بن جعفر بهبودی می‌یابد و اسحاق بن جعفر که اکنون بر او می‌گریند، خواهد مرد و محمد بن جعفر بر او می‌گرید! و همان گونه شد که حضرت فرموده بود.[2]

شخصی به نام حسن بن موسی که دو نفر از کنیزانش باردار بودند، در نامه‌ای از حضرت تقاضا کرد که دعا کند آن ها پسر

---

۱ – الثاقب فی المناقب، ص ۲۱۶؛ الخرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۳۶۱؛ بحار ، ج ۴۹، ص ۵۴، رافضی عنوانی است که اهل سنت بر شیعیان متعصب داده‌اند. به هر حال از این حدیث و مانند آن معلوم می‌شود در کوفه که مرکز شیعیان بوده است، از مخالفان نیز افرادی بوده‌اند که برای شیعیان تهدید حساب می‌شده‌اند.

۲ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۲۲۳/۱.

بزایند. حضرت در نامه‌ای فرمود: کارها به دست خداست، برای تو یک پسر و یک دختر متولد می‌شود ان شاء الله؛ نام پسر را محمد و نام دختر را فاطمه بگذار، و همان گونه شد که فرموده بود.[1]

و آن دیگری که یازده فرزندش از دنیا رفته بود، به حضرت رضاعلیه‌السلام از باقی نماندن فرزندان گلایه کرد؛ حضرت سر به زیر انداخت ، دعا نمود و دعایش را طول داد، سپس فرمود: امید است دو پسر برایت متولد شود یکی پس از دیگری. راوی گوید: چنین شد که حضرت فرمود. اولی را ابراهیم و دومی را محمد نامیدم و هر دو باقی ماندند.[2]

مأمون آن دشمن حیله گر حضرت رضاعلیه‌السلام، بعد از شهادت حضرت ضمن بیان جریانی گفت: از حضرت چیزی (دعایی) خواستم تا فرزند کنیز زاهریه من که از همه کنیزان نزدم محبوب‌تر است، و به آن باردار است سالم بماند چرا که چند بار بچه‌اش را سِقْط کرده است.حضرت فرمود: نگران مباش، پسری می‌زاید شبیه‌ترین مردم به مادرش، در دست راست و پای چپش انگشتی زیادی دارد و همان گونه شد که حضرت فرموده بود...[3]

---

۱ – همان ، ج ۱، ص ۲۳۶.
۲ – همان، ج ۱، ص ۲۴۰.
۳ – الغیبه للشیخ الطوسی، ص ۴۹؛ عیون اخبارالرضا، ج ۱، ص ۲۴۱.

آگاهی حضرت رضا علیه‌السلام از کیفیت شهادت و محل دفن خویش

حضرت مکرر در مورد شهادت خویش به وسیله‌ی مأمون و چگونگی آن خبر داده بود که مشروح آن در فصل شهادت ایشان خواهد آمد؛ اینک به پاره‌ای از آن اشاره می‌کنیم.

گاهی می‌فرمود: من به سفری می‌روم – خراسان – که از آن برنمی‌گردم[1] و چون مأمون حضرت را برای ولایت عهدی از مدینه به خراسان احضار کرد، راوی می گوید: حضرت برای وداع با رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به حرم آمد و با صدای بلند می‌گریست. به حضرت سلام کردم و ولایت عهدی را تبریک گفتم. فرمود: مرا از کنار جدم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله بیرون می‌برند و من در غربت خواهم مرد و کنار هارون دفن خواهم شد.[2] و به همین جهت بود که هنگام خروج از مدینه دستور داد تا بر او بگریند.[3]

چون مأمون در ظاهر به حضرت رضا علیه‌السلام اظهار علاقه می‌نمود و از امامت علی علیه‌السلام در محافل دفاع می‌کرد، حضرت رضا علیه‌السلام به دوستان خود می‌فرمود: مأمون با سخنان خود شما را فریب ندهد، به خدا سوگند مرا کسی جز او نمی‌کشد. و من چاره‌ای ندارم جز آن که آن چه مقرّر شده است، انجام شود.[4]

در جریان دیگری راوی می گوید: دیدم هارون – خلیفه عباسی – از یک در مسجد الحرام بیرون آمد و حضرت رضا علیه‌السلام از در دیگر و حضرت فرمود: یا بُعْدَ الدّارِ وَ قُرْبَ الْمُلْتَقی اِنَّ

---

۱ –عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۳۳.
۲ – همان، ج ۱، ص ۲۳۴.
۳ – همان، ج ۱، ص ۲۳۵.
۴ – همان، ص ۱۹۹.

طوسَ سَتَجْمَعْنی وَ اِیّاهُ؛ چه دور است خانه و نزدیک است ملاقات، شهر طوس میان من و او جمع خواهد کرد.[1] و می‌دانیم که قبر هارون کنار قبر حضرت رضاعلیه‌السلام است.

و گاهی در مسجد مدینه در حالی که هارون مشغول سخنرانی بود، می‌فرمود: تَرَونی وَ اِیّاهُ نُدْفَنُ فی بَیْتٍ واحِد یعنی مرا با او در یک اتاق مدفون خواهید دید.[2] و گاهی نیز می‌فرمود: من و هارون مثل این دو خواهیم بود و دو انگشت سبابه و وسطی را به یکدیگر می‌چسباند. راوی گوید: معنی سخن حضرت را نفهمیدم تا آن که حضرت کنار هارون به خاک سپرده شد.[3]

۱ – الاتحاف بحب الاشراف ۵۹؛ ر.ک: اعلام الهدایه، ص ۳۶.
۲ – همان
۳ – همان

اقدامات فرهنگی حضرت رضا علیه‌السلام

تحلیل صحیح از چگونگی اقدامات گوناگون بزرگان در زمان های متفاوت، نیاز به شناخت دقیق شرایط حاکم بر آن زمان و اهداف ایشان دارد و بدون شناخت آن، هرگونه نظریه و حدسی، هرگز از دقت و صحت لازم برخوردار نخواهد بود، به ویژه در مورد ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام که صرف نظر از مسائل غیبی و الهامات الهی، دارای عقل و درایت عمیق و از داناترین افراد بشر بوده‌اند.

از طرفی گزارش‌های تاریخی موجود از شرایط حاکم بر آن دوران ها، از جهات گوناگون ناقص، مبهم و نارساست، به گونه‌ای که یک محقق هرگز نمی‌تواند برای یک تحلیل دقیق و صحیح به آن ها بسنده کند.

اگر چه در مورد اهل بیت علیهم‌السلام خوشبختانه نیازی به روایات تاریخی نیست، چراکه معتقدیم ایشان به اقتضای مقام امامت که ایشان را به علم و حکمت الهی متصل می‌کند، از الهامات و حتی برنامه مدوّن که برای آن ها به صورت مکتوب تهیه شده است، بهره‌مند هستند و همواره بهترین و مناسب‌ترین تصمیم را در شرایط گوناگون اتخاذ می‌کنند.

ولی این همه، مانع از آن نیست که ما به برخی از موارد ذکر شده در زمان ایشان نپردازیم تا هرچه بیشتر به تفصیل آن آگاه گردیم . از آن جمله شرایط حاکم بر دوران امامت حضرت رضا علیه‌السلام است که سبب نشر گسترده معارف و حقایق اسلام شد، چرا که با مراجعه به آثار به جای مانده از اهل بیت علیهم‌السلام در می‌یابیم که بعد از حضرت امیر و حضرت باقر و حضرت

صادق علیه‌السلام بیشترین آثار را ایشان از خود به جای نهاده است و این امر به جهت شرایط خاص و فرصت مناسبی بود که در زمان حضرت پدید آمد.

با وجود آن که دشمن برای نشان دادن ضعف علمی حضرت و کاستن از محبوبیت ایشان تلاش می کرد اما دوران امامت و به ویژه ولایت عهدی حضرت، فرصت مناسبی فراهم کرد تا حضرت رضا علیه‌السلام در جهت نشر علوم اسلامی و حقایق مکتب اهل بیت علیهم‌السلام اقدام کند که به پاره‌ای از آن موارد اشاره می‌کنیم:

۱. مقابله با غلوّ و غالیان

از جمله آفات بزرگ در میان پیروان اهل بیت علیهم‌السلام کسانی بوده و هستند که ایشان را از مرتبه والای خویش بالاتر برده و در مورد ایشان غلوّ کرده، و معتقد به ربوبیت یا نبوّت یا برخی صفات الهی برای ایشان شده‌اند. این گروه همواره در میان شیعه و ائمه علیهم‌السلام مطرود بوده‌اند. حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: مواظب جوانان خود باشید تا غالیان آن ها را فاسد نکنند « فَاِنَّ الْغُلاه شَرُّ خَلْقِ اللهِ یُصَغِّرونَ عَظَمَهَ اللهِ وَ یَدَّعُونَ الرُّبوبِیَّهَ لِعِبادِاللهِ... » همانا غالیان بدترین خلق خدا هستند آن ها عظمت خداوند را کوچک و ربوبیّت را برای بندگان خدا ادعا می‌کنند، به خدا سوگند که غالیان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکان بدترند...[۱]

لذا حضرت رضا علیه‌السلام نیز به مبارزه با این گروه که در زمان حضرت فعالیت می‌کردند، پرداخت.

در حدیثی حضرت رضا علیه‌السلام روایتی را با ذکر سند از پدر و اجداد خویش از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده اند که حضرت فرمود: مرا از حقی که دارم بالاتر نبرید، همانا خداوند تبارک و تعالی مرا بنده خود قرار داد قبل از آن که پیامبر قرار دهد؛ سپس حضرت آیه ۷۹ و ۸۰ سوره مبارکه آل عمران را قرائت نمود. و ادامه داد که علی علیه‌السلام فرموده است: یَهْلِکُ فَیَّ اِثنان وَ لاذَنْبَ لی مُحِبٌّ مُفْرِط وَ مُبْغِضٌ مُفَرِّط؛ در مورد من دو نفر هلاک می‌شوند و من بی‌گناهم: دوستی که زیاده روی می‌کند و (دیگری) دشمنی که کوتاهی می‌کند؛ سپس حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: و ما نزد

۱ – امالی طوسی،ر.ک:بحار،ج۲۵ص ۲۶۵.

خداوند عزوجل بیزاری می‌جوییم، از آن که در مورد ما غلوّ کند و ما را از اندازه خودمان بالاتر برد؛ همانند بیزاری عیسی بن مریم از نَصاری. سپس حضرت بعد از تلاوت آیاتی فرمود: هرکه برای پیامبران ربوبیت ادّعا کند یا برای امامان، ربوبیّت یا پیامبری ادعا کند و یا برای غیر امام امامت ادعا کند، ما از او در دنیا و آخرت بیزاریم.[1] یعنی پیروان اهل بیت علیهم‌السلام باید مراقب باشند نه این‌که تحت تأثیر مخالفان، مقام امام را پایین آورند و نه به جهت محبّت و تعصب نابه‌جا، امام را در حدّ خدایی یا پیامبری بالا برند، بلکه پیرو عقل و شرع باشند و از هر آن‌چه خودشان بیان کرده‌اند، پیروی کنند.

در روایت دیگری حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: لعنت خدا بر غالیان چرا یهودی نشدند؟ چرا مجوس نشدند؟ چرا نصرانی نشدند؟ چرا قدریه نشدند؟ چرا مرجئه نشدند؟ چرا خارجی نشدند؟ (یعنی چرا خود رابه ما منتسب کرده‌اند؟) سپس فرمود: با آن ها همنشینی نکنید، و آن ها را تصدیق نکنید و از آن ها بیزاری جویید، خدا از آن ها بیزار باشد.[2]

و چون ابوهاشم جعفری از حضرت رضاعلیه‌السلام در مورد غالیان! و اهل تفویض پرسید: حضرت فرمود: غالیان کافرند و اهل تفویض مشرک اند، هرکه با آن ها بنشیند یا دم خور باشد یا هم غذا یا هم نوش یا کمک کار باشد یا با آن ها وصلت کند، بدهد یـا بگیـرد، یا به آن هـا ایمـان آورد یـا آن ها را در امانتی امین شمرد و یا حدیث آن ها را تصدیق کند یا آن ها را به نیم کلمه‌ای

۱ – عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۱؛ بحار، ج ۲۵، ص ۱۳۴.
۲ – عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۳.

کمک کند، از ولایت خداوند عزّوجلّ و ولایت رسول الله ﷺ و ولایت ما اهل بیت خارج شده است.[1]

وقتی به روایات مربوط به مذمّت غُلات (غلوکنندگان) مراجعه می‌کنیم، در می‌یابیم که تعداد بسیاری از این روایات از حضرت رضا علیه‌السلام صادر شده است[2] و این می‌رساند که فعالیت غالیان در آن زمان گسترده بوده است.

یکی از غالیان به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: یونس بن ظبیان – از متهمان به غلوّ – گفته است: شبی در طواف بودم که از بالا سر و صدایی شنیدم: ای یونس منم که خدایی جز من نیست، مرا عبادت کن و نماز را برای یاد من برپا دار. سرم را که بلند کردم ناگهان ابوالحسن برایم ظاهر شد. حضرت رضا علیه‌السلام با شنیدن این سخنان چنان ناراحت شد که به آن مرد فرمود: از نزد من بیرون رو، خداوند تو را و هرکه این را به تو گفته است و یونس بن ظبیان را هزار لعنت کند که به دنبال آن هزار لعنت باشد و هر لعنتی تو رابه قعر جهنم فرو برد، گواهی می‌دهم که جز شیطان نبود که او را صدا زد...[3] و چون به حضرت رضا علیه‌السلام گفتند: برخی از کسانی که خود را طرفدار شما می‌دانند، می‌پندارند که این صفات – الهی – صفات علی علیه‌السلام است و اوست آن الله رب العالمین؛ حضرت رضا علیه‌السلام با شنیدن این کلمات بند بند بدن مبارکش به لرزه افتاد و غرق در عرق شد و فرمود: سبحان الله!

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۰۳.

۲ – به روایات مذکور در بحارالانوار، ج ۲۵ باب نفی الغلو مراجعه شود.

۳ – رجال کشی ۲۳۳ ـ ر.ک: بحار، ج ۲۵، ص ۲۶۴ و این روایت هشداری است به مدعیان شهود و پیروان آن‌ها، زیرا حتی اگر به راستی نیز صدایی به گوش آن‌ها برسد معلوم نیست جنبه الهی داشته باشد، زیرا شیطان نیز در کمین این افراد و این حالات است.

منزه است خداوند از آنچه ستمکاران و کافران می‌گویند، آیا نه این بود که علی خورنده‌ای از خورنده‌ها و نوشنده‌ای از نوشنده‌ها و ازدواج کننده‌ای از ازدواج کننده‌ها و... بود؟ آیا او نبود که در مقابل پروردگار خود در حالی که خاضع و ذلیل بود به نماز می‌ایستاد و به سوی او راز و نیاز می‌کرد؟ آیا کسی که این صفات را دارد، خداست؟[1]

امروز که دشمنان بیش از پیش به دنبال بهانه برای حمله به مکتب اهل بیت علیهم‌السلام هستند، وظیفه هر شیعه‌ای به ویژه علمای اعلام – اعزّهم الله تعالی – آن است که در مقابل برخی مطالب غلوّآمیز به ویژه اشعار ناصواب بایستند و از حریم اهل بیت علیهم‌السلام دفاع کنند؛ شاعران و مداحان متعهد نیز افراد غالی و منحرف را از خود دور نمایند و مردم نیز با هوشیاری به این گونه افراد تذکّر و هشدار دهند.

۱ – رجال کشی، ص ۱۹۳، احتجاج طبرسی: ۲۴۲، بحار، ج ۲۵، ص ۲۷۵.

۲. مبارزات حضرت رضا علیه‌السلام با فرقه صوفیه

یکی از فرقه هایی که در جامعه اسلامی، در قرن اوّل هجری، توسط فردی به نام ابوهاشم کوفی پدید آمد، فرقه صوفیه بود که در پوشش زهد و دوری از دنیا، بدعت هایی را در دین ایجاد کردند و دارای افکار و اعمال ویژه‌ای بودند.

اینان از همان نخست از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام منحرف بودند و ائمه علیهم‌السلام نیز به شدت به مبارزه با آن ها پرداخته و پیروان خود را از نزدیک شدن به ایشان برحذر داشته‌اند. از جمله حضرت رضا علیه‌السلام نیز شیعیان را از خطر این گروه آگاه کرد و فرمود: هیچ کس معتقد به صوفی گری نمی‌شود مگر برای فریب یا گمراهی یا حماقت و چه بسا برخی همه این امور را داشته باشند.[۱]

و فرمود: هرکه صوفیه نزد او یاد شوند و با زبان و دلش آن ها را انکار نکند، از ما نیست و هرکه آن ها را انکار کند، گویا با کفار در مقابل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله جهاد کرده است.[۲]

روایات در مذمت این گروه منحرف از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و ائمه اطهار علیهم‌السلام فراوان است و شیعه امامیه از زمان ائمه اطهار علیهم‌السلام پیوسته بر بطلان مذهب تصوّف اجماع داشته[۳] و بر ردّ ایشان کتاب‌ها نوشته است.

و حضرت صادق علیه‌السلام صوفیه را دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام خواند و کسانی را که به آنان متمایل شوند محشور با ایشان شمرد

---

۱ – الشیخ المفید به سند صحیح، در کتاب الرد علی اصحاب الحلاج ـ ر.ک: الرساله الاثنا عشریه فی الرد علی الصوفیه، ص ۳۱.

۲ –الرساله الاثنا عشریه فی الدر علی الصوفیه، ص ۳۲.

۳ – همان، ص ۴۴.

و فرموده اند: به زودی گروهی که مـدعی محبـت مـا هستنـد به صوفیـه متمـایـل می شوند، خود را شبیـه آن هـا می کنند ، به القاب آن ها نام می‌نهند و سخنان آن ها را توجیه می‌کنند، هرکه به آن ها متمایل شود از ما نیست و من از او بیزارم.[1] و متأسفانه این فرقه ضالّه با سوء استفاده از شرایط معنوی جامعه و تسامح برخی مسئولان فرهنگی و سکوت برخی علما، بعد از انقلاب شکوهمند اسلامی ایران، فعالیت خود را وسعت بخشیده است. وظیفه آحاد مردم به ویژه رهبران جامعه و علمای اعلام است که از این انحراف و بدعت بزرگ جلوگیری و به مسئولیت خویش در مورد حفظ امنیت مرزهای دین و عـقیده مـردم، عـمل کنند و از تبـلیغ رهبـران آن ها و کتاب ها و سخنان آن ها بپرهیزند. چرا که در کشور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و با استفاده از انفال و اموال آن حضرت، به تبلیغ مخالفان ایشان پرداختن، سبب محرومیت از الطاف الهی و عنایات آن حضرت می‌شود.

۱ – همان، ص ۳۲.

۳. حضرت رضا علیه‌السلام و اهمیت امام از دیدگاه اهل بیت علیهم‌السلام

از جمله اقدامات فرهنگی مهم حضرت رضا علیه‌السلام نشر عقیده شیعه در مورد امام و امامت می‌باشد، زیرا بسیاری از مخالفان در مورد امام، چنان عقاید سطحی دارند که مقام و جایگاه امام را، حتّی از انسان های معمولی پایین‌تر می آورند، و هیچ گناهی را مانع امامت یا اطاعت از او نمی‌دانند، لذا حضرت رضا علیه‌السلام به ترویج عقیده اهل بیت علیهم‌السلام در این باره همت گماشت. از امام رضا علیه‌السلام مکرر در مورد لزوم امام در روی زمین پرسیده شد که حضرت فرمود: زمین خالی از امام نمی‌شود وگرنه اهل خود را فرو می‌برد و همچنین می‌فرمود: اگر یک چشم بر هم زدن زمین از حجت خالی باشد، اهل خود را فرو می‌برد.[۱]

حضرت در مورد نشانه‌های امام فرمود: امام دارای علامت هایی است؛ این که داناترینِ مردم و بهترین داور و باتقواترین و بردبارترین و شجاع‌ترین و سخاوتمندترین و عابدترین مردم است، ختنه کرده متولد می‌شود و پاکیزه است، او از پشت سر می‌بیند آن گونه که از جلو می‌بیند... از مردم به مردم سزاوارتر و از پدران و مادرانشان به آن ها دلسوزتر است، تواضعش در مقابل خداوند عزّوجل از همه بیشتر و از همه نسبت به امر و نهی الهی کوشاتر است، دعایش مستجاب است به گونه‌ای که اگر بر صخره‌ای دعا کند، دو نیم شود... .[۲]

در حدیث دیگری فرمود: امام به وسیله روح القدس تأیید می‌شود، میان او و خداوند ستونی است از نور که اعمال مردم

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۲۱۲.
۲ – همان، ج ۱، ص ۱۶۹.

را در آن می‌بیند و هر آن چه لازم دارد بر آن آگاه می‌شود، گاهی بازمی شود و می‌داند و گاهی بسته می‌شود و نمی‌داند... [1]

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: ماییم حجت‌های خداوند در زمین او، و جانشینان او در میان بندگان او و امینان سرّ او؛ ماییم کلمه تقوا و دستگیره محکم، و ماییم گواهان خداوند و پرچم‌های او در میان مخلوقاتتش، به جهت ما خداوند آسمان ها و زمین را از نابودی نگه می‌دارد و به (جهت یا وسیله) ما باران می‌فرستد و رحمتش را منتشر می‌کند، زمین هرگز از یک نفر از ما خالی نیست یا علنی و یا مخفی، اگر یک روز از حجت خدا خالی باشد ساکنان خود را به لرزه و اضطراب می‌اندازد، آن گونه که دریا اهل خود را می‌لرزاند.[2]

مهم‌تر از همه، سخنان مفصّلی است که حضرت رضا علیه‌السلام در مسجد جامع مرو، در اوایل ورود به آن جا ـ وقتی خبر اختلاف مردم در مورد امامت به حضرت رسید ـ بیان کرد. حضرت در ابتدا تبسمی نمود و فرمود:

ای عبدالعزیز، این گروه نفهمیدند و با آرای خود فریب خوردند... سپس با بیان این که دین کامل است و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله علی را پرچم هدایت قرار داد و دین کامل شد، فرمود: آیا این‌ها ارزش و جایگاه امامت را در امت می‌دانند تا حق انتخاب داشته باشند؟ جایگاه امامت برتر و شأنش بزرگ تر

---

۱ – همان. این حدیث و امثال آن می‌فهماند که بر خلاف توهم برخی، علوم امام علیه‌السلام نه ذاتی است و نه نامحدود بلکه تابع مشیت الهی است.

۲ – بحار، ج ۲۳، ص ۳۵ از کمال الدین. آن چه در این حدیث شریف و احادیث گوناگون دیگر به این مضمون آمده است نشان از تأثیر عمیق امام در تکوین عالم دارد و این که ثمره وجود امام علیه‌السلام منحصر در هدایت تشریعی نیست و از همین جا می‌توان به فایده عظیم وجود حضرت حجت عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در عصر غیبت پی برد.

و جایگاهش رفیع‌تر و دسترسی به آن مشکل‌تر و عمقش بیشتر از آن است که مردم آن را با عقل خود بیابند یا به آرای خود به آن دسترسی یابند یا امامی را انتخاب کنند... .

همانا امامت، جایگاه انبیا وَ اِرث اوصیاست، امامت، خلافت خدا و خلافت پیامبرﷺ ومقام امیرالمؤمنین و میراث حسن و حسین علیهما‌السلام است، امامت، نظام دهنده امور مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است، امامت، پایه اسلام بالنده است... امام، چون خورشید فروزان است که با نور او عالم روشن می‌شود ولی او در افق است به گونه‌ای که دست و چشم به او نمی‌رسد...

امام، آن همدم مهربان و برادر دلسوز و پدر مهربان و پناه مردم در سختی‌هاست، امام، امین خدا در میان مردم و حجت او بر بندگان و جانشین او در زمین است که مردم را به سوی خدا دعوت می‌کند و از حریم الهی دفاع می‌کند.

امام از گناهان پاک و از عیوب به دور است، او به علم مخصوص شده است و از حلم علامت دارد، نظام دین و عزّت مسلمانان و خشم منافقان و نابودی کافران است.

امام یکتای روزگار خویش است و هیچ کس و هیچ عالمی همتای او نیست، او بَدَل و مانند و نظیر ندارد... کیست که بتواند امام را بشناسد و انتخاب کند؟ هرگز، هرگز؛ عقل‌ها گمراه و فکرها سرگردان و درون‌ها حیران و چشم‌ها مانده و بزرگان، کوچک و حکما، متحیر و حلیمان، قاصر و خطیبان، درمانده و اندیشمندان، نادان و شاعران، وامانده و ادیبان، عاجز و سخنوران، ناتوان هستند از وصف یکی از شئون امام یا فضیلتی از فضایل او... .[1]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۷۱.

۴. حضرت رضا و امیرالمؤمنین علیهما‌السلام

انبوه روایات رسیده از امام رضا علیه‌السلام حکایت از آن دارد که آن حضرت در موارد گوناگون تلاش می‌کرد تا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و فضایل ایشان را برای مردم معرفی نماید که به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم:

چهل حدیث از حضرت رضا علیه‌السلام در فضیلت امیرالمؤمنین علیه‌السلام

۱. حضرت از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: یا علی، تو قسمت کننده بهشت و جهنم هستی، در بهشت را می‌زنی و بی‌حساب وارد بهشت می‌شوی.[۱]

۲. از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: مَثَل خاندان من میان شما مَثَل کشتی نوح است، هرکه سوار شد، نجات یابد و هرکه جا ماند، به آتش انداخته شود.[۲]

۳. از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نمود که فرمود: خشم خدا و خشم رسول او شدید است بر کسی که خون من را بریزد و مرا در مورد عترت من بیازارد.[۳]

۴. از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نمود که فرمود: نزدیک است که دعوت حق را پاسخ گویم، من در میان شما دو چیز گرانبها می‌گذارم یکی بزرگ‌تر از دیگری است؛ کتاب خدا که ریسمانِ کشیده از آسمان به زمین است؛ عترت و اهل بیت من، بنگرید که پس از من با آن دو چه می‌کنید؟[۴]

۵. از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نمود که فرمود: حسن و حسین دو سرور جوانان بهشت هستند و پدر آن ها، از آن ها بهتر است.[۵]

۶. از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نمود که فرمود: وای بر ستمکاران نسبت به خاندان من، گویا آن ها را فردا با منافقان در طبقه زیرین

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۶.
۲ – همان، ح ۱۰.
۳ – همان، ح ۱۱.
۴ – همان، ص ۳۰، ح ۴۰.
۵ – همان، ص ۳۲، ح ۵۶.

آتش می بینم.[1]

۷. از رسول الله ﷺ روایت نمود که فرمود: هرکه من مولای اویم؛ پس علی مولای اوست، خدایا دوست دار هرکه او را دوست دارد و دشمن دار هرکه او را دشمن دارد؛ کمک کن هر که او را کمک کند و واگذار هرکه او را واگذارد.[2]

۸. از رسول الله ﷺ روایت نمود که فرمود: یا علی، همانا خداوند متعال تو را و خانواده تو را و شیعه تو را و دوستان دوستان شیعیان تو را آمرزید....[3]

۹. از رسول الله ﷺ روایت نمود که فرمود: یا علی! اگر تو نبودی مؤمنان بعد از من شناخته نمی‌شدند.[4]

۱۰. از رسول الله ﷺ روایت نمود که فرمود: یا علی! سه چیز به تو داده شده که به هیچ کس قبل از تو داده نشده است. حضرت امیر عرض کرد: پدر و مادرم فدایت؛ آن چیست؟ فرمود: پدر زنی مثل من به تو داده شده است و همسری مثل همسر تو و فرزندانی مثل حسن و حسین.[5]

۱۱. از رسول الله ﷺ روایت نمود که فرمود: پیروان علی همان رستگاران در قیامت هستند.[6]

۱۲. از رسول الله ﷺ روایت نمود که فرمود: هرکس خوشحال می‌شود به آن شاخه یاقوت قرمز که خداوند با دست خود کاشته

---

۱ – همان، ص ۴۶، ص ۱۷۷.
۲ – همان، ص ۴۷، ص ۱۸۳.
۳ – همان، ص ۴۷، ح ۱۸۲.
۴ – همان، ص ۴۸، ح ۱۸۷.
۵ – همان، ج ۲، ص ۴۸، ح ۱۸۸.
۶ – همان، ص ۵۲، ح ۲۰۱.

است نگاه کند و به آن چنگ زند، باید علی و پیشوایانِ از فرزندان او را دوست بدارد(یا امام قرار دهد) اینان انتخاب شده ی خداوند عزوجل و برگزیده اویند و از هر گناه و خطایی معصوم هستند.[1]

۱۳. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: هرکه بمیرد و امامی از فرزندان من نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است و به هر آن چه (از کار زشت که) در جاهلیت و اسلام کرده است، گرفتار می‌شود.[2]

۱۴. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: هرکه می‌خواهد به دستگیره‌ی محکم چنگ بزند، به دوستی علی و خاندانم چنگ زند.[3]

۱۵. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: من و این، – علی علیه السلام – روز قیامت همانند این دو هستیم و حضرت میان دو انگشت خویش جمع کرد و ادامه داد: پیروان ما با مایند و هرکه مظلوم ما را یاری کند، چنین است.[4]

۱۶. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: پیشوایان (مردم) از فرزندان حسین علیه السلام هستند، هرکه اینان را اطاعت کند خدا را اطاعت کرده است و هرکه اینان را معصیت کند، معصیت خداوند عزّوجلّ را کرده است. ایشانند همان دستگیره محکم و همان وسیله به سوی خداوند عزوجل.[5]

۱۷. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: من و علی از

---

۱ – همان، ص ۵۷، ح ۲۱۱.
۲ – همان، ص ۵۸، ح ۲۱۴.
۳ – همان، ص ۵۸، ح ۲۱۶.
۴ – همان، ص ۵۸، ح ۲۱۵.
۵ – همان، ص ۵۸، ح ۲۱۷.

یک نور آفریده شده‌ایم.[1]

۱۸. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: یا علی تو برترین انسان هستی و در این جز کافر شک نمی‌کند.[2]

۱۹. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: هرکه ما اهل بیت را دوست دارد، خداوند او را روز قیامت ایمن محشور می‌کند.[3]

۲۰. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود:تو (علی علیه السلام) از من هستی و من از توأم.[4]

۲۱. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: یا علی تو دیون مرا پرداخت می‌کنی و تویی جانشین من بر امتم.[5]

۲۲. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که ایشان در حالی که دست علی علیه السلام را گرفته بود، فرمود: دروغ می گوید آن که می‌پندارد مرا دوست دارد ولی این مرد را دوست ندارد.[6]

۲۳. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که به علی علیه السلام فرمود: از انصار کسی تو را دشمن ندارد مگر آن که، اصل او یهودی است.[7]

۲۴. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: اولین چیزی که از بنده سؤال می شود، دوستی اهل بیت است.[8]

۲۵. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: علی را دوست

---

۱ – همان، ص ۵۹، ح ۲۱۹.
۲ – همان، ح ۲۲۵.
۳ – همان، ح ۲۲۰.
۴ – همان، ح ۲۳۱.
۵ – همان، ص ۶۰، ح ۲۲۹.
۶ – همان، ص ۶۰، ح ۲۳۱.
۷ – همان، ح ۲۳۴.
۸ – ج ۲، ص ۶۲، ح ۲۵۸.

ندارد جز مؤمن و دشمن ندارد جز کافر.[1]

۲۶. و از رسول خداﷺ روایت نمود که به علی فرمود: دوست تو، دوست من است و دشمن تو، دشمن من.[2]

۲۷. و از رسول خداﷺ روایت نمود که فرمود: من شهر علم هستم و علی در آن است.[3]

۲۸. و از رسول خداﷺ روایت نمود که فرمود: ببندید درهای ورودی به مسجد را (که مردم از خانه‌های خویش به اطراف مسجد داشتند) مگر درب خانه ی علی[4]

۲۹. و از رسول خداﷺروایت نمود که به علی علیه‌السلام فرمود: چون من از دنیا بروم، کینه‌هایی که در سینه‌های عده‌ای است بر تو ظاهر می‌شود و علیه تو اجتماع می‌کنند و تو را از حقّت منع می‌کنند.[5]

۳۰. و از رسول خداﷺ روایت نمود که فرمود: دست علی دست من است.[6]

۳۱. و از رسول خداﷺ روایت نمود که به علی علیه‌السلام فرمود: امّت من به زودی بعد از من با تو مکر و غدر می‌کنند و افراد خوب و بد، از این مسأله پیروی می‌کنند![7]

۳۲. و از رسول خداﷺ روایت نمود که فرمود: هرکه علی را ناسزا گوید، مرا ناسزا گفته است و هرکه مرا ناسزا گوید، خداوند

---

۱ – همان، ص ۶۳، ح ۲۶۶.
۲ – همان، ص ۶۳، ح ۲۶۵.
۳ – همان، ص ۶۶، ح ۲۹۸.
۴ – همان، ح ۳۰۲.
۵ – همان، ح ۳۰۳.
۶ – همان، ح ۳۰۴.
۷ – همان، ح ۳۰۷.

را ناسزا گفته است.[1]

۳۳. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: وسط بهشت برای من و خاندان من است.[2]

۳۴. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: منم خزانه علم و علی است کلید آن، هرکه خزانه را می‌خواهد، دنبال کلید باشد.[3]

۳۵. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: یا علی من از پروردگارم چیزی نخواستم مگر آن که برای تو نیز مثل آن را خواستم جز آن که بعد از من پیامبری نیست؛ منم خاتم پیامبران و تویی خاتم وصیّین.[4]

۳۶. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: یا علی! مردم از درختان گوناگون آفریده شده‌اند ولی من و تو از یک درخت آفریده شده‌ایم و منم ریشه ی آن و تویی بدنه آن و حسن و حسین شاخه‌های آن و شیعیان ما برگ های آن هستند، هرکه به شاخه‌ای از آن چنگ زند، خداوند او را وارد بهشت می کند.[5]

۳۷. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که خطاب به حضرت علی علیه السلام فرمود: بهشت مشتاق توست و مشتاق عمار و سلمان و ابوذر و مقداد.[6]

۳۸. و از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت نمود که به علی علیه السلام فرمود: در تو مَثَلی از عیسی است، نَصاری او را دوست داشتند به گونه‌ای

---

۱ – همان، ح ۳۰۸.
۲ – همان، ح ۳۱۴.
۳ – همان، ص ۷۳، ح ۳۴۱.
۴ – همان، ص ۷۲، ح ۳۳۷.
۵ – همان، ص ۷۲، ح ۳۴۰.
۶ – همان، ص ۶۶، ح ۳۰۶.

که در محبت او کافر شدند و یهود او را دشمن داشتند به گونه‌ای که در بغض او کافر شدند.[1]

۳۹. و از رسول خداﷺ روایت نمود که فرمود: حسن و حسین برترین اهل زمین هستند بعد از من و بعد از پدرشان، و مادر آن دو برترین زنان اهل زمین می‌باشد.[2]

۴۰. و از رسول خداﷺ روایت نمود که فرمود: یا علی! تو و دو فرزندم انتخاب شده ی خدا هستید از خلق او.[3]



۱ – همان، ص ۶۳، ح ۲۶۳.
۲ – همان، ص ۶۲، ح ۲۵۲.
۳ – همان، ص ۵۹، ح ۲۱۸.

۵. حضرت رضا علیه‌السلام و حضرت فاطمه علیهاالسلام

از روایات متعدد بر می آید که حضرت رضا علیه‌السلام عنایت داشته است تا یاد و نام مادرشان و فضایل ایشان را برای مردم بازگو نمایند. به برخی از این روایات اشاره می‌کنیم.

حضرت رضا علیه‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: دخترم فاطمه، روز قیامت در حالی محشور می‌شود که با او لباس‌هایی است رنگین از خون؛ او به پایه‌ای از پایه‌های عرش چنگ می‌زند و عرض می‌کند: ای دادگر، میان من و قاتل فرزندانم حکم نما. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: به خدای کعبه سوگند که خداوند متعال به نفع دخترم داوری می‌کند و همانا خداوند با خشم فاطمه خشمگین می‌شود و با رضای او راضی می‌گردد.[۱]

در روایت دیگری حضرت رضا علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرد که فرمود: فرشته‌ای نزد من آمد و گفت: ای محمد، خداوند به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: من فاطمه را به علی تزویج کردم و دستور دادم درخت طوبی را که دُرّ و یاقوت و مرجان بردارد، و اهل آسمان از آن شاد گشته‌اند، و به زودی از این دو، دو سرور جوانان بهشت متولّد می‌شود که زینت اهل بهشت هستند. مژده باد تو را یا محمد! که تو برترین، اولین و آخرین هستی.[۲]

حضرت رضا علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: چون روز قیامت شود، منادی ندا می‌کند ای مردم! چشم‌ها را فرو بندید تا فاطمه دختر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله عبور کند.[۳]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۵.
۲ – همان، ص ۲۶.
۳ – همان، ص ۳۱، ح ۵۵.

حضرت رضا علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: من فاطمه را (به علی) تزویج نکردم مگر به جهت دستوری که خداوند در مورد ازدواج او به من داد.[1]

همچنین از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: همانا فاطمه پاکدامن بود و خداوند فرزندان او را بر آتش حرام کرد.[2]

حضرت رضا علیه‌السلام از امام علی علیه‌السلام روایت کرد که فرمود: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به من فرمود یا علی! مردانی از قریش در مورد فاطمه مرا سرزنش کردند و گفتند ما او را خواستگاری کردیم و تو ما را محروم و او را به علی تزویج کردی، من به آن ها گفتم: به خدا سوگند من شما را محروم نکردم و او را به علی تزویج نکردم، بلکه خداوند متعال شما را محروم و علی را تزویج کرد. پس جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! خداوند - جل جلاله - می‌فرماید: اگر علی را نمی‌آفریدم، بر روی زمین، از آدم گرفته تا دیگری برای دخترت فاطمه، همتایی نبود.[3]

حضرت رضا علیه‌السلام از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: من دخترم را فاطمه نامیدم زیرا خداوند عزّوجلّ او و دوستانش را از جهنم جدا کرده است.[4]

حضرت رضا از پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت کرد که فرمود: همانا خداوند متعال به خشم فاطمه خشم می‌کند و با رضای او، راضی می‌شود.[5]

---

۱ - همان، ص ۵۹، ح ۲۲۶.
۲ - همان، ص ۶۳، ح ۲۶۴.
۳ - همان، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۳.
۴ - همان ج ۲، ص ۴۶، ح ۱۷۸.
۵ - همان، ح ۱۷۶.

۶. حضرت رضا و امام حسین علیهما السلام

روایات فراوانی از حضرت رضا علیه السلام در مورد سیدالشهداء علیه السلام وارد شده است که نشان از عنایت آن بزرگوار به جدّش می باشد به ویژه در مورد مسائل زیارت و گریه بر آن حضرت.

گاهی از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌فرمود: قاتل حسین بن علی در تابوتی از آتش است و بر اوست نیمی از عذاب اهل دنیا[۱] و از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله روایت نمود که فرمود: حسین را بدترین امت می‌کشد... .[۲]

و حضرت رضا علیه السلام فرمود: چون سر مقدس حسین بن علی علیه السلام را به شام بردند، یزید لعنه الله دستور داد سفره‌ای برای او انداختند، او و اصحابش غذا و آبجو می‌خوردند، پس از آن سر را در طشتی زیر تخت قرار داد و بر آن بساط شطرنج پهن کردند و یزید علیه اللعنه شطرنج بازی می‌کرد و به حسین و پدر و جدّ او – صلوات الله علیهم – بدگویی می‌کرد و مسخره می‌نمود و هرگاه هم بازی خود را ضربه‌ای می‌زد، سه جرعه آبجو می‌نوشید.

زیادی آن را کنار طشت، بر زمین می‌ریخت. هرکه از شیعیان ماست باید از نوشیدن آبجو و بازی با شطرنج پرهیز کند، و هرکه به آبجو یا شطرنج نگاه کرد حسین را یاد و یزید و آل یزید را لعنت کند تا خداوند گناهان او را بیامرزد، هرچند به عدد ستاره‌ها باشد.[۳]

در حدیث دیگری عبدالسلام بن صالح به امام رضا علیه السلام گفت: در مورد این حدیث که امام صادق علیه السلام فرمود: چون قائم

۱ – همان، ج۲، ص۲۱، ح۵۰.
۲ – همان، ص ۶۴، ح ۲۷۷.
۳ – همان، ج ۲، ص ۲۱، ح ۵۰.

خروج کند، فرزندان قاتلان حسین علیه‌السلام را به جهت کارهای پدرانشان می‌کشد، چه می‌فرمایید؟ حضرت فرمود: درست است؛ وی گفت: پس این سخن خداوند عزوجل که می فرماید: لاتَزِرُ و ازِرَةٌ وِزْرَاُخری (هیچ کس به گناه دیگری مؤاخذه نمی‌شود) چه معنایی دارد؟ حضرت فرمود: خداوند در همه سخنان درست فرموده است، ولی فرزندان قاتلان حسین به کار پدرانشان راضی هستند و افتخار می‌کنند و هرکه به چیزی راضی باشد مثل کسی است که آن را انجام داده است، اگر مردی در مشرق کشته شود و دیگری در مغرب به آن راضی باشد، نزد خداوند عزّوجّل شریک قاتل است...[1]

۱ – همان، ج ۲۱۲/۱، ح ۵.

حضرت رضا علیه‌السلام و زیارت امام حسین علیه‌السلام

– حضرت رضا علیه‌السلام عنایت خاصی به دعوت مردم به زیارت سیدالشهدا علیه‌السلام و گریه بر حضرت و توجه به ایشان داشته‌اند که نمونه هایی از آن ذکر می‌شود.

– حضرت رضا علیه‌السلام از امام صادق علیه‌السلام روایت نمود که فرمود: آن زمانی را که زائران حسین علیه‌السلام در زیارت می‌گذرانند، از عمرشان حساب نمی‌شود.

– حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هرکه حسین بن علی علیه‌السلام را با شناخت حق او زیارت کند، از کسانی است که هم صحبت خداوند در بالای عرش او می‌باشند و سپس حضرت این آیه را تلاوت نمود: اِنَّ الْمُتَّقینَ فی جَنّاتٍ وَ نَهَرٍ فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِر.[1]

– گاهی می‌فرمود: هرکه قبر ابی عبدالله را در کنار فرات زیارت کند، همچون کسی است که خدا را بالای عرش او زیارت کرده است.[2]

– گاهی نیز می‌فرمود: هرکه قبر حسین علیه‌السلام را زیارت کند، حج و عمره کرده است. راوی پرسید: حَجَّة الاسلام از او ساقط می‌شود؟ فرمود: نه. زیارت امام حسین، حج شخص ضعیف است تا توان یابد به حج بیت الله الحرام برود؛ آیا نمی‌دانی که خانه خدا را هرروز هفتاد هزار فرشته طواف می‌کنند و چون شب شود آن ها می‌روند و گروه دیگر می‌آیند تا صبح، و همانا قبر

---

۱ – همان، باب ۵۴، ح ۶.

۲ – همان، باب ۵۹، ح ۲.

حسین علیه‌السلام نزد خداوند از خانه خدا گرامی‌تر است و در وقت هر نماز، هفتاد هزار فرشته، مو پریشان و ژولیده و غبار آلود بر او فرود می‌آیند که تا روز قیامت دیگر نوبت به آن ها نمی‌رسد![1]

– همچنین می‌فرمود: هرکه روز عرفه نزد قبر حسین علیه‌السلام باشد، خداوند او را با دل خنک برمی‌گرداند.[2]–[3]



۱ – همان، باب ۶۵، ح ۶.

۲ –یا دلش را خنک می‌گرداند.

۳ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، باب ۷۰، ح ۲.

امام رضا علیه‌السلام و تربت سیدالشهداء علیه‌السلام

مردی می گوید: حضرت رضا علیه‌السلام بسته ی لباسی را از خراسان برایم فرستاد، میان آن ها مقداری خاک بود، به فرستاده حضرت گفتم: این چیست؟ گفت: این خاک قبر حسین علیه‌السلام است، حضرت رضا علیه‌السلام هیچ لباس یا شیئی را نمی‌فرستد مگر آن که در میان آن، از این خاک قرار می‌دهد و می‌فرماید: این خاک امان است با اجازه خداوند.[1]

و در روایت دیگری وقتی شخصی از بالای سر سید الشهدا تربت قرمز رنگی را برداشت و نزد حضرت رضا علیه‌السلام آورد، حضرت آن را در کف دست مبارک گرفت و بویید؛ سپس گریست به گونه‌ای که اشک‌هایش جاری شد و فرمود: این تربت جدّ من است.[2]

۱ – همان، باب ۹۲، ح ۱.
۲ – همان، باب ۹۳، ح ۱۱.

امام رضا علیه‌السلام و اهمیّت عزاداری بر سیدالشهداء علیه‌السلام

حسن بن فضال گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هرکه مصایب ما را یاد کند و بر آن چه با ما شده بگرید، در روز قیامت در درجه ما، با ما خواهد بود. و هر که او را به یاد مصایب ما اندازند و بگرید و بگریاند، چشم او نگرید، آن روز که چشم‌ها می‌گرید و هر که در مجلسی نشیند که امر ما در آن زنده می‌شود، دلش نمیرد. روزی که دل‌ها می‌میرد.[1]

۱ – بحار، ج ۴۴، ص ۲۷۸ از امالی صدوق.

اشک های جاری در مصیبت سیدالشهداء علیه‌السلام

امام رضا علیه‌السلام فرمود: محرم، ماهی است که اهل جاهلیت، جنگ را در آن حرام می‌دانستند، (ولی) خون‌های ما در آن حلال شمرده شد و حرمت ما هتک گردید و فرزندان و زن‌های ما اسیر گشتند، در خیمه‌های ما آتش افکندند و هرچه از اثاث بود، غارت شد و برای پیامبر خدا نسبت به ما هیچ حرمتی مراعات نگردید.

اِنَّ یَوْمَ الحُسَینِ اَقْرَحَ جُفونَنا وَ اَسْبَلَ دُموعَنا وَ اَذَلَّ عَزیزَنا؛ ....

همانا روز(مصیبت و قتل) حسین، پلک‌های ما را (از کثرت اشک) مجروح کرد و اشک ما را سرازیر نمود، عزیز ما را در سرزمین غم و بلا خوار کرد و برای ما تا روز قیامت، غم و بلا به ارث گذارد. فَعَلی مِثْلِ الحُسَینِ فَلْیَبْکِ الباکُونَ فَاِنَّ الْبُکاءَ عَلَیْهِ یَحُطُّ الذُّنوبَ الْعِظامَ؛ (بر همچون حسین باید گریه کنندگان بگریند، همانا گریه بر او گناهان بزرگ را فرو می‌ریزد.)

وقتی ماه محرم می‌شد، کسی امام رضا علیه‌السلام را خندان نمی‌دید و غم بر او چیره می‌گشت تا آن که ده روز می‌گذشت، روز دهم، روز مصیبت و غم و گریه او بود و می‌فرمود: این روزی است که حسین صلوات الله علیه در آن کشته شد.[1]

۱ – بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۳ از امالی صدوق، مجلس ۲۷.

گریه بر حسین علیه‌السلام

ریان بن شبیب گوید: در اول محرم نزد حضرت رضا علیه‌السلام رفتم، فرمود: ای پسر شبیب! آیا روزه داری؟ عرض کردم: خیر؛ فرمود: امروز روزی است که زکریا در آن دعا کرد، سپس فرمود: ای پسر شبیب، محرّم همان ماهی است که اهل جاهلیت در گذشته جنگ و ظلم را به جهت احترام این ماه، حرام می‌دانستند، ولی این امّت، نه حرمت ماه را شناخت و نه حرمت پیامبر خود را؛ در این زمان، فرزندان پیامبر را کشتند و زنان او را اسیر کردند و اثاث او را به غارت بردند، خداوند ایشان را نیامرزد.

«یابن شبیب اِنْ کُنْتَ باکِیاً لِشَیْئٍ فَابْکِ لِلْحُسَینِ بْنِ علی بْنِ اَبی طالِب علیه‌السلام فَاِنَّهُ ذُبِحَ کَما یُذْبَحُ الْکَبْشُ» ای پسر! شبیب اگر بر چیزی می‌گریی، بر حسین بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام گریه کن که او را مانند گوسفند سر بریدند، همراه او هجده مرد از خاندان او کشته شدند که در روی زمین مانند نداشتند، آسمان ها وزمین های هفتگانه بر قتل او گریستند، چهار هزار فرشته برای کمک به او نازل شدند و چون حضرت را کشته یافتند، نزد قبر او ژولیده و غبار آلود، تا قیام قائم خواهند بود و از یاران وی می‌باشند و شعار آن ها: یا لثارات الحسین(خونخواهان حسین) است.

ای پسر شبیب! اگر خوشحال می‌کند تو را که خداوند عزوجل را بدون گناه ملاقات کنی، حسین علیه‌السلام را زیارت کن. ای پسر شبیب، اگر خوشحال می‌کند تو را که در غرفه‌های ساخته شده در بهشت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ساکن شوی، قاتلان حسین را لعنت کن.

ای پسر شبیب! اگر خوشحال می‌کند تو را که ثوابی مثل ثواب

کسی که با حسین شهید گشته است ببری، هرگاه او را یاد کنی بگو ای کاش من با ایشان بودم و به رستگاری بزرگ می‌رسیدم.

ای پسر شبیب! اگر خوشحال می‌کند تو را که با ما در درجات بلند بهشت باشی، درغم ما غمگین و در خوشحالی ما خوشحال باش و بر تو باد به ولایت ما که اگر مردی سنگی را دوست بدارد (یا ولی خود بگیرد.) خداوند او را در قیامت با آن محشور می‌کند.[1]

۱ – بحار، ج ۴۴، ص ۲۸۶ از امالی صدوق و عیون اخبارالرضا علیه‌السلام.

مشکلات عمده ی حضرت رضا علیه‌السلام در زمان امامت

امامت حضرت رضا علیه‌السلام از سال ۱۸۳ هجری با شهادت پدر بزرگوارش آغاز شد و بیست سال یعنی تا سال ۲۰۳ هجری طول کشید.

در این مدت، حضرت به تناسب ایام با مشکلات گوناگونی مواجه بود. در آغاز امامت ایشان، مشکل بزرگ و سنگین واقفیه پیش آمد که تا مدت‌ها جامعه شیعه را به خود مشغول کرد.

مشکل اول: واقفیه و مبارزات حضرت رضا علیه‌السلام با این گروه

– مذهب وقف و علت ایجاد آن

بعد از شهادت حضرت کاظم علیه‌السلام، در آن بحران سخت که حکومت وقت، رهبر جامعه را به شهادت رسانده بود و جامعه شیعه در اضطراب به سر می‌برد، ناگاه یکی از بزرگترین عرصه‌های امتحان الهی پدید آمد و آن شبهه‌ی واقفیه بود که سبب انحراف بسیاری از شیعیان و تجزیه و تضعیف ایشان شد؛ سختی و گسترش این شبهه از آن جا بود که مؤسسان این مذهب جعلی، از وکلای حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام وازافراد شناخته شده جامعه شیعه بودند و زمانی که حضرت کاظم علیه‌السلام در زندان هارون گرفتار شد، مردم به ایشان مراجعه می کردند و اموال بسیاری از امام علیه‌السلام نزد آن ها جمع شده بود. بعد از شهادت حضرت کاظم علیه‌السلام برای تصاحب اموال مدعی شدند که موسی بن جعفر علیه‌السلام شهید نشده و زنده است و او همان امام قائم است که بعد از مدتی قیام خواهد کرد!

شیخ طوسی (قدس سره) گوید: اولین کسانی که این مذهب را انتشار دادند سه نفر به نام‌های علی بن ابی حمزه بطائنی و زیاد بن مروان قندی و عثمان بن عیسی بودند، اینان به جهت مال دنیا دست به این کار زدند و گروهی مثل حمزه بن بزیع، ابن المکاری و کرّام خثعمی و مانند ایشان را با اموال خریدند و آن ها را موافق خود نمودند.[1]

---

۱ – الغیبه، ص ۴۲.

یونس بن عبدالرحمن گوید: چون حضرت کاظم علیه‌السلام از دنیا رفت، نزد هریک از کارگزاران حضرت مال بسیاری جمع شده بود، زیاد بن مروان هفتاد هزار دینار، علی بن ابی حمزه سی هزار دینار و همین سبب وقف و انکار شهادت حضرت بود. وقتی من حق را شناختم و مردم را به طرف حضرت رضا علیه‌السلام دعوت می‌کردم، آن دو نفر (علی بن ابی حمزه و زیاد بن مروان) به من اعتراض کردند و گفتند: اگر غرض تو مال است، ما تو را بی‌نیاز می‌کنیم و ده هزار دینار به من پیشنهاد کردند تا ساکت شوم، ولی من به آن ها گفتم: از حضرات صادقین علیهماالسلام روایت است که چون بدعت‌ها ظاهر شود، بر عهده‌ی دانشمندان است که دانش خود را ظاهر کنند وگرنه، ایمان از آن ها گرفته می‌شود و من جهاد در راه خدا را در هیچ حال رها نمی‌کنم، به این جهت آن ها با من دشمن شدند.[1]

۱ – الغیبه، ص ۴۳.

انحراف بسیاری از شیعیان بر اثر شبهه وقف

شبهه واقفیه به جهتی که ذکر شد در ابتدا بسیار گسترده بود؛ به گونه‌ای که بسیاری از شیعیان را منحرف کرد و حضرت رضا علیه‌السلام را با مشکلات فراوانی مواجه نمود تا آن که سرانجام با تلاش گسترده حضرت رضا علیه‌السلام و یاران با وفای آن حضرت، کم‌کم مهار شد و واقفیه رسوا شدند و بسیاری از آن ها که متأسفانه نام بزرگانی چون عبدالرحمن بن حجاج، رفاعه بن موسی، یونس بن یعقوب، جمیل بن دراج، حماد بن عیسی، احمد بن محمد بن ابی نصر و حسن بن علی و شاء و...[1] در میان آن ها برده شده است، به اشتباه خود پی بردند و به حق رجوع کردند.

احمد بن محمد می گوید: حضرت رضا علیه‌السلام با صدای بلند به من فرمود: ای احمد! عرض کردم: بله. فرمود: چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از دنیا رفت مردم جهت خاموش کردن نور خدا تلاش کردند ولی خداوند نخواست مگر آن که نور خود را به وسیله امیرالمؤمنین کامل نمود، و چون ابوالحسن(موسی بن جعفر علیه‌السلام) از دنیا رفت، علی بن ابی حمزه و یارانش در خاموشی نور خدا تلاش کردند ولی خداوند اراده کرد که نور خود را کامل کند، همانا اهل حق وقتی کسی به آن ها بپیوندد، خوشحال می‌شوند ولی چون کسی از آن ها جدا شود، بی‌تابی نمی‌کنند، زیرا آن ها به کار خود یقین دارند، اما اهل باطل چون کسی به آن ها بگرود خوشحال می‌شوند و چون از آن ها جدا شود بی‌تابی می‌کنند چون در کار خود تردید دارند. خداوند - که عظمتش

۱ - به کتاب‌های رجالی مثل رجال نجاشی و شیخ طوسی و ابن ابی داود و... مراجعه شود.

بزرگ باد – می‌فرماید: فمستقرّ و مستودع[1] (یعنی برخی ثابت و برخی ناپایدار) و ابوعبدالله (امام صادق علیه‌السلام) می‌گفت: پایدار (کسی است که در اعتقاد) ثابت است و ناپایدار (کسی است که ایمان) به او عاریه داده شده است؛[2] یعنی از انحراف برخی اصحاب امام کاظم علیه‌السلام نباید متزلزل شد زیرا آن ها ایمانشان عاریه‌ای بوده است.



۱ – الانعام، ۹۸.

۲ – بحار، ج ۴۸، ص ۲۶۱.

اقدام‌های حضرت رضا علیه‌السلام در مقابل واقفیه

حضرت تلاش گسترده‌ای برای دفع این شبهه، و مقابله با این گروه منـحرف و خطـرناک به کار گرفت، گاهی به بحث با روسای یا طرفداران آن ها می‌پرداخت و گروهی را با نشان دادن برخی معجزات هدایت می‌کرد و گاهی به افشاگری در مورد آن ها می‌پرداخت و خیانت و دروغگویی آن ها را بیان می‌کرد؛ گاهی شیعه را از همنشینی با آن هـا منع می‌کرد و گاهی آن ها را به شدت مورد لعن و مذمت قرار می‌داد.

مذاکره حضرت رضاعلیه‌السلام با سران واقفیه

در روایت است که سه نفر از سران واقفیه به نام‌های علی بن ابی حمزه و احمد بن سرّاج و حسین بن هاشم معروف به ابن المکاری نزد حضرت رضاعلیه‌السلام آمدند. علی بن ابی حمزه به حضرت گفت: پدرت چه شد؟ فرمود: از دنیا رفت. پرسید: با مرگ؟ فرمود: آری. گفت: به چه کسی وصیت کرد؟ فرمود: به من. گفت: پس آن امامی که اطاعت او از جانب خداوند واجب است شمایید؟ فرمود: آری.

آن دو نفر دیگر گفتند: خداوند به شما قدرت داده است، حضرت فرمود: وای بر تو، چه قدرتی؟ آیا می‌خواهید به بغداد روم و به هارون بگویم من امام واجب الاطاعه هستم، به خدا که وظیفه من این نیست، آن چه به شما گفتم به این جهت بود که به من خبر رسید شما دچار تفرقه شده‌اید، خواستم تا سرّ شما به دست دشمنان نیفتد. علی بن ابی حمزه گفت: شما چیزی را ظاهر کرده‌ای که هیچ یک از پدران شما علنی نمی‌کرد و به زبان نمی‌آورد. حضرت فرمود: چنین نیست، به خدا سوگند که بهترینِ پدرانم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به زبان آورد وقتی خداوند به او دستور داد تا اقوام نزدیک خود را بیم دهد و او چهل نفر از خاندان خود را دعوت کرد و به آن ها گفت: من فرستاده خدا بر شمایم و آن که بیش از همه تکذیب کرد و به او حمله ور شد، عمویش ابولهب بود. پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله به آن ها فرمود: اگر ابولهب یک خراش به من بزند، من پیامبر نیستم و این اوّلین نشانه پیامبری من است که برای شما اظهار می‌کنم. (سپس حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود) و

من نیز می‌گویم: اگر هارون یک خراش بر من وارد کند، من امام نیستم و این اولین نشانه امامت است که برای شما اظهار می‌کنم.

علی بن ابی حمزه گفت: ما از پدران شما روایت داریم که کارهای امام (غسل ، کفن ، نماز و دفن) را جز امام، متولّی نمی‌شود(یعنی اگر شما امام بودی باید این امور را در مورد پدرت موسی بن جعفر علیه‌السلام انجام می‌دادی با آن که شما در مدینه بودی و ایشان در بغداد) حضرت فرمود: آیا حسین بن علی علیه‌السلام امام بود یا نه؟ گفت: آری. فرمود: عهده‌دار کار او که بود؟ گفت: علی بن الحسین. فرمود: علی بن الحسین کجا بود؟ او که در دست عبیدالله بن زیاد گرفتار بود؟ گفت: او مخفیانه آمد و امور پدر را انجام داد و برگشت. حضرت فرمود: اگر علی بن الحسین (که در زندان و اسیر بود) توانست به کربلا بیاید و کارهای پدر را انجام دهد، صاحب این امر – یعنی حضرت رضا علیه‌السلام – نیز می‌تواند (از مدینه) به بغداد آید و متولّی کار پدر شود و برگردد با این که او در زندان و اسارت نیست...[1]

۱ – بحار، ج ۴۸، ص ۲۶۱ و اختیار الرجال، ص ۴۶۳.

دستور دوری از واقفیه

محمد بن عاصم می گوید: حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: به من خبر رسیده است که با واقفه همنشین هستی. عرض کردم: فدایت شوم من با آن ها همنشین هستم ولی با آن ها هم عقیده نیستم. حضرت فرمود: با آن ها همنشین مباش، خداوند عزّوجلّ می‌فرماید: در کتاب بر شما نازل شده است که چون شنیدید به آیات الهی کفر می‌ورزند و مسخره می‌کنند با آن ها منشینید تا به سخن دیگر پردازند وگرنه شما هم مثل آن ها خواهید بود. و منظور از آیات الهی، اوصیا هستند که واقفّیه به آن ها کفر ورزیدند.[1]

و این حدیث شریف و مانند آن، درسی است برای پیروان حضرت رضاعلیه‌السلام که ازهمنشینی با کسانی که مخالف دین و یا اهل بیت علیهم‌السلام هستند، بپرهیزند و در محافل آن ها شرکت نجویند.

---

۱ - بحار، ج ۴۸، ص ۲۶۴.

برخی کرامات حضرت رضاعلیه‌السلام برای هدایت شیعیان

شخصی به نام ابن ابی کثیر گوید: بعد از رحلت موسی بن جعفرعلیه‌السلام مردم در مورد حضرت رضاعلیه‌السلام توقف کردند. من در آن سال به حج رفتم، ناگاه حضرت رضاعلیه‌السلام را دیدم در دلم این آیه گذشت: اَبَشَراً مِنّا واحِداً نَتَّبِعُه؛[1] یعنی آیا پیرو انسانی از خودمان باشیم؟

ناگاه حضرت رضاعلیه‌السلام مثل برق جهنده کنار من آمد و (در حالی که از ضمیر من آگاه شده بود) فرمود: به خدا سوگند منم آن انسانی که باید از او پیروی کنی! عرض کردم: از خدا و شما عذرخواهی می‌کنم، فرمود: تو بخشوده‌ای.[2]

در نمونه‌ای دیگر عبدالله بن مغیره گوید: من واقفی بودم و با همان حال به حج رفتم، کنار خانه خدا به خداوند گفتم: خدایا تو می‌دانی من در پی چیستم. مرا به بهترین دین هدایت نما. به دنبال آن در دلم افتاد که نزد حضرت رضاعلیه‌السلام روم. به مدینه آمدم و کنار در خانه حضرت به خادم گفتم: بگو مردی از عراق کنار در است. ناگاه صدای حضرت را شنیدم که می‌فرمود: ای عبدالله بن مغیره! بیا داخل. وقتی وارد شدم، که فرمود: خداوند دعایت را مستجاب و تو را به دین خود هدایت کرد. عرض کردم: گواهی می‌دهم که شمایی حجت خدا و امین او بر خلقش.[3]

---

۱ – القمر / ۲۴.
۲ – بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۸.
۳ – همان، ص ۳۹.

عاقبت برخی از طرفداران واقفیه از زبان حضرت رضاعلیه‌السلام

ابراهیم بن یحیی می گوید: حضرت رضاعلیه‌السلام به من فرمود: آن بدبخت حمزه بن بزیع چه کرد؟ عرض کردم: آمده است. فرمود: او می‌پندارد پدرم زنده است، اینان امروز مردّد هستند و فردا با زندقه (کفر) خواهند مرد.[1]

و حضرت یکی از سران واقفیه یعنی ابن مهران را نفرین کرد و فرمود: خداوند نور قلب تو را ببرد و فقر را در خانه ات داخل کند[2] و علی بن ابی حمزه رئیس واقفیه را لعنت کرد و او را مشرک ملعون نامید.[3]

حسن بن علی وشاء (که خود ابتدا مردّد بود و سپس با اعجاز حضرت رضاعلیه‌السلام به حق گروید) می گوید: سرورم حضرت رضاعلیه‌السلام در مرو مرا خواست و فرمود: ای حسن! امروز علی بن ابی حمزه(در کوفه) مُرد و او را همین ساعت در قبر نهادند، و دو فرشته بر او وارد شدند و از او پرسیدند: خدایت کیست؟ گفت: الله؛ پرسیدند: پیامبرت کیست؟ گفت: محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله؛ پرسیدند: ولیّ تو کیست؟ گفت: علی بن ابی طالب؛ گفتند: بعد از او؟ گفت: حسن، پرسیدند: بعد از او؟ گفت: حسین؛ پرسیدند بعد از او؟ گفت: علی بن الحسین؛ پرسیدند: بعد از او؟ گفت: محمد بن علی؛ پرسیدند: پس از او؟ گفت: جعفر بن محمد؛ پرسیدند: بعد از او؟ گفت: موسی بن جعفر؛ پرسیدند: پس از او؟ زبانش متزلزل شد؛ با پرخاش به او گفتند: پس از او؟ ساکت شد، پرسیدند: آیا

---

۱ – همان، ج ۴۸، ص ۲۵۶.
۲ – همان، ص ۲۶۱.
۳ – همان، ص ۲۵۷.

موسی بن جعفر تو را به این دستور داد؟ سپس با گرز آتشین ضربه‌ای بر او زدند که قبرش تا قیامت آتش گرفت!

حسن بن علی و شاء گوید: از نزد حضرت بیرون آمدم و تاریخ آن روز را یادداشت کردم پس از چند روز از کوفه نامه آمد که بطائنی (علی بن ابی حمزه) در همان روز مرده است و در همان ساعت که حضرت فرموده بود، او را در قبر نهاده بودند.[1]



۱ – بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۳۸.

مشکل دوّم: تأخیر در تولّد حضرت جواد علیه‌السلام

از جمله اموری که امتحان الهی را در زمان حضرت رضا علیه‌السلام برای شیعیان سخت و بهانه معاندان را در مخالفت با ایشان زیاد و ساده دلان را به تحیّر وادار می‌کرد این بود که ولادت حضرت جواد علیه‌السلام به عنوان اولین فرزند پسر ایشان در دهه آخر عمر حضرت، هنگامی که عمر شریفش از چهل سال فراتر بود، اتفاق افتاد، یعنی بیش از ده سال از امامت حضرت که در سن ۳۵ سالگی آغاز شده بود، می‌گذشت.

همین امر سبب شد تا عده‌ای بر حضرت رضا علیه‌السلام به جهت نداشتن جانشین خرده بگیرند لذا حضرت رضا علیه‌السلام تأکید می‌نمود که خداوند به من فرزندی خواهد داد. کلیم بن عمران به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: از خداوند بخواه به شما فرزندی عنایت کند، حضرت فرمود: به من فرزندی داده خواهد شد که وارث من است.[1]

شخصی به بزنطی – از یاران امام رضا علیه‌السلام – گفت: بعد از صاحب تو (حضرت رضا علیه‌السلام) امام کیست؟ از حضرت بپرس. وی نزد امام رفت و از ایشان پرسید. حضرت فرمود: امام، (بعد از من) پسرم می‌باشد، سپس اضافه نمود: آیا کسی می‌تواند بگوید پسرم، و پسر نداشته باشد؟ مدتی بعد حضرت جواد علیه‌السلام متولد شد.[2]

عقبه بن جعفر به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: شما به این سن رسیده‌ای ولی فرزند نداری؟ حضرت فرمود: صاحب این امر

---

۱ – بحار، ج ۵۰، ص ۱۵.

۲ – همان، ص ۲۱ و همان، ص ۲۲ از کافی و ارشاد مفید.

نمی‌میرد تا جانشین خود را ببیند.[1]

دیگری به حضرت رضا علیه‌السلام گفت: آیا امامت شما در عمو و دایی می‌شود؟ فرمود: نه؛ پرسید: در برادر چه؟ فرمود: نه؛ پرسید: پس در کیست؟(یعنی شما که فرزند نداری؟) فرمود: در فرزندم؛ با آن که آن روز، فرزندی نداشت.[2]

و مکرّر از حضرت در این مورد می‌پرسیدند و ایشان می‌فرمود: خداوند به من پسری عنایت خواهد کرد.[3]

حسین بن قیاما که از سران گروهک واقفیه بود، به حضرت رضا علیه‌السلام گفت آیا شما امامید؟ فرمود: بله. گفت: خدا را گواه می‌گیرم که تو امام نیستی!

در این هنگام حضرت رضا علیه‌السلام، مدتی طولانی سر به زیر انداخت و زمین را خراش می‌داد، سپس سربلند نمود و فرمود: از کجا دانستی که من امام نیستم؟ گفت: از امام صادق علیه‌السلام روایت است که امام بدون فرزند نیست، در حالی که شما به این سن رسیده‌ای و فرزند نداری.

حضرت رضا علیه‌السلام دوباره بیش از بار اول سر به زیر انداخت و سپس سربرداشت و فرمود: خدا را گواه می‌گیرم که روزها و شب ها نمی‌گذرد تا این که خداوند به من فرزندی عنایت نماید.

راوی گوید: هنوز یک سال نگذشته بود که حضرت جواد علیه‌السلام متولد شد.[4]

پس از تولد حضرت جواد علیه‌السلام و تحقق پیشگویی حضرت

---

۱ - همان، ص ۳۵.
۲ - بحار، ج ۵۰، ص ۲۱.
۳ - همان، ص ۳۵.
۴ - بحار، ج ۴۹، ص ۳۴.

رضا علیه‌السلام (که خود دو دلیل بر امامت حضرت رضا علیه‌السلام بود)، به ابن قیاما گفتند: آیا این نشانه برای تو کافی نیست؟ وی اعتراف کرد و گفت: به خدا سوگند که این نشانه بزرگی است، اما حدیثی را بهانه کرد و از عقیده انحرافی خود برنگشت.[1]

به همین جهت است که تولد حضرت جواد علیه‌السلام برای شیعه از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار بود؛ لذا حضرت رضا علیه‌السلام ایشان را مولود مبارک نامید.

شخصی به نام یحیی صنعانی گوید: خدمت حضرت رضا علیه‌السلام در مکه رسیدم؛ دیدم حضرت، برای فرزندش موزی را پوست می‌گیرد و به او می‌دهد. عرض کردم: فدایت شوم، آن مولود مبارک همین است؟ فرمود: آری ای یحیی! هذا المولودُ الَّذی لَمْ یُولَدْ فی الأِسلام مِثْلُهُ مَولُودٌ اَعْظَمُ بَرَکَةً عَلی شیعَتِنا مِنْه! یعنی این است آن فرزندی که در اسلام با برکت‌تر از او برای شیعیان متولد نشده است.[2]

مؤلف گوید: از سوال‌ها و اعتراض‌ها در مورد تولّد حضرت جواد علیه‌السلام معلوم می‌شود که بسیاری از آن افراد نسبت به امام خود و به طور کلی برنامه‌ی امامان آگاهی کافی نداشته‌اند. البته فضای نامناسب تبلیغی آن زمان نیز در این ناآگاهی بسیار مؤثر بود وگرنه طبق روایات متعدّد، مسأله امامت ائمه علیهم‌السلام و برنامه عملی ایشان و نام‌های ایشان، همگی از جانب خداوند تعیین، و توسط پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ابلاغ شده بود. امام صادق علیه‌السلام فرمود: مسأله وصیت – امامت – از آسمان بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله به صورت نوشته‌ای نازل شد،

---

۱ – همان، ص ۶۸.

۲ – بحار، ج ۵۰، ص ۳۵.

با آن که هیچ امری به صورت نوشته ی مهر شده به جز وصیت نازل نشد و توسّط جبرئیل به پیامبرﷺداده شد تا حضرت آن را به علی علیه‌السلام و فرزندان او برساند. آن نوشته مهرهایی داشت و امیرالمؤمنین علیه‌السلام دستور داشت یک مهر را بگشاید و به آن چه در آن است عمل کند، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین کرد. سپس حضرت امام حسن علیه‌السلام نیز به دستورالعمل داده شده عمل کرد و آن را به امام حسین علیه‌السلام داد، چون حضرت مهر را گشود دید نوشته است: با گروهی برای شهادت بیرون برو (قیام کن) آن ها را شهادتی نیست جز با تو، و جان خود را به خداوند عزّوجلّ بفروش. حضرت نیز چنین کرد و آن را به حضرت علی بن الحسین علیه‌السلام داد؛ چون حضرت آن را گشود، دید نوشته است: سر به زیر انداز و سکوت کن و در خانه بنشین و خدایت را عبادت کن تا مرگ فرا رسد. حضرت نیز آن را انجام داد و سپس آن را به فرزندش محمد بن علی علیه‌السلام داد. چون آن را گشود، در آن نوشته با مردم حدیث بگو و فتوا بده و از هیچ کس جز خداوند عزّوجلّ نترس که کسی به تو دسترسی ندارد، حضرت آن را انجام داد و سپس آن را به پسرش جعفر علیه‌السلام داد؛ چون حضرت مهر را گشود در آن آمده بود با مردم حدیث بگو و فتوا بده و علوم خاندانت را منتشر کن و پدران شایسته‌ات را تصدیق نما، و از هیچ کس جز خداوند عزوجل نترس و تو در حفظ و امان هستی و این کار برای همه ائمه تا حضرت مهدی ادامه دارد.[1]

۱ – اصول کافی، کتاب الحجه، ج ۲، ص ۲۸ و بحار، ج ۳۶، ص ۱۹۲، البته متن حدیث با اندک تصرفی ارائه شده است.

مشکل سوم: مسأله ولایت عهدی حضرت رضا علیه‌السلام

این حادثه عجیب و مرموز که توسط مأمون عباسی طراحی شده بود، خود از امتحان های الهی بود که شیعیان به آن مبتلا شدند، چرا که هنوز مدت زیادی از آن همه جنایات و سرکوب‌های بنی عباس و به ویژه هارون (پدر مـأمون) و قتل عام فرزندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و شیعیان و به ویژه شهادت حضرت کاظم علیه‌السلام نگذشته بود که پیشنهاد ولایت عهدی مأمون، همه را متحیر کرد. نفرتی که عموم شیعیان از دستگاه طاغوت و به ویژه هـارون الرشـید به جهت عداوت با اهل بیت علیهم‌السلام و به شهادت رساندن امام کاظم علیه‌السلام داشتند، باعث شد که این اقدام حضرت رضا علیه‌السلام را نپذیرند و با آن که حضرت را به این کار مجبور کردند اما این کار بی‌سابقه در نظر عده‌ای به شدت سؤال برانگیز شد؛ به ویژه که گروه منحرف واقفیه، فرصت را غنیمت شمردند و بر تبلیغات خود افزودند و این گونه بود که افراد ساده لوح و ناآگاه به جای آن که تسلیم امام خویش باشند، زبان به اعتراض گشودند و مکرر به حضرت می‌گفتند: چرا وارد دربار مأمون شدی؟ و حضرت می‌فرمود: به همان دلیل که جدّم امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شورا شد.[1]

و گاهی در جواب اعتراض یکی از همین معترضان فرمود: پیامبر افضل است یا وصی؟ گفت: پیامبر؛ فرمود: مسلمان برتر است یا مشرک؟ گفت: مسلمان. فرمود: عزیز مصر مشرک بود و

---

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۱۴۰، شورا، جلسه‌ای بود که به دستور خلیفه دوم بعد از وی جهت تعیین جانشین وی تشکیل شد و جریان عجیب آن در تاریخ مذکور است.

یوسف پیامبر؛ مأمون مسلمان است و من وصیّ، یوسف خودش از عزیز مصر(آن گونه که قرآن می‌گوید)خواست تا او را ولایت دهد، ولی من به این کار مجبور شدم.[1]



۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۱۳۶.

توطئه ترور حضرت رضا علیه‌السلام به جهت قبول ولایت عهدی

محمد بن زید می گوید: چون مأمون، حضرت رضا علیه‌السلام را ولی عهد خود نمود، یکی از خوارج چاقویی مسموم را آماده کرد و به یاران خود گفت: به خدا سوگند نزد این مرد که می‌پندارد پسر رسول‌الله است ولی وارد دربـار این طاغوت شـده است، مـی‌روم و از علـت ایـن کـارش مـی‌پرسـم؛اگر دلیل قانع کننده‌ای نداشت، مردم را از او راحت می‌کنم. با این تصمیم وارد خانه حضرت شد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به یک شرط به سؤال تو پاسخ می‌دهم، قبول داری؟ گفت: چه شرطی؟ فرمود: اگر پاسخ من قانع کننده بود، آن چاقویی که در آستین داری بشکنی و کنار بگذاری!

مرد خارجی که حیران شده بود، همان جا چاقو را درآورد و شکست. سپس گفت: چرا به دربار این طاغوت آمدی؟ با آن که اینان نزد شما کافرند و شما فرزند رسول الله هستی!

حضرت فرمود: به نظر تو، این‌ها کافرترند یا عزیز مصر و مردم آن کشور؟ آیا نه این است که این‌ها می‌پندارند اهل توحید هستند ولی آن ها خداپرست نبودند و خدا را نمی‌شناختند؟

آیا یوسف بن یعقوب علیه‌السلام پیامبر و پسر پیامبر نبود؟! او به عزیز مصر که کافر بود(آن گونه که در قرآن آمده است) گفت: مرا بر گنجینه‌های زمین(دارایی مصر) قرار ده که من نگهبانی دانایم. او با فرعون‌ها همنشین بـود و مـن مـردی از فرزندان رسول الله هستم که مرا به این کار مجبور کرده اند و با کراهت پذیرفته‌ام، تو چه اعتراضی و چه اشکالی بر من داری؟ مرد خارجی با شنیدن

این پاسخ کوبنده گفت: اعتراضی بر شما نیست. شهادت می‌دهم که شما پسر پیامبر خدا و راستگو هستی.[1]



۱ – همان، ص ۵۵.

خبر لوح و نام‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام

هنگامی که حضرت باقر علیه‌السلام در بستر شهادت بود، فرزندش حضرت صادق علیه‌السلام راخواست تا او را جانشین خود گرداند، برادر حضرت باقر زید بن علی گفت: اگر در مورد من، همچون حسن و حسین رفتار می‌کردی بی جا نبود (یعنی مرا جانشین خود می‌کردی) حضرت فرمود: امانت‌ها به شباهت‌ها نیست و خلافت با روش‌ها نمی‌باشد، بلکه این‌ها اموری است که از قبل در مورد حجت‌های خداوند عزّوجّل تصمیم‌گیری شده است.

آن گاه حضرت، جابر بن عبدالله را صدا زد و به او فرمود: ای جابر، جریان آن صحیفه‌ای که دیدی بگو. جابر گفت: بله نزد مولایم حضرت فاطمه دختر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله رفتم تا ولادت حسین علیه‌السلام را تبریک گویم، دیدم در دست حضرت صحیفه‌ای است که می‌درخشد، عرض کردم: ای سرور زنان! این صحیفه که نزد شماست، چیست؟ فرمود: نام‌های پیشوایان و امامان از فرزندانم در آن است. (و در روایتی فرمود: این لوحی است که خداوند عزّوجّل به رسولش داده و در آن است نام پدر و نام شوهر و نام دو پسرم و نام‌های اوصیا از فرزندانم، پدرم این را به من داده است تا مرا خوشحال کند).

گفتم بده تا ببینم، فرمود: اگر ممنوع نبود می‌دادم ولی جز پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یا وصی او یا خاندان او کسی آن را لمس نمی‌کند، ولی می‌توانی به درون آن نگاه کنی .. جابر گوید: نگاه کردم؛ دیدم نوشته است: ابوالقاسم محمد بن عبدالله المصطفی مادرش آمنه، ابوالحسن علی بن ابی طالب المرتضی مادرش فاطمه بنت

اسد بن هاشم بن عبد مناف، ابو محمد الحسن بن علی البرّ، ابوعبدالله الحسین بن علی التقی، مادرشان فاطمه دختر محمد۳، ابو محمد علی بن الحسین العدل مادرش شهر بانو دختر یزدجرد، ابو جعفر محمد بن علی الباقر مادرش ام عبدالله دختر حسن بن علی بن ابی طالب، ابو عبدالله جعفر بن محمد الصادق مادرش امّ فروه دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر، ابو ابراهیم موسی بن جعفر مادرش جاریه‌ای به نام حمیده، ابوالحسن علی بن موسی الرضا مادرش جاریه‌ای به نام نجمه، ابو جعفر محمد بن علی الزکی مادرش جاریه‌ای به نام خیزران، ابوالحسن علی بن محمد الامین مادرش جاریه‌ای به نام سوسن، ابو محمد حسن بن علی الرفیق مادرش جاریه‌ای به نام سمانه که کنیه‌اش ام الحسن است، ابوالقاسم محمد بن الحسن که محب خداست مادرش جاریه‌ای است به نام نرجس – صلوات خدا بر همه ایشان باد .[1]

مؤلف گوید: جریان نوشته مذکور در روایات متعددی وارد شده است و بزرگان شیعه مثل شیخ صدوق‌رحمه الله ، شیخ طوسی ، شیخ مفید ، شیخ طبرسی ، نعمانی ، کلینی و دیگران مضمون آن را با تفاوت هایی در کتاب‌های خویش ذکر کرده‌اند.

۱ – بحار، ج ۳۶، ص ۱۹۳.

هجرت تاریخی حضرت رضا علیه‌السلام

حضرت رضا علیه‌السلام به دلیل زیادی نامه‌ها و مراجعات مکّرر مأموران مأمون به ایشان، در حالی که از این سفر کراهت داشت و می‌دانست که در این سفر بدرود حیات خواهد گفت، برای آن آماده گشت.[1]

---

۱ – کافی ۲۰۷/۲.

وداع از مدینه

حضرت چند بار برای وداع، کنار قبر جدش رسول الله ﷺ آمد و به گونه‌ای عمل می‌نمود که کراهت و ناراحتی اش کاملا آشکار بود. به هنگام وداع با صدای بلند گریه می‌کرد و چون مردی به نام مُخَوّل سجستانی به حضرت به جهت سفری که در پیش داشت تهنیت گفت، حضرت فرمود: مرا به حال خود واگذار. من از جوار جدّم خارج می شوم و در غربت از دنیا خواهم رفت.

امام علیه‌السلام هنگام بیرون رفتن از مدینه، تمام خویشان خود را فرا خواند و فرمود: بر من گریه کنید زیرا دیگر به مدینه باز نخواهم گشت![1] و حضرت جواد را که کودکی بود به مسجدالنبی بُرد و در حالی که امام جواد علیه‌السلام قبر پیامبر ﷺ را در آغوش گرفته بود، حضرت رضا علیه‌السلام گفت: ای رسول خدا، او رابه شما سپردم، سپس به همه وکلا و اصحاب خود فرمود: سخن او را گوش کنید و با وی مخالفت ننمایید و نزد ثقات اصحاب خویش بر امامت و جانشینی وی تأکید کرد.[2]

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۱۷.
۲ – اثبات الوصیه، ص ۳۴۹، ابن شهر آشوب مناقب، ص ۱۹۶.

مسیر حرکت حضرت رضا علیه‌السلام

در این که مسیر حرکت امام علیه‌السلام از مدینه تا مرو چگونه و از کجا بوده است، اختلافاتی به چشم می‌خورد مثل آن که آیا حضرت اول به مکه رفته و از آن جا ادامه سفر داده است و یا به کوفه وارد شده است؟

به نظر می رسد مسیر حرکت امام علیه‌السلام به گونه‌ای تعیین شده بود که مانع از هرگونه تحرکی از سوی شیعیان و علویان گردد؛ لذا طبق برخی روایات بدون آن که وارد کوفه شود، از کنار آن عبور نمود.[1]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۴۹.

دهکده‌ی نباج

در ادامه مسیر، حضرت به دهکـده‌ی نبـاج در ده منـزلی بصره رسیـد. ابو حبیب نباجی گوید: در خواب دیدم که رسول اکرمﷺ به نباج تشریف آورد و وارد مسجد حُجّاج شد. من خدمت حضرت رسیدم. سلام کردم. مقابل ایشان طبقی از خرمای صیحانی بود، حضرت مشتی از خرما به من داد، آن ها را شمردم هیجده دانه بود، از خواب بیدار شدم و آن را چنین تعبیر کردم که هیجده سال دیگر عمر خواهم کرد. بیست روز گذشت که به من اطلاع دادند حضرت رضاعليه‌السلام از مدینه آمده و در مسجد نزول کرده‌اند. به طرف مسجد رفتم دیدم مردم گروه گروه به دیدار حضرت می‌شتابند. خدمت آن جناب رسیدم؛ دیدم ایشان همان جایی نشسته اند که رسول خداﷺ را در خواب دیده بودم و زیر پای حضرت حصیری بود شبیه همان حصیری که زیر پای پیامبرﷺ بود و مقابل وی نیز طبقی بود از خرمای صیحانی؛ سلام کردم، پاسخ داد و مرا طلبید و مشتی از آن خرما به من عطا فرمود، آن ها را شمردم و دیدم به همان اندازه‌ای است که پیامبر در خواب به من عطا فرموده بود. (۱۸ دانه)

عرض کردم: ای پسر رسول الله، زیادتر به من عطا فرما، فرمود: اگر رسول خدا زیادتر عطا می کرد ما هم زیادتر عطا می کردیم![1]

۱ – عیون اخبارالرضاعليه‌السلام، ۸/۲ ـ ۴۵۷.

اهواز

طبق روایات، حضرت در اهواز بیمار شد. ابوهاشم جعفری با حضرت ملاقات کرد. فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود. پزشکی آوردند، حضرت گیاهی را به عنوان دارو به طبیب معرفی کرد و خواص آن را بیان داشت، ولی طبیب اظهار داشت: این گیاه در چنین وقتی یافت نمی‌شود، حضرت فرمود: مقداری نیشکر بیاورید. طبیب گفت: این از اولی مشکل‌تر است زیرا حالا وقت نیشکر نیست. حضرت فرمود: نیشکر و آن داروی گیاهی هر دو در همین سرزمین وجود دارد، از آب شادروان بگذرید، کنار آسیاب، مردی سیاه چهره است، از او بپرسید. شخصی را فرستادند و به همان آدرس رفت و آن دو را تهیه کرد. وقتی رجاء بن ابی ضحاک (مأمور حرکت حضرت) جریان را شنید، به همراهانش گفت: اگر بیشتر اینجا اقامت کنیم، مردم فریفته او می‌شوند و از آن جا کوچ کردند.[1]

به هنگام خروج حضرت از اهواز: کنار پل اربک جعفر بن محمد نوفلی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم عده‌ای می‌پندارند پدرت زنده است. فرمود: دروغ می‌گویند، لعنت خدا بر ایشان؛ اگر پدرم زنده بود میراثش قسمت نمی‌شد و زنانش ازدواج نمی‌کردند. به خدا سوگند پدرم مرگ را چشید چنان که علی بن ابی طالب چشید. عرض کردم: تکلیف من (بعد از شما) چیست؟ فرمود: بر تو باد بعد از من به پیروی از فرزندم محمد.... و در ادامه فرمود: قبر من و هارون چنین است و دو انگشت خود را به هم چسباند.[2]

---

۱ – مسند الامام الرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۱۷۵.

۲ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۴۶۳/۲.

حرکت به طرف فارس[1]

برخی از توقف حضرت در بهبهان (ارجان) و نماز گزاردن در مسجد آن جا خبر داده‌اند[2] و در آن شهر قدمگاهی به نام قدمگاه حضرت رضا علیه‌السلام وجود دارد.[3]

و در ادامه از مسیر یزد و ابرقوه که قدمگاهی در آن جا معروف است و سپس از ده شیر که گویا همان فراشاه (یا اسلامیه جدید) می باشد و هم اکنون جایگاهی به نام قدمگاه در آن معروف است، عبور کردند زیرا علاوه بر قدمگاه مذکور، راه شیراز به یزد از آن مسیر یعنی تفت و اسلامیه که قدمگاه در آن است، می‌گذرد، قدمگاه اسلامیه از مجموعه بنایی تشکیل شده و عمارت آن بنابر سنگ نوشته‌ای که در محراب آن است توسط گرشاسب بن علی در سال ۵۱۲ بنا شده است و در آن زمان به مسجد مشهد علی بن موسی الرضا علیه‌السلام شهرت داشته است این بنا دارای سنگ تاریخی ، کتیبه ، تزئینات داخلی و یادگارهایی دیگر است.[4]

---

۱ – همان ۱۴۹/۳؛ الارشاد ۲ ـ ۲۵۵؛ کافی ۴۰۲/۲ و ۴۰۷.

۲ – مرآت البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸ ر.ک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه‌السلام.

۳ – همان ۳۶۸/۱.

۴ – جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا علیه‌السلام، ص ۱۰۷. مؤلف گوید: این جانب افتخار دارد که عده‌ای از بستگان بنده از جمله جد اعلای بنده جناب حجه الاسلام و المسلمین سید ابوالقاسم فراشاهی که از معاریف و اعاظم آن جا و صاحب کرامات بوده‌اند به همراه برخی از فرزندان در قدمگاه و اطراف آن مدفون می‌باشند و همچنین جد این جانب جناب آیه الله سید عبدالحی که از اعاظم علمای یزد و حاکم شرع آن جا بوده‌اند، در شهر یزد در بارگاه امام زاده جعفر مدفون می‌باشند. رحمه الله علیهم اجمعین.

حرکت به طرف خراسان

شیخ صدوق رحمه‌الله روایت می کند: حضرت رضا علیه‌السلام در آن خانه ای که در محلّه (غرّه یا قزّه) وارد شدند، دانه بادامی کاشتند که تبدیل به درخت شد و در مدت یک سال بادام داد. مردم باخبر شدند و هرکه بیماری می‌یافت، از آن بادام می‌خورد و شفا می‌یافت؛ کسی که چشم درد داشت، یا زن بارداری که زایمانش سخت می‌شد یا چهارپایی که قولنج می‌کرد را توسط آن بادام یا شاخه آن معالجه می‌کردند تا آن که فردی به نام ابوعمر درخت را برید و بر اثر آن مال و ثروت فراوانش نابود شد، دو فرزندش نیز جهت تعمیر خانه، ریشه درخت را که باقی بود قطع کردند و هر دو مبتلا به بیماری سختی شدند و به فاصله یک سال مردند.[1]

محدث قمی رحمه‌الله از برخی ساربانان کاروان امام علیه‌السلام نقل می‌کند که همراه ایشان به روستای خود (کرَند یا کرمند اصفهان) که رسیدیم از حضرت خواستم حدیثی را به خط خویش به من مرحمت نماید، حضرت این حدیث را هدیه نمود: کُن مُحِبّاً لِآلِ مُحَمَّدٍ وَاِنْ کُنْتَ فاسِقاً و مُحِبّاً لِمُحِبیّهِمْ وَ اِنْ کانوا فاسِقین

یعنی دوستدار آل محمد و خاندان پیامبر باش گرچه فاسق باشی و دوستدار دوستداران آن ها باش، هرچند فاسق باشند.[2]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۳۷۴/۲.

۲ – منتهی الامال، ۱۷۷/۲.

نیشابور

حضرت در سال ۲۰۰ هجری وارد شهر نیشابور گردید و مردم نیشابور به همراهی ابو یعقوب اسحاق بن راهویه که بزرگ شهر بود تا قریه مؤیدیه که از روستاهای نیشابور بود، به استقبال حضرت رفتند.

ابو یعقوب با آن که پیرمرد بود، افسار ناقه حضرت را به دوش گرفت و تا شهر نیشابور پیاده آمد.[۱] در شهر نیشابور حمامی است که بعدها به حمام رضا علیه‌السلام مشهور شد، در حمام حوضی بود که از چشمه‌ای سیراب می‌شد. حضرت رضا علیه‌السلام در آن حوض غسل نمود و کنار آن نماز گزارد، مردم که این را دیدند، همواره در آن حوض غسل می‌کردند و از آن به جهت تبرک آب می‌خوردند و کنار آن حوض نماز می‌گزاردند و حوایج خود را از خداوند می‌خواستند و برآورده می‌شد. شیخ صدوق رحمه‌الله گوید: آن چشمه که به کهلان معروف است از آن زمان تاکنون مورد استقبال مردم است و از آب آن شفا می‌جویند.[۲]

حضرت رضا علیه‌السلام چند روزی در نیشابور ماندند و در یکی از این روزها به زیارت امام زاده محمد محروق از نوادگان حضرت سجاد علیه‌السلام رفتند. حاکم نیشابوری می گوید: حضرت رضا علیه‌السلام فرمودند: یکی از خاندان ما در این جا مدفون است، به زیارت ایشان می‌رویم و آن گاه به روضه سلطان محمد محروق در « تلاجرد» تشریف بردند و آن روضه مقدسه را زیارت کردند.[۳]

---

۱ – خلیفه نیشابوری، تاریخ نیشابور، ص ۱۷۷؛ ر.ک: جغرافیای تاریخی هجری امام رضا علیه‌السلام، ص ۱۳۲ تألیف جلیل عرفان منش.

۲ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۳۷۶/۲.

۳ – تاریخ نیشابور /۱۷ ر.ک: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، ص ۸۲.

حدیث سلسلة الذهب

چون حضرت رضاعلیه‌السلام خواستند از نیشابور حرکت کنند، عده‌ای از اصحاب حدیث از جمله محمد بن رافع و احمد بن حارث و یحیی بن یحیی و اسحاق بن راهویه، افسار ناقه حضرت را گرفتند و گفتند: تو را به حق پدران طاهرینت سوگند که حدیثی از پدر خویش برای ما بیان نما. و در روایتی نقل شده است ابوزرعه و محمد بن اسلم از حافظان حدیث نبوی به حضرت عرض کردند: ای بزرگ زاده ی بزرگان! ای امام زاده امامان! ای نتیجه پاک و پسندیده و ای خلاصه ی پیامبران! ، تو رابه حق پدران پاکیزه و نیاکان بزرگوارت که صورت مبارک خویش را به ما نشان بده و حدیثی از پدران خویش برای ما روایت کن که یادگار شما باشد.

در این هنگام، مرکب حضرت ایستاد، پرده کنار رفت و چشم مسلمانان به جمال مبارکش روشن شد، موی دو طرف سر حضرت همانند پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله بود، مردمی که ایستاده بودند (به هیجان آمدند) برخی فریاد می‌زدند و می‌گریستند و لباس خود را چاک داده و به خاک می افتادند. برخی افسار مرکب ایشان را می‌بوسیدند و برخی به طرف حضرت گردن کشیده بودند. مردم در این حال بودند تا ظهر شد و اشک مردم چون نهر جاری بود. بزرگان و قاضیان فریاد زدند: ای مردم گوش کنید و دل بسپارید و پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله را در مورد خاندانش آزرده مکنید، سپس حضرت رضاعلیه‌السلام در حالی که ۲۴ هزار قلم آماده نوشتن بود، فرمود:

پدرم، آن بنده شایسته، موسی بن جعفرعلیه‌السلام به من خبر داد و

فرمود: پدرم جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام به من خبر داد و گفت خبر داد به من ابوجعفر محمد بن علی علیه‌السلام شکافنده ی دانش پیامبران و گفت: خبر داد به من پدرم علی بن الحسین علیه‌السلام سرور عبادت کنندگان و گفت، خبر داد به من پدرم سرور جوانان بهشت حضرت حسین علیه‌السلام و گفت، خبر داد به من علی بن ابی طالب و گفت شنیدم از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که فرمود، شنیدم از جبرئیل که می‌گفت، خداوند جل جلاله فرمود: منم خدایی که جز من معبودی نیست، مرا عبادت کنید. لا اِلهَ اِلّا الله حِصْنی فَمَنْ قالَها مُخْلِصاً دَخَلَ حِصْنی وَ مَنْ دَخَلَ حِصْنی اَمِنَ مِنْ عَذابی؛ یعنی لا اله الا الله قلعه من است هرکه (با اخلاص) بگوید وارد قلعه‌ی من شود و هرکه وارد قلعه من شود، از عذاب من در امان است.

و چون مرکب ایشان حرکت کرد، حضرت صدا زد: با شرایط آن و من از شرایط آن هستم.[1]

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۱۳۲ تلفیقی از احادیث ۱ و ۲ و ۳ و ۴.

شفا دادن بیماری در رباط سعد

قافله‌ای از خراسان به طرف کرمان می‌رفت که در کوه کرمان مورد دستبرد راهزنان قرار گرفت. ایشان مردی را که فکر می‌کردند اموال بسیاری دارد، نگه داشتند و مورد شکنجه فراوان قرار دادند تا شاید با دادن مال بسیار، جان خود را خریداری کند. او را میان برف نگه داشتند و دهانش را از برف پر کردند، تا آن که زنی او را از بند رها کرد و موفق به فرار شد اما دهان و زبان او فاسد گشت به گونه‌ای که نمی‌توانست سخن بگوید. (مگر با سختی فراوان) در خراسان شنید که حضرت رضاعلیه‌السلام در نیشابور است. در خواب دید که کسی به او می‌گوید پسر رسول خدا در خراسان است، از او درباره ناخوشی خود بپرس تا دوایی به تو معرفی کند و شفایابی؛ آن مرد می گوید: در خواب به طرف حضرت رفتم و جریان خود را بازگو کردم. حضرت فرمود: زیره و آویشن و نمک را با هم بکوب و دو سه مرتبه بر دهان بریز تا خوب شوی!

از خواب بیدار شد، بدون آن که به دستور عمل کند و به کسی اطلاع دهد به طرف نیشابور آمد، کنار دروازه نیشابور به او گفتند: حضرت رضاصلی‌الله‌علیه‌وآله از نیشابور کوچ کرده، در[رباط سعد] می‌باشد.

نزد حضرت آمد و حاجت خویش را (به زحمت) بیان کرد، حضرت فرمود: مگر من در خواب، به تو یاد ندادم، برو آن دارو را به کار گیر. آن مرد گفت: اگر می‌شود دوباره بفرمایید، حضرت رضاعلیه‌السلام همان دستور را تکرار نمود؛ آن مرد دارو را استفاده کرد و عافیت یافت.

ابوحامد احمد بن علی ثعالبی گوید: من از ابو احمد عبدالله بن عبدالرحمن معروف به صفوان شنیدم که می‌گفت: من آن مرد را دیدم و این جریان را از خود او شنیدم.[1]

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۴۵۸/۲.

ده سرخ

حضرت رضا علیه‌السلام در مسیر راه نیشابور به طوس به ده سرخ یا قریة الحمرا رسید. عبدالسلام بن صالح هروی گوید: به حضرت رضا علیه‌السلام عرض کردند ای پسر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله! وقت نماز ظهر است. حضرت فرود آمد و فرمود: آب بیاورید. عرض کردند: آب همراه ما نیست. آن جناب با دستان مبارک زمین را حفر کرد ، آب از زمین جوشید به مقداری که ایشان و همراهان وضو گرفتند و اثر آن تاکنون باقی است.[1]

هنگام عبور از ده سرخ به طرف طوس، حضرت از کوه سنگ تراشان (کوهسنگی) عبور کرد و عرضه داشت: خدایا! این کوه را برکت ده ، برای مردم سودمند گردان ، غذا را در ظرفی که از این کوه تراشیده می‌شود مبارک گردان و دستور داد برای تهیه غذا از آن کوه دیگ هایی بتراشند و فرمود: غذای من جز در این دیگ‌ها پخته نشود. آن حضرت آهسته غذا می‌خورد و کم تناول می‌فرمود. از آن روز مردم به آن کوه راه یافتند و ظروف سنگی از آن تراشیدند و خداوند بر اثر دعای حضرت به آن برکت داد.[2]

---

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۳۷۶/۲.

۲ – همان.

طوس

سپس حضرت رضا علیه‌السلام در ادامه ی سفر، به طوس رسید و در منزل حمید بن قحطبه که باغ بزرگی بود و مقبره هارون در آن جا بود، اقامت کرد. جایی که حضرت بارها درباره آن سخن گفته بود و از دفن شدن خود کنار هارون خبر داده بود. حضرتش چون داخل خانه شد نزد قبر هارون رفت و با دست مبارک خطی به یک طرف قبر کشید و فرمود: این جایگاه، تربت من است، من در این جا به خاک سپرده می‌شوم و به زودی خداوند متعال این مکان را محل رفت و آمد شیعیان و دوستان من قرار می‌دهد. به خدا سوگند اگر شیعه‌ای مرا زیارت کند و بر من درود فرستد، شفاعت ما اهل بیت و آمرزش و رحمت خداوند بر او واجب می‌شود.

سپس حضرت، روی مبارک را به قبله کرد ، نماز خواند و دعا کرد، آن گاه سر به سجده نهاد که در آن پانصد تسبیح گفت و مراجعت نمود.[1]

۱ - ۳۷۷/۲.

سرخس

از برخی گزارش‌ها استنباط می‌شود که در این شهر حضرت رضاعلیه‌السلام را به شدت تحت نظر گرفته بودند و اجازه ملاقات با وی را به کسی نمی‌دادند. در گزارش زیر از منزل حضرت به زندان تعبیر شده است.

عبدالسلام بن صالح گوید: به در خانه ای که حضرت رضاعلیه‌السلام در سرخس در آن جا حبس (زندانی) بود، آمدم، از نگهبان اجازه خواستم وی گفت: نمی‌شود، گفتم: چرا؟ گفت: چون ایشان در شبانه روز هزار رکعت نماز می‌خواند و سپس اندکی از کیفیت عبادت حضرت گفت، به او گفتم: از حضرت بخواه وقتی برای ملاقات به من بدهد، رفت و از حضرت اجازه گرفت. وارد شدم دیدم حضرت در جای نماز نشسته و متفکر بود؛ عرض کردم: ای پسر پیامبرصلی‌الله‌علیه‌وآله! این چیست که مردم از شما نقل می‌کنند؟ فرمود: چه چیزی؟ عرض کردم: از شما نقل می‌کنند که فرموده‌اید: مردم بندگان ما هستند!

حضرت فرمود: اللهم فاطر السماوات والارض عالم الغیب. ای اباصلت! تو شاهدی که من هرگز چنین نگفته‌ام، و از هیچ یک از پدران خود (نیز) نشنیده‌ام و تو می‌دانی آن ستم‌ها را که از این امت بر ما وارد شده است، این سخن‌ها نیز از همان ستم هاست. سپس فرمود: ای عبدالسلام، اگر آن طور که می‌گویند مردم مخلوق ما باشند، ما آن ها را به طرف چه کسی دعوت می‌کنیم؟

عرض کردم: ای پسر رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله راست می‌گویی. حضرت

فرمود: ای عبدالسلام، آیا تو آن چه را که خداوند متعال برای ما از ولایت و امامت واجب کرده است منکری، آن گونه که دیگران انکار می‌کنند؟ عرض کردم: معاذالله! بلکه من به ولایت و امامت شما اعتراف می‌کنم.[1]

به هر حال زندانی شدن حضرت رضاعلیه‌السلام در سفر به مرو با توجه به نقشه مأمون برای ولایت عهدی و تجلیل‌های ظاهری وی و سفارشات او در احترام حضرت، بعید می‌نماید و این امکان وجود دارد که راوی، از برخی محدودیت‌هایی که برای حضرت در نظر گرفته شده بود، به زندان تعبیر کرده باشد. یا آن گونه که برخی احتمال داده‌اند این حادثه در سفر بعدی یعنی هنگام بازگشت حضرت از مرو که سیاست‌های مأمون تغییر کرده بود، رخ داده باشد.

به هنگام خروج حضرت رضاعلیه‌السلام از سرخس، احمد بن عبید می گوید: جدّم می‌گفت، من مأمور خدمتگزاری به حضرت در نیشابور بودم و تا یک منزل بعد از سرخس حضرت را مشایعت کردم و در نظر داشتم تا مرو نیز وی را همراهی کنم؛ یک منزل پس از سرخس، حضرت سر از کجاوه بیرون آورد و فرمود: ای بنده خدا برگرد، تو وظایف خود را درباره ما انجام دادی و با ما به خوبی معاشرت کردی و مشایعت اندازه معینی ندارد. (یعنی به ثواب رسیدی.)[2]

---

۱ – همان، ۷/۲ ـ ۴۲۶.

۲ – آثار و اخبار امام رضاعلیه‌السلام ...، ک : جغرافیای تاریخی هجرت امام رضاعلیه‌السلام ص ۱۵۱.

مرو

حضرت رضا علیه‌السلام سرانجام پس از تحمل چهار ماه سفر در نیمه اول سال ۲۰۱ (هـ. ق) وارد مرو، مرکز حکومت مأمون شد.[۱] هنگام ورود امام به مرو، مردم با شور و احساسات فراوان مقدم امام را گرامی داشتند به گونه‌ای که مرو تا آن روز چنان شادی و هیجانی به خود ندیده بود. انبوه جمعیت تا بیرون شهر به استقبال آمده بودند. امام علیه‌السلام پس از عبور از میان صفوف فشرده مردم در منزلی که نزدیک قصر حکومتی برای ایشان آماده شده بود، مستقر گردید.[۲]

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ۱۴۹/۲.
۲ – الارشاد، ج۲ص ۲۵۰.

جریان ولایت عهدی

پس از آن که حضرت رضاعلیه‌السلام با اصرار مأمون و نامه‌های مکرر او و نپذیرفتن عذرهایی که حضرت رضاعلیه‌السلام بیان می‌کرد، در سال ۲۰۱ وارد مرو شد، مأمون ابتدا به ایشان پیشنهاد خلافت داد و به حضرت گفت: ای پسر رسول خدا، من فضل و علم و زهد و تقوا و عبادت شما را می‌دانم و شما را از خودم به خلافت شایسته‌تر می‌دانم.

حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: من به عبودیت خداوند عزّوجّل افتخار می‌کنم و با زهد در دنیا، امید نجات از شرّ آخرت را دارم، و با دوری از حرام‌ها، امید دستیابی به سودها را دارم و با تواضع در دنیا، امید بلندی نزد خداوند عزّوجّل را دارم. مأمون گفت: نظر من این است که خودم را از خلافت عزل کنم و آن را برای شما قرار دهم و با شما بیعت کنم!

حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: اگر این خلافت حق توست و خداوند برای تو قرار داده است، جایز نیست لباسی را که خداوند به تو پوشانده است از تن خود بیرون کنی و برای دیگری قرار دهی و اگر خلافت حق تو نیست، جایز نیست برای تو، چیزی را که برای تو نیست، به من دهی.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا! باید این امر را قبول کنی.

حضرت فرمود: من از روی اختیار هرگز این کار را نمی‌کنم.

مدت‌ها مأمون اصرار می‌کرد تا این که از پذیرش حضرت مأیوس شد و به حضرت گفت: اگر خلافت را نمی‌پذیری و نمی‌خواهی من با تو بیعت کنم، ولیعهد من باش تا بعد از من خلافت برای شما باشد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند که پدرم از پدرانش و آنها از امیرالمؤمنین از رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله به من خبر داد که من قبل از تو از دنیا می‌روم در حالی که با سمّ مظلومانه کشته می شوم و ملائکه آسمان و زمین بر من می‌گریند و در سرزمین غربت کنار هارون الرشید دفن خواهم شد.

مأمون گریست و گفت: ای پسر رسول خدا، چه کسی تو را می‌کشد یا می‌تواند به شما گزندی برساند با این که من زنده‌ام؟

حضرت فرمود: اگر بخواهم می‌گویم که چه کسی مرا می‌کشد.

مأمون گفت: ای پسر رسول خدا،! غرض شما از این سخن آن است که کار را بر خود سبک کنی و از گردن خود باز گردانی تا مردم بگویند شما در دنیا زاهد هستی!

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند از آن وقتی که خداوند عزّوجّل مرا آفرید، دروغ نگفته‌ام و هرگز به خاطر دنیا، از دنیا زهد نورزیده‌ام و من می‌دانم که منظور تو چیست.

مأمون گفت: منظور من چیست؟ حضرت فرمود: آیا به واقع در امان هستم؟ مأمون گفت: تو در امانی؛ حضرت فرمود: تو می‌خواهی مردم بگویند علی بن موسی نسبت به دنیا بی‌رغبت نبود بلکه این دنیا بود که به او رغبتی نداشت؛ نمی‌بینید که ولایت عهدی را قبول کرد تا به خلافت برسد.

در این هنگام مأمون خشمگین شد و گفت: تو همواره مرا با آن چه ناراحت می‌کند، مواجه می‌کنی و از خشم من در امان گشته‌ای. به خدا سوگند یاد می‌کنم که یا ولایت عهدی را می‌پذیری وگرنه تو را مجبور می‌کنم و اگر انجام ندهی گردنت را خواهم زد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: خداوند عزّوجّل مرا نهی کرده

است از این که با دست خویش، خودم رابه هلاکت اندازم، اگر این چنین است، هرچه می‌خواهی انجام ده، من می‌پذیرم به این شرط که هیچ کس را نصب نکنم و کسی را عزل ننمایم و هیچ قانون و روشی را تغییر ندهم ودر این کار از دور مشورت دهنده باشم.

مأمون این شرایط را پذیرفت و حضرت را ولی عهد خود کرد.[1]

در برخی روایات آمده است که حضرت گفت: خدایا، تو مرا از این که خود را به هلاکت اندازم، نهی کرده‌ای؛ اگر ولایت عهدی او را نپذیرم، از جانب او در چند قدمی مرگ قرار می گیرم؛ من مجبور و مضطر شدم... خدایا هیچ عهدی جز عهد تو نیست، هیچ ولایتی نیست جز از جانب تو، مرا برای برقراری دین خودت و زنده کردن سنت پیامبرت موفق گردان؛ تویی مولا و یاور، و تو نیکو مولا و یاوری هستی. و سپس در حالی که گریان و غمگین بود، با شرایط ذکر شده و لایت عهدی را پذیرفت.[2]

پس از آن که حضرت رضا علیه‌السلام ولایت عهدی را به این صورت پذیرفت، مأمون دستور داد تا فرماندهان و قضات و مستخدمان و فرزندان عباس همگی بیایند و بیعت کنند و برای این کار، اموال بسیاری خرج کرد تا فرماندهان را راضی نمود مگر سه نفر از فرماندهان به نام‌های جلودی، علی بن عمران و ابن موسی (یا ابو یونس) اینان با حضرت رضا علیه‌السلام بیعت نکردند و مأمون آن ها را زندانی کرد.

مراسم بیعت باشکوه هرچه بیشتر برگزار شد و به نام حضرت سکه زدند و بر منبرها برای ایشان خطبه خواندند.

---

۱ – بحار، جلد ۴۹، ص ۱۲۸.

۲ – همان،ج ۲۹، ص ۱۳۱.

وفای به شرط

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: روزی مأمون به من گفت: ای اباالحسن! ای کاش نامه‌ای به برخی از فرمانبرداران خود در این منطقه‌هایی که بر ما فاسد شده است می‌نوشتی، (یعنی ازشورشیان طرفدار خودت می‌خواستی دست از شورش بردارند.)

من گفتم: ای امیر، اگر به شرایطی وفا کنی که با آن شرایط من وارد این امر شدم ـ به این که امر و نهی نکنم و کسی را عزل و نصب نکنم ـ من نیز وفا می‌کنم.

این ولایت عهدی برای من نعمتی نیفزود، من در مدینه بودم و دست خط من در شرق و غرب نافذ بود، من در مدینه بر چهارپای خودم سوار می‌شدم و در کوچه‌ها عبور می‌کردم و هیچ کس در آن جا عزیزتر از من نبود، هیچ کس در آن جا از من حاجتی که بتوانم برآورده کنم، درخواست نمی‌کرد مگر این که آن را برآورده می‌کردم. مأمون گفت: من به آن شرایط وفادار خواهم بود.[1]

---

۱ – بحار، جلد ۴۹، ص ۱۵۵ از کافی.

مأمون عباسی و اهداف شوم وی

مأمون عباسی؛ نامش عبدالله پسر هارون الرشید مادرش کنیزی نازیبا بود به نام مراجل که در دربار هارون خدمت می‌کرد. مأمون در سال ۱۷۰ هجری یعنی سال خلافت پدرش متولد شد و در سال ۲۱۸ هجری قمری یعنی پانزده سال بعد از حضرت رضا علیه‌السلام در ۴۸ سالگی درگذشت.

مادرش بعد از تولد مأمون ازدنیا رفت و هارون او را به جعفر بن یحیی برمکی سپرد تا تربیت شود، مربی وی فضل بن سهل بود که به ذوالرّیاستین شهرت داشت و بعدها وزیر مأمون گردید و توسط وی نیز در حمام سرخس کشته شد.

مأمون برعکس امین، زندگی پرتلاش و به دور از رفاه داشت و در علوم وفنون گوناگون تبحّر یافت و از همه‌ی خلفا در فقه و کلام آگاه‌تر بود.

حضرت علی علیه‌السلام در پیشگویی‌های خویش در مورد خلفای بنی عباس درباره وی فرمود: هفتمین آن ها دانشمندترین آن ها خواهد بود.[1]

۱ – مناقب ابن شهر آشوب، ج ۲، ص ۲۷۶.

مشکلات مأمون

واضح است که مأمون از نظر اعتقادی و روحی به گونه‌ای نبود که امر خلافت را به دیگری واگذار کند؛ چراکه در راه به دست آوردن آن تلاش کرده و برادرش امین را کشته بود و دیگر حوادث نیز به خوبی این مسأله را تأیید می‌کند، بنابراین باید علت پیشنهاد خلافت و یا ولایت عهدی و اصرار بر آن را به حساب سیاست ونقشه‌های زیرکانه وی گذاشت و دلیل اصلی را مشکلات پیش روی او دانست که می‌پنداشت برای گریز از آن ها و حفظ حکومت خویش، چاره‌ای جز پیشنهاد ولایت عهدی ندارد.

مشکلات فرا روی مأمون چنین بود:

۱. وی نزد مردم و به ویژه عباسیان یک شورشی به حساب می‌آمد که برخلاف وصیت هارون، قیام کرد و برادر خود امین را که رسماً خلیفه بود، به قتل رساند.

۲. از نظر اصالت خانوادگی، دارای اصالت کافی نبود. زیرا مادرش کنیزکی بود از غیرعرب و به دور از تشخّص اجتماعی، بر خلاف امین که مادرش زبیده هاشمی، بانویی فرهیخته به حساب می‌آمد.

۳. اطرافیان مأمون اغلب ایرانی بودند و اعراب و به ویژه بنی عباس به حکومت اینان راضی نبودند.

۴. علویان که در ایران به ویژه خراسان نفوذ بسیار داشتند و از بنی عباس و به ویژه پدر مأمون که دست او به خون بسیاری از علویان آلوده بود، ناراضی بودند، در مناطق مختلف دست به

شورش می‌زدند؛ در کوفه ابوالسرایا، در بصره، زید بن موسی، در مکه و حجاز محمد بن جعفر، در یمن، ابراهیم بن موسی، در مدینه، محمد بن سلیمان، در واسط، جعفر بن زید بن علی، در مداین محمد بن اسماعیل و... .

۵. مأمون از نفوذ حضرت رضاعلیه‌السلام در میان شیعیان و ایرانیان که طرفدار ایشان بودند، بسیار نگران بود و می‌خواست به گونه‌ای حضرت را زیر نظر داشته باشد.

وی به منظور کنترل اوضاع و حل مشکلات فکر کرد با ولایت عهدی حضرت رضاعلیه‌السلام می تواند بخش عمده مشکلات خود را با کنترل شورش‌های علویان و مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش و جلب رضایت ایرانیان برطرف کند. این کار برای او چند فایده داشت:

۱. خاموش کردن شورش علویان

۲. مشروعیت بخشیدن به حکومت خویش با ورود حضرت رضاعلیه‌السلام به دربار

۳. جلب نظر ایرانیان که طرفدار علویان بودند

۴. زیر نظر گرفتن حضرت رضاعلیه‌السلام و ایمن شدن از اقدامات احتمالی حضرت

۵. کاستن از وجهه حضرت رضاعلیه‌السلام با درگیر ساختن ایشان در مشکلات حکومت و مخدوش نمودن وجهه معنوی حضرت، باارائه چهره‌ای دنیا طلب از ایشان.

حضرت رضاعلیه‌السلام بعد از آن که به اجبار تن به ولایت عهدی داد، به گونه‌ای عمل نمود که نقشه شوم مأمون علیه خود او تمام شد و مأمون را از کرده خویش پشیمان نمود. اقدامات

حضرت را می‌توان در موارد ذیل خلاصه کرد.

۱. عدم پذیرش ولایت عهدی تا مدت ها به گونه‌ای که مأمون حضرت را مجبور کرد.

۲. مشروط کردن قبول ولایت عهدی به عدم دخالت در حکومت

۳. فعالیت گسترده علمی و فرهنگی در جهت ترویج مکتب اهل بیت علیهم‌السلام

۴. اظهار قدرت ولایت و امامت با ارائه کرامات روشن

۵. اعتراض مکرر به مأمون و آراء او در مواقع گوناگون.

نماز عید فطر

یکی از حوادث مهم در دوران ولایت عهدی حضرت رضاعلیه‌السلام، حرکت امام به جهت برگزاری نماز عید فطر است. مأمون عباسی از حضرت خواست تا ایشان مراسم عید فطر و خواندن نماز و خطبه را بر عهده بگیرد.

حضرت رضاعلیه‌السلام به او فرمود: میان من و تو شرایطی بود که این کار را پذیرفتم (یعنی من شرط کردم که در کار حکومت دخالت نکنم)مأمون گفت: من فقط می‌خواستم دل مردم و لشکریان و خدمتگزاران مطمئن شود و از آن چه خداوند شما را به آن برتری داده است آگاه شوند؛ و آن قدر اصرار کرد تا آن که حضرت فرمود: اگر مرا معاف داری نزد من محبوب‌تر است وگرنه آن گونه که پیامبر خداصلی‌الله‌علیه‌وآله و علی بن ابی طالب‌علیه‌السلام (برای نماز عید) خارج می‌شدند، می‌روم.

مأمون گفت: هر طور که دوست داری بیرون بیا.

هنگام صبح وقتی مردم متوجه شدند که حضرت رضاعلیه‌السلام برای نماز عید خارج می‌شود، انبوه جمعیت از زن و مرد و جوان و پیر،کوچه‌ها و پشت بام‌ها را پر کرده بودند؛ فرماندهان نیز در خانه حضرت آمده بودند، هنگام طلوع خورشید، حضرت رضاعلیه‌السلام غسل کرد و در حالی که عمامه‌ای سفید بر سر گذاشته و گوشه‌ای از آن را بر سینه و گوشه‌ای را میان دو کتف انداخته و دامن به کمر زده بود، برخاست و به طرفداران نیز فرمود: همان گونه که من انجام دادم انجام دهید، سپس در حالی که عصایی در دست داشت، با پای برهنه بیرون آمد ، سر به آسمان بلند نمود

و چهار تکبیر گفت به گونه‌ای که پنداشتیم هوا و دیوارها به حضرت پاسخ می‌دهند.

فرماندهان و مردم که بهترین لباس‌ها را پوشیده بودند، همین که حضرت و اطرافیان را به آن شکل دیدند از اسب‌ها فرود آمدند و کفش‌ها را درآوردند. در روایتی آمده است: برخی به زحمت و با کارد کفش یابندهای آن را می‌بریدند؛[1] حضرت کنار درب ایستاد و با صدای بلند گفت: الله اکبر علی ما هدانا.... حاضرین نیز گفتند، صدای گریه و فریاد جمعیت، شهر مرو را به لرزه درآورده بود، حضرت حرکت کرد و بعد از هر ده قدم می‌ایستاد و سه تکبیر می‌گفت به گونه‌ای که گویی آسمان و زمین به ایشان پاسخ می‌دادند. فضل بن سهل – وزیر و فرمانده سپاه مأمون – به وی گفت: اگر (حضرت) رضا با این روش به نماز رود، مردم شیفته‌ی او شده، فریب خواهند خورد، بهتر است از ایشان بخواهی برگردد، مأمون شخصی را فرستاد و از حضرت خواست برگردد. و حضرت کفش خود را پوشید و برگشت.[2]

۱ – منتهی الامال،ج۲.

۲ – اصول کافی، کتاب الحجه، ج ۲ ص ۴۰۷.

داستان دعبل

دِعبل بن علی خزاعی از شعرای معروف زمان حضرت رضاعلیه‌السلام است. وی در مرو نزد حضرت آمد و گفت: ای پسر رسول خدا! درباره شما قصیده‌ای گفته‌ام و سوگند خورده‌ام قبل از شما آن را برای کسی نخوانم.

حضرت فرمود: بیاور. دعبل شروع کرد به خواندن قصیده معروف خود که ابتدای آن این است:

مدارس آیات خلت عن تلاوه
و منزل وحی مقفر العرصات

یعنی: مدرسه های آیات الهی از تلاوت، خلوت مانده و محل نزول وحی، کِساد و بی رونق شده است؛ تا آن که پس از بیان مظلومیت اهل بیت علیهم‌السلام و محرومیت ایشان از حقوق خویش گفت:

اری فیئهم فی غیرهم متقسّماً
و ایدیهم من فیئهم صفرات

یعنی: مـی‌بینم کـه غنایم ایشان در میان دیگران تقسیم می‌شود ولی دست های ایشان از آن خالی است.

در این هنگام حضرت رضاعلیه‌السلام گریست و فرمود: ای خزاعی، راست گفتی، و دعبل ادامه داد تا رسید به این شعر:

لقد خفت فی الدنیا و ایام سعیها
و انی لارجوا الأَمنَ بعد وفاتی

یعنی: من در دنیا و دوران آن، هراسناک بودم، ولی امیدوارم که بعد مرگ در امان باشم.

حضرت رضا علیه‌السلام به او فرمود: خداوند تو را در آن هراس بزرگ در امان دارد. سپس دِعبل به پراکندگی قبور اهل بیت علیهم‌السلام اشاره کرد تا رسید به این شعر:

و قبر ببغداد لنفس زکیّه
تضمّنها الرحمان فی الغرفات

یعنی: و قبری – از اهل بیت علیهم‌السلام – در بغداد است (یعنی قبر حضرت کاظم علیه‌السلام) برای روحی پاکیزه که خداوند در غرفه ها(ی بهشتی) او را جای داده است.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: آیا دو بیت به این مقطع اضافه کنم تا قصیده ات، کامل شود؟

دعبل گفت: آری ای پسر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله. حضرت فرمود:

و قبر بطوس یا لها من مصیبه
توقّد بالاحشاء فی الحرقات
الی الحشر حتی یبعث الله قائماً
یفرّج عنّا الهمّ و الکربات

یعنی و قبری در طوس است، چه مصیبتی که در دل ها آتش می‌زند، آتشی که تا قیامت بر افروخته است؛ تا آن که خداوند، قائم را برانگیزد و او ما را از غم و غصه‌ها نجات دهد.

دعبل گفت: ای پسر رسول الله، این قبری که در طوس است، قبر کیست؟ حضرت فرمود: قبر من است، روزها و شبها تمام نمی‌شود تا آن که طوس محل رفت و آمد شیعیان و زایران من خواهد شد؛ بدان هر که مرا در غربتم در طوس زیارت کند، در درجه من است در روز قیامت، در حالی که آمرزیده است.

هدیه حضرت رضا علیه‌السلام به دعبل

چون دعبل از خواندن قصیده خود فارغ شد، حضرت رضا علیه‌السلام به او فرمـود، بماند و خود داخل خـانه شـد. مدتی بعد، خدمتکار حضرت یکصد دینار رضوی (که به نام حضرت رضا علیه‌السلام زده شده بود) آورد و به دعبل گفت: مولایم می‌گوید این ها را مخارج(سفر) خود قرار ده.

دعبل گفت: به خدا من برای این نیامدم و قصیده‌ام را برای طمع نگفته‌ام و کیسه پول را پس داد و از حضرت تقاضا کرد یکی از لباس‌های خود را به او دهد تا تبرّک جوید.

حضرت رضا علیه‌السلام لباس را همراه کیسه پول برای او فرستاد و به خدمتکار فرمود: به او بگو، این کیسه را بگیر که به زودی به آن نیازمند می‌شود و ردّ مکن.

دعبل آن لباس و کیسه پول را گرفت و با قافله‌ای از مرو حرکت کرد، در فرهان، راهزنان قافله را غارت کردند و اهل قافله از جمله دعبل را اسیر کردند.

راهزنان مشغول تقسیم اموال بودند و یکی از آن ها این شعر را خواند:

اری فیئهم فی غیرهم متقسماً

و ایدیهم من فیئهم صفرات

یعنی: می‌بینم که غنایم ایشان در دست دیگران تقسیم می‌شود ولی دست ایشان از غنایم خویش خالی است (و این همان شعری بود که دعبل سروده بود!)

دعبل از او پرسید: گوینده شعر کیست؟ گفت: مردی از خزاعه

به نام دعبل بن علی. دعبل گفت: دعبل منم.

مرد راهزن، جریان را به رئیس خود گفت. رئیس آن ها نزد دعبل آمد و گفت: دعبل تویی؟ گفت: آری. گفت: قصیده‌ات را بخوان. دعبل خواند و رئیس راهزنان دستور داد تا دعبل و همه قافله را آزاد کنند و اموال آن ها را به احترام دعبل پس دهند.



دعبل به سفر خود ادامه داد تا به قم رسید، اهل قم از دعبل خواستند که قصیده خود را بخواند. او گفت: در مسجد جامع جمع شوید و چون جمع شدند، قصیده را خواند. مردم قم مبلغ زیادی از مال و متاع به او صله دادند. تا آن که خبر پیراهنی که حضرت رضاعلیه‌السلام به دعبل داده بود، به اهل قم رسید. از او خواستند که آن لباس را به هزار دینار به آن ها بفروشد، اما دعبل نپذیرفت؛ گفتند: مقداری از آن را به هزار دینار بفروش، او نپذیرفت و از قم حرکت کرد.

در یکی از روستاهای شهر، عده‌ای از جوانان عرب، لباس را از او گرفتند. دعبل به قم آمد و از آن ها خواست تا لباس را به او برگردانند. جوان ها نپذیرفتند و حتی به دستور بزرگانشان نیز گوش ندادند و به دعبل گفتند: لباس را نمی‌دهیم، هزار دینار پول آن را بگیر؛ دعبل اول نپذیرفت ولی چون ناامید شد، درخواست کرد تا مقداری از آن را به او دهند. آن ها پذیرفتند و مقداری از لباس را با هزار دینار به او دادند.

دعبل به وطن خود آمد، ولی دید که دزدها همه اثاث منزل را ربوده‌اند. او آن صد دیناری را که حضرت رضاعلیه‌السلام به او داده بود، به شیعیان فروخت و آن ها هر دینار را به صد درهم خریدند و ده هزار درهم به دست آورد و این سخن حضرت را به یاد آورد که فرمود: به زودی به پول ها نیاز پیدا خواهی کرد.

پیراهن شفابخش

دعبل کنیزی داشت که خیلی به او علاقه داشت؛ کنیز او چشم درد سـختی گرفت. پزشکان گفتند چشم راست او قابل معالجه نیست و از دست رفته است، اما برای معالجه چشم چپ او تلاش می‌کنیم شاید بهبودی یابد.

دعبل بسیار غمگین شد و بی‌تابی کرد تا آن که به یاد آن تکه لباس حضرت افتاد؛ آن را به چشمان کنیزش مالید و اول شب آن را به پیشانی وی بست. چون صبح شد، چشم های آن کنیز به برکت حضرت رضاعلیه‌السلام از اول نیز سالم تر شده بود.[1]



۱ – عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۶۷، بحار، ج ۴۹، ص ۲۳۸.

ناکامی و مشکلات مأمون و سیاست جدید او

پس از جریان ولایت عهدی حضرت رضاعلیه‌السلام، مأمون با مسائلی مواجه شد که آن را پیش بینی نمی‌کرد، به گونه‌ای که خود در دام هایی که برای حضرت رضاعلیه‌السلام تدارک دیده بود گرفتار شد؛ این مسائل عبارت است از: حضور امام رضاعلیه‌السلام در محافل علمی و مباحثات حضرت با بزرگان یهود و نصاری و دیگر ملّت‌ها و پیروزی قاطع ایشان بر آن ها که سبب انتشار مراتب علم و تقوا و معنویت و اخلاق ستوده ایشان در میان مردم شده بود؛ اقدامات گوناگون حضرت در موارد مختلف که نشان از عدم اعتماد و اعتقاد به دستگاه حاکمه داشت، کدورت بنی عباس و بزرگان ایشان نسبت به مأمون که خلیفه وقت یعنی امین را کشته و مهم‌تر آن که حضرت رضاعلیه‌السلام را ولی عهد خود کرده بود که این امرزمینه انتقال حکومت را از بنی عباس به علویون فراهم می‌کرد و به دنبال آن نارضایتی هایی از طرف عباسیان نمودار شد که نمونه مهم آن شورش مردم بغداد علیه مأمون و عزل وی و بیعت با ابراهیم بن مهدی، معروف به ابن شکله بود.[1] گروه‌ها و قبایل دیگری غیر از عباسیان و علویان نیز به این ناآرامی‌ها دامن می‌زدند به گونه‌ای که هرج و مرج و شورش‌های زیادی پدید آمد و چیزی نمانده بود که حکومت او سرنگون شود.[2]

---

۱ – طبری ۱۴۰/۷.

۲ – مقدمه ابن خلدون ۴۰۵/۱.

گام اول کشتن فضل بن سهل

چون مأمون سیاست خود را شکست خورده دید، تصمیم گرفت در آن تجدید نظر کند و از اقدام سیاسی به نظامی روی آورد؛ به این منظور عازم بغداد شد تا ضمن باز گرداندن آرامش به آن جا، از عباسیان ناراضی نیز دلجویی کند. گفته‌اند: در اولین گام، تصمیم به قتل فضل بن سهل مربی و وزیر و فرمانده نیروهای مسلح خود گرفت، همو که برای اقتدار مأمون تلاش‌های فراوانی کرده بود و خلافت مأمون در گرو سیاست و اقدامات مخلصانه ی وی بود.

جریان از این قرار بود که فضل بن سهل به دنبال تصمیم مأمون برای حرکت به سوی بغداد، به سرخس آمد و مأمون به چهار نفر از نیروهای خود دستور می‌دهد به گونه‌ای ناشناس، فضل را در حمام بکشند و به دنبال اجرای این توطئه؛ برای پوشاندن اتهام قتل، دستور داد تا جهت یافتن قاتلان فضل بسیج شوند و برای دستگیری آنان جایزه نیز قرار داد.[1] و سرانجام آن چهار نفر را به جرم قتل فضل، اعدام کرد و سر آن ها را جهت تسلیت برای حسن بن سهل، برادر فضل فرستاد[2] و این گونه بود که اولین گام را جهت کسب رضایت عباسیان برداشت، زیرا فضل بن سهل یکی از متهمان اصلی انتقال خلافت به علویان بود.

در برخی روایات آمده است که حسن بن سهل، در نامه‌ای از برادرش فضل خواسته بود برای دفع نحوست فال بدی که برای

---

۱ – طبری ۱۴۸/۷.

۲ – محاضرات تاریخ الامم الاسلامیه، ص ۱۸۲ ر.ک: امام علی بن موسی الرضا علیه‌السلام، ص ۱۶۵.

وی زده بود، او با حضرت رضاعلیه‌السلام و مأمون به حمام روند و حجامت کنند تا با جریان خون، آن نحوست برطرف گردد!

وقتی فضل این درخواست را برای مأمون فرستاد و او از حضرت رضاعلیه‌السلام خواست که با وی به حمام رود، حضرت فرمود: من فردا به حمام نمی‌روم، برای شما نیز صلاح نمی‌دانم فردا به حمام روید، فضل هم صلاح نیست به حمام برود. و چون مأمون اصرار کرد حضرت فرمود: امشب رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله را در خواب دیدم فرمود: یا علی! فردا به حمام مرو و من صلاح نمی‌دانم شما و فضل به حمام روید و مأمون پذیرفت.

بعد از غروب، حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: بگویید به خدا پناه می‌بریم از شرّی که در این شب نازل می‌شود. بعد از نماز صبح نیز فرمود: بگویید به خدا پناه می‌بریم از شر آن چه در این روز نازل می‌شود... نزدیک طلوع خورشید، حضرت به خادم خود یاسر فرمود: برو بالای بام و گوش کن آیا صدایی می‌شنوی؟ وی گوید: وقتی بالا رفتم صدای ناله و عزا شنیدم، در این هنگام ناگاه مأمون وارد شد و به حضرت گفت: سرور من، خداوند تو را در مورد فضل اجر دهد، او را در حمام کشتند!! سربازان و افسران و طرفداران فضل بر در خانه مأمون جمع شدند و گفتند: مأمون او را ترور کرده است و آتش آورده بودند تا درب خانه مأمون را بسوزانند (و وارد شوند.) مأمون از حضرت رضاعلیه‌السلام درخواست کرد اگر صلاح می‌دانید نزد مردم روید و آن ها را متفرق کنید. حضرت در خانه آمد و دید که مردم ازدحام کرده‌اند با دست مبارک اشاره نمود: متفرق شوید، متفرق شوید، به خدا سوگند مردم چنان برمی‌گشتند که روی یکدیگر می‌افتادند و به هرکس اشاره می‌نمود، می‌دوید و می‌رفت.[1]

---

۱ – اصول کافی، ج ۲، ص ۴۰۶ و عیون اخبارالرضاعلیه‌السلام.

قاتل حضرت رضا علیه‌السلام

به هر حال کشته شدن فضل بن سهل، قدم بزرگی در راه دلجویی عـباسیان بـود امـا بـی‌تردید کافی نبود. زیرا اعتراض عمده آن هـا در ولایت عهدی حضرت رضا علیه‌السلام بود که امید را از دل بنی عباس برده بود؛ به این جهت مأمون تصمیم گرفت به هر وسیله ممکن حضرت را از میان بردارد.

او می‌بایست این توطئه را چنان ماهرانه انجام می داد که نه تنها متهم نشود بلکه اگر بتواند از شهادت آن حضرت بهره نیز ببرد و این گونه است که مسأله را چنان با زیرکی انجام داد که حتی برخی مورّخان را در مورد اقدام وی بر قتل حضرت رضا علیه‌السلام به خطا یا تردید انداخته است.[1]

مأمون از مرو به قصد بغداد حرکت کرد. در سرخس فضل بن سهل را در حمام کشت و سپس به طوس آمد تا از آن جا عازم بغداد شود. در طوس مدتی کنار قبر پدرش هارون درنگ کرد تا نقشه ی شوم خود را در مورد شهادت حضرت رضا علیه‌السلام اجرا کند و قبل از رسیدن به بغداد، خیال ناراضیان عباسی را از این جهت راحت سازد. روایات اسلامی و گزارش‌های تاریخی همگی حکایت از اقدام جنایتکارانه مأمون عباسی در شهادت حضرت رضا علیه‌السلام دارد. حضرت امیر علیه‌السلام فرمود: مردی از فرزندان من در سرزمین خراسان مظلومانه با سم کشته می‌شود؛ نام او، نام من و نام پدر او، نام موسی بن عمران است بدانید هرکه

---

۱ – بحار، ج ۴۹، ص ۳۱۱ مثل السید علی بن طاووس و الاربلی.

او را در غربت زیارت کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد...[1]

در حدیث لوح که نزد حضرت فاطمه علیها السلام بود و در آن اسامی ائمه علیهم السلام ذکر شده بود، در مورد حضرت رضا علیه السلام آمده است یقتله عفریت مستکبر؛ یعنی عفریتی متکبر او را خواهد کشت.[2]

حضرت صادق علیه السلام فرمود: نوه من در سرزمین خراسان در شهری که طوس گویند کشته می‌شود؛ هرکه او را با شناخت حق او زیارت کند خودم دستش را می‌گیرم و وارد بهشت می‌کنم....[3]

حضرت کاظم علیه السلام نیز فرمود: پسرم علی با زهر، مظلومانه کشته می‌شود و کنار هارون به خاک سپرده می‌شود هرکه او را زیارت کند مثل کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کرده باشد.[4]

و خود حضرت رضا علیه السلام فرمود: به خدا سوگند هیچ یک از ما نیست مگر این که کشته و شهید می‌شود. پرسیدند: ای پسر رسول الله شما را چه کسی می‌کشد؟ فرمود: بدترین مردم زمانم مرا با زهر می‌کشد.[5]

ایشان به مأمون نیز در جریان امتناع از ولایت عهدی فرموده بود: من قبل از تو به وسیله زهر و مظلومانه به شهادت خواهم رسید و اگر اجازه داشتم می‌گفتم که قاتل من کیست.[6]

---

۱ – وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۸۲، المزارح ۹.
۲ – عیون اخبارالرضا علیه السلام، ج۱ص ۳۵۱.
۳ – وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۸۲، المزارح ۱۰.
۴ –همان، ج ۲۱.
۵ – عیون اخبارالرضا علیه السلام، ۲۵۶/۲.
۶ – همان، ۱۴۰/۲.

ترور ناموفق حضرت رضا علیه‌السلام

در برخی گزارش‌ها آمده است که مأمون شبی سی نفر از غلامان خود را با شمشیر تیز و مسموم، مأموریت داد تا شبانه بر حضرت رضا علیه‌السلام حمله کنند و حضرت را قطعه قطعه سازند و در مقابل این کار و کتمان آن جوایز ارزنده‌ای نیز تعیین کرد. آن ها اقدام خود را انجام دادند و به گمان آن که حضرت را کشته‌اند به مأمون گزارش دادند. و مأمون نیز فردا به عنوان عزا با سر و وضع آشفته ظاهر شد، اما وقتی فرستاده ی او خبر داد که حضرت زنده و سالم است، رنگ صورتش سیاه شد، لباس‌ها را عوض کرد و دستور داد بگویید حضرت بیهوش شده بود و اکنون به هوش آمد. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند، حیله این‌ها اثری ندارد تا آن چه مقدر شده است، انجام شود.[1]

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۲، ص ۲۱۵.

شهادت حضرت رضا علیه‌السلام

حضرت چنان در سختی و فشار قرار داشت که روز جمعه چون از نماز برمی‌گشت، در حالی که عرق کرده و غبار آلود بود، دست به دعا بر می‌داشت و می‌گفت: خدایا اگر گشایش من از آن چه در آن هستم به مرگ است همین ساعت در مرگ من شتاب کن! و همواره غمگین و ناراحت بود تا از دنیا رحلت نمود.[1] در شب قبل از شهادت به دنبال هرثمه فرستاد و به او فرمود: آن چه می‌گویم بشنو و حفظ کن؛ هنگام بازگشت من به سوی خداوند فرا رسیده است و زمان آن است که به جّد و پدرانم ملحق شوم. این طغیانگر (مأمون) تصمیم گرفته است تا با انگور و انار مرا مسموم سازد، انگور را با نخ و سوزن مسموم کرده و انار را توسط غلامی که دستش مسموم است برایم دانه می‌کند، فردا مرا می‌خواند تا از آن بخورم و حکم و قضا انجام می‌پذیرد...[2]

در ادامه روایت آمده است که چون هرثمه بعد از شهادت حضرت، سخن امام رضا علیه‌السلام در مورد انگور و انار را به مأمون گفت، رنگ مأمون گاهی زرد، گاهی قرمز و گاهی سیاه می‌شد، تا این که بیهوش گردید و در حال بیهوشی با صدای بلند می‌گفت: وای بر مأمون از جانب خدا؛ وای بر او از پیامبر؛ وای بر او از علی بن ابی طالب، وای بر او از جانب فاطمه زهرا،... و چون به هوش آمد، به هرثمه گفت: به خدا سوگند که نه تو و نه هیچ کس در زمین و آسمان نزد من از رضا عزیزتر نیست، به خدا قسم اگر به

---

۱ – همان، ص ۱۴.

۲ – همان، ص ۲۴۸.

من خبر رسد که از آن چه دیدی و شنیدی بازگو کرده‌ای، همان مرگ تو خواهد بود. و هرثمه قول داد که اگر چیزی را بازگو کند، خون او برای مأمون حلال باشد و مأمون از او در کتمان آن عهد و پیمان گرفت.[1]

حضرت رضاعلیه‌السلام به اباصلت فرمود: به قبه هارون برو و از چهار جانب آن، مشتی خاک بیاور. وقتی اباصلت آورد، حضرت خاک پشت سر را بویید و به زمین ریخت و فرمود: مأمون می‌خواهد مرا این جا دفن کند ولی سنگ سخت بزرگی ظاهر می‌شود که اگر همه کلنگ‌های خراسان را بیاورند نمی‌توانند آن را جدا کنند، سپس خاکی را که مربوط به بالا سر و پایین پا بود بویید و همان سخن را فرمود، و چون خاکی را که طرف قبله (جلو هارون) بود بویید، فرمود: این جا برایم گودالی خواهند کَند...

سپس فرمود: ای اباصلت! فردا من به نزد این فاجر می‌روم، اگر با سر برهنه بیرون آمدم با من سخن بگو که پاسخ می‌دهم ولی اگر با سر پوشیده بیرون آمدم، با من سخن مگو.

اباصلت گوید: فردا حضرت لباس‌های خویش را پوشید و در محراب به انتظار نشست تا آن که غلام مأمون آمد و حضرت را خواست؛ امام حرکت کرد، من نیز رفتم، مقابل مأمون سبدی از انگور و دیگر میوه‌ها بود، در دست او نیز خوشه انگوری بود که مقداری از آن را خورده بود، همین که حضرت رضاعلیه‌السلام را دید از جا برجست و حضرت را در آغوش گرفت میان دو چشم حضرت را بوسید و در جای خود نشاند، سپس آن خوشه انگور

---

۱ – همان، ص ۲۵۳.

را به حضرت تعارف کرد و گفت:

ای پسر رسول الله! من انگوری بهتر از این ندیدم. حضرت فرمود: چه بسا که انگور خوبی باشد از بهشت! مأمون گفت: از آن بخور.امام فرمود: مرا معذور دار. گفت: چاره‌ای نیست، چرا نمی‌خوری مگر مرا متهم می‌کنی و بـه من شک داری؟ حضرت آن خوشه را گرفت و سه دانه از آن میل نمود و بر زمین انداخت و برخاست.

مأمون گفت: به کجا می‌روی؟ فرمود: آن جا که مرا فرستادی. آن گاه در حالی که سر حضرت پوشیده بود بیرون آمد و من با حضرت سخن نگفتم حضرت وارد خانه شد و در بستر خویش خوابید و دستور داد تا در خانه بسته شود. در را بستم و در حیاط خانه غمگین مانده بودم، ناگاه نوجوانی زیبا و مشکین موی دیدم که از همه به حضرت رضاعلیه‌السلام شبیه‌تر بود، به طرف او رفتم و گفتم: از در بسته چگونه وارد شدی؟ فرمود: آن که مرا از مدینه در این هنگام به این جا آورد، همو مرا از در بسته وارد خانه کرد.

عرض کردم شما کیستید؟ فرمود: منم حجت خدا بر تو ای اباصلت، منم محمد بن علی (امام جواد)، سپس به طرف پدر بزرگوارش رفت همین که حضرت رضاعلیه‌السلام فرزندش را دید از جا برخاست، او را در آغوش گرفت و میان دو چشمش را بوسید و غرق در بوسه کرد با او سخنانی مخفیانه گفت (از اسرار امامت) که نفهمیدم... آن گاه روح مطهرش به رضوان پرواز کرد.

حضرت جواد مشغول غسل پدر شد. خواستم کمک کنم، فرمود: با من هستند کسانی که کمک دهند، سپس فرمود: برو اندرون کفن و حنوط را بیاور، پدر را کفن کرد و بر او نماز

خواند. سپس فرمود: تابوت را بیاور، عرض کردم: بروم نزد نجار تا تابوت درست کند؟ فرمود: به اندرون برو آن جا تابوتی هست! به اندرون رفتم تابوتی دیدم که قبل از این ندیده بودم، پدر را در تابوت نهاد و دو رکعت نماز خواند که ناگاه سقف شکافت و تابوت از سقف خارج شد!

گفتم: ای پسر رسول الله، اکنون مأمون می‌آید و رضا را از من می‌خواهد چه کنم؟ فرمود: ساکت باش برمی گردد، ای اباصلت هیچ پیامبری نیست که در مشرق بمیرد و وصی او در مغرب باشد مگر این که خداوند میان روح و جسم آن ها جمع می‌کند (یعنی حضرت را نزد پیامبرﷺ برده‌اند) هنوز سخن حضرت تمام نشده بود که سقف دوباره شکافت و تابوت فرود آمد، حضرت جوادعلیه‌السلام پدر را از تابوت در آورد و در بستر قرار داد گویا که هنوز غسل و کفن نشده است.

سپس فرمود: ای اباصلت! برخیز و در را برای مأمون باز کن. در را باز کردم دیدم مأمون است با غلامان، آن ملعون (که شهادت حضرت برایش قطعی شده بود) با گریه در حالی که گریبان چاک داده بود و بر سر می‌زد، وارد شد و می‌گفت:ای سرور من، دل مرا با مصیبت خود به درد آوردی؛ و همان گونه شد که حضرت رضاعلیه‌السلام خبر داده بود.[1] تاریخ شهادت آن حضرت طبق روایات مشهورتر در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری، در سن ۵۵ سالگی بوده است.

---

۱ – عیون اخبارالرضا، ج ۲، ص ۲۴۴ ـ ۲۴۵ با اختصار.

مروری بر اهم حوادث دوران امامت حضرت رضا علیه‌السلام

سال ۱۸۳ هجری- شهادت موسی بن جعفر علیه‌السلام

سال ۱۸۴ هجری- احمد پسر هارون الرشید معروف به سبتی که در دنیا زهد ورزید و به عبادت مشغول بود، از دنیا رفت. وی روز شنبه را کارگری می‌کرد و مزد آن را در ایام هفته مصرف می‌کرد و به عبادت اشتغال داشت تا از دنیا رفت.

سال ۱۸۸ ه.ق ـ علی بن حمزه معروف به کسائی که در علم نحو و لغت و قرائت معروف است و همچنین محمد بن حسن شیبانی، فقیه حنفی که همراه هارون الرشید در سفر طوس بودند، در ری از دنیا رفتند و هارون گفت: فقه و عربیه را در ری دفن کردیم.

طبق برخی روایات مدّاح اهل بیت و شاعر توانای ایشان، اسماعیل بن محمد، معروف به سید حمیری در ایام هارون الرشید چشم از جهان بر بست. ولی مستفاد از احادیث و اخبار آن است که وفات وی در زمان حیات امام صادق علیه‌السلام بوده است. وی سعی بلیغ در نشر فضایل اهل بیت علیهم‌السلام داشت به گونه‌ای که از احدی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام معهود نیست که مانند وی نشر فضایل امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم‌السلام نموده باشد، وی در کُناسه کوفه گفت: هر که فضیلتی از علی علیه‌السلام نقل کند که من آن را به شعر در نیاورده باشم، این اسب را با آن چه بر آن است به او می‌دهم. محدثان، حدیث می‌خواندند و سید اشعار خود را در آن موضوع می‌خواند تا آن که مردی فضیلتی نقل کرد که سید در آن

مورد شعر نگفته بود، به وعده خود وفا کرد، سپس آن فضیلت را به شعر در آورد.

در زمان حکومت هارون الرشید عده زیادی از علویان و طالبیان شهید شدند که تاریخ شهادت و نام آن ها به جهت کثرت، ضبط نشده است از جمله ادریس بن عبدالله بن الحسن مثنّی که در مصر و آفریقا حکومتی گسترده داشت و به حیله هارون مسموم شد و همچنین ساداتی مثل یحیی بن عبدالله بن حسن مثنّی و محمد بن یحیی، پسر او که در زندان فوت نمود و همچنین حسین بن عبدالله بن اسماعیل از نوادههای جعفر طیار که بر اثر صدمات تازیانه کشته شده و یا عباس بن محمد، از نوادگان امام سجاد علیه‌السلام که هارون ملعون با گرز به او زد و وی را کشت، زیرا هارون وی را پسر زانیه خواند و او به هارون گفت: زانیه مادر توست که در اصل کنیزی بود و برده فروشان در فراش او رفت و آمد کردهاند، هارون سخت در خشم شد و با گرز بر وی زد و او را کشت.

بالجمله عده زیادی از علویان در زمان هارون کشته شدند و جریان حمید بن قحطبه و کشتن شصت نفر از سادات در یک شب، در تاریخ مذکور است.[1]

سال ۱۸۹ هجری ـ ستاره اقبال خاندان برامکه غروب کرد و اینان که امور کشور به ایشان تفویض شده بود، به دست هارون نابود شدند و جریان عبرت‌آموز آن در تاریخ مذکور است و این اقدام هارون چنان زیرکانه انجام گرفت که جعفر بن یحیی برمکی که شوهر خواهر هارون و بسیار نزد او محبوب بود تا آن شب که هارون به مأمور خود دستور قتل وی را داد، هرگز احتمال این

۱ – عیون اخبارالرضا علیه‌السلام، ج ۱، ص ۸۸.

حادثه را نمی‌داد؛ و چون مأمور هارون، برای اجرای حکم به منزل وی رفت، به او گفت: هارون با من این گونه زیاد شوخی می‌کند، بالاخره قرار شد تا او را پشت خیمه هارون ببرند و دوباره در مورد قتل وی نظر هارون را جویا شوند؛ چون فرمان قتل خود را دوباره شنید، با دستمال خود چشمانش را بست و او را گردن زدند، عجب آن که هارون به مأمور قتل وی گفت: فلان و فلان را حاضر کن؛ چون آن ها را حاضر کرد به آن ها گفت: این مأمور را گردن زنید زیرا نمی‌توانم قاتل جعفر را ببینم.[1]

سال ۱۹۳ هجری روز شنبه سوم جمادی الاول ـ هارون الرشید در طوس از دنیا رفت، وی ۲۳ سال و چند ماه خلافت کرد و هنگام مرگ ۴۴ سال و چهار ماه داشت و در همان مکانی که بارگاه رضویه سلام الله علیه است، به خاک سپرده شد که حضرت رضاعلیه‌السلام از این جریان مکرّر خبر داده بود. گاهی می‌فرمود: مرا با او در یک اتاق مدفون خواهید دید[2] و گاهی می‌فرمود: میان من و او شهر طوس جمع خواهد کرد [3] گاهی نیز می‌فرمود: من و هارون همانند این دو خواهیم بود و دو انگشت سبابه و وسطی را به یکدیگر می‌چسباند.[4]

دِعْبِل در همین مورد اشعاری دارد که مضمون آن این است: دو قبر است در طوس یکی قبر بهترین مردم و دیگری قبر بدترین مردم و این خود عبرت‌آموز است، نه آن پلید از نزدیکی با آن

---

۱ – مروج الذهب ۴۶۵/۳.
۲ – اعلام الهدایه، ص ۳۶.
۳ – همان، ص ۳۶.
۴ – همان.

پاکیزه سود می‌برد و نه آن پاکیزه از این نزدیکی ضرر می‌کند.[1]

پانزدهم ماه جمادی الاول ۱۹۳ برای محمد امین فرزند هارون که ولیعهد او بود ودر وقت مرگ پدر، در بغداد بود بیعت گرفتند. مادرش زبیده دختر جعفر، فرزند منصور و از اشراف بانوان بنی عباس بود که آثار او از جمله بناء یا تجدید بناء شهر تبریز و برخی چاه ها در راه مکه، معروف است. وی یکصد کنیز داشت که حافظ قرآن بودند و در قصر او صدای قرآن مثل لانه زنبور شنیده می‌شد و در سال ۲۱۶ در بغداد از دنیا رفت.

قاضی نور الله در مجالس المؤمنین آورده است که زبیده، شیعه فدائیه بود. وچون هارون، اعتقاد شدید او را فهمید، وی را طلاق داد و طلاق نامه را برای او فرستاد وزبیده در پشت نامه نوشت: از شرایط قبل شکر می‌کردیم و اکنون که جدا شدیم، پشیمان نیستیم.[2]

هجده شب از حکومت محمد امین می‌گذشت که وی تصمیم گرفت، نقض پیمان کند و مأمون برادر خود را که در زمان پدر به عنوان جانشین وی معرفی شده بود، خلع وپسرش موسی ناطق را ولیعهد خود کند. با وزرا و امرا مشورت کرد صلاح ندیدند مگر علی بن عیسی بن ماهان.

امین به خلع مأمون اقدام کرد و لشکری عظیم را به فرماندهی علی بن عیسی جهت مبارزه با مأمون به خراسان فرستاد. مأمون نیز چهار هزار نفر را به فرماندهی طاهر بن حسین به مقابله ی وی گسیل نمود و این دو لشکر در نزدیکی ری با

---

۱ – قبر ان فی طوس خیر الناس کلهم ـ و قبر شرهم هذا علی العبر، ما ینفع الرجس من قرب الزکی و لا ـ علی الزکی بقرب الرجس من ضرر (تتمه المنتهی خلافت هارون).

۲ – تتمه المنتهی، محدث قمی.

یکدیگر نبرد کردند. فرمانده لشکر امین که از زیادی افراد خود مغرور بود و رعایت دور اندیشی را نکرد، از سپاه مأمون شکست خورد و کشته شد. مأمون بعد از این پیروزی برادرش امین را خلع کرد و طاهر بن حسین را با هرثمه بن اعین به سوی بغداد گسیل داشت، پس از مدتی جنگ و محاصره بغداد و تلف شدن نفرات و اموال فراوان، مردم بغداد به ستوه آمدند و از امین کناره گرفتند. طاهر نیز با وعده سیم وزر، بزرگان را متمایل به مأمون کرد و آن ها امین را خلع کردند تا آن که هرثمه به امین امان داد و آن دو در یک کشتی کوچک همدیگر را ملاقات کردند. هرثمه؛ امین را احترام کرد ولی طاهر عده‌ای را فرستاد تا امین را دستگیر کنند. آن ها داخل آب شدند و کشتی را غرق کردند، هرثمه و امین با شنا خود را نجات دادند اما امین در نقطه‌ای بیرون آمد که سپاه طاهر آن جا بود. وی را دستگیر کردند و قبل از آن که با طاهر ملاقات کند. به امر او امین را کشتند و این حادثه در شب یک شنبه ۲۵ محرم سال ۱۹۸ روی داد.

سال ۱۹۸ هجری ۲۵ محرم، امین در سن ۳۳ سالگی کشته شد. و مدت خلافت وی نزدیک به پنج سال شد و چون پیوسته به عیش و نوش و لذت جویی و لهو و لعب مشغول بود و مدّتی نیز در محاصره و درگیر جنگ با لشکر مأمون بود، به این جهت متعرض آل ابوطالب نشد و حادثه‌ای برایشان واقع نگردید.

سال ۱۹۶ ـ ه.ق با کشته شدن امین، مردم بغداد نیز با مأمون بیعت نمودند.

سال ۱۹۸ ـ ه.ق مأمون برادر خود قاسم بن رشید را از ولایت عهدی خلع کرد.

سال ۱۹۹ ـ ه.ق ابوالسرایا سری بن منصور شیبانی که مردی شجاع و در کـار جـنگ متـبحر بـود، در کوفـه خـروج کـرد و مردم را به بیعت با محمد بن ابراهیم فراخواند، مردم کوفه همگی با او بیعت کردند.

کار محمد بسیار بالا گرفت و سپاهیان خلیفه را مکرر شکست دادند تا آن که محمد از دنیا رفت و مردم با محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسین بیعت کردند و او والیان خود را به اطراف فرستاد.

سرانجام حسن بن سهل (برادر فضل وزیر مأمون) هرثمه را برای دفع او گسیل داشت. وی با سی هزار سپاه به جانب کوفه روان شد. جنگی هولناک میان سپاه هرثمه و ابوالسرایا در گرفت و سپاه هرثمه شکست خورد اما با وجود هشدار ابوالسرایا در مورد کمین سپاه هرثمه در زمان تعقیب سپاه هرثمه گرفتار پنج هزار نفر کمین او شدند و دوباره جنگ در گرفت و هرثمه را که اسیر شده بود، آزاد کردند و او از راه فریب کوفیان وارد شد و پیشنهاد کرد: اگر می‌خواهید حکومت از آل عباس بیرون رود، صبر کنید تا روز دوشنبه با هم صحبت کنیم؛ هر که انتخاب شد با او بیعت کنیم. این حیله مؤثر افتاد و سپاه کوفه دست از جنگ کشیدند و هرچه ابوالسرایا فریاد زد: این حیله است و آن ها در حال شکست هستند و آثار پیروزی ظاهر شده است به جنگ ادامه دهید، سپاه کوفه اقدام نکرد. سرانجام وی با خشم، دست از جنگ کشید و روز جمعه سخنرانی کرد و آن ها را کشندگان علی علیه‌السلام و رها کنندگان حسین علیه‌السلام خواند و آن ها را به شدت از این بی وفایی مذمت کرد و هر چند عده‌ای به غیرت آمدند و

خواستند اقدام کنند اما وی نپذیرفت و در شب یک شنبه سیزدهم محرم از کوفه با جماعتی خارج شد.

از آن طرف اشراف کوفه از هرثمه برای مردم امان گرفتند و او امان داد و وقتی اوضاع آرام شد، به بغداد رفت و ابوالسرایا سرانجام با امان، تسلیم شد و او را نزد حسن بن سهل فرستادند، اما وی او را در ازای قتل برادرش کشت و سر او را در جانب شرقی و بدنش را در جانب غربی به دار کشیدند.

سال ۲۰۰ هجری ـ مأمون دستور داد تا از خاندان عباسی آمار بگیرند؛ تعداد آن ها ۳۳۰۰۰ نفر شد.

در همان سال، مأمون عباسی، رجاء بن ابی الضحاک و یاسر خادم را به مدینه فرستاد تا با احترام حضرت را به شهر مرو بیاورند . در سال ۲۰۱ هجری مراسم ولایت عهدی حضرت رضاعلیه‌السلام در مجلس عظیمی برگزار شد و بزرگان و اشراف و سادات و علما جمع بودند. مأمون، اوّل به پسر خود بنام عباس دستور داد تا با حضرت بیعت کند؛ سپس سایر مردم بیعت کردند، جوایز بسیار به مردم بخشید و خطبا و شعرا قصیده‌های فراوان گفتند و مأمون دستور داد تا جامه ی سیاه را که بنی عباس می‌پوشیدند رها کنند و جامه‌های سبز بپوشند.

سال ۲۰۱ هجری ـ حضرت فاطمه معصومه دختر موسی بن جعفرعلیه‌السلام از مدینه به جانب مرو جهت دیدار برادرش حضرت رضاعلیه‌السلام کوچ نمود.در ساوه بیمار گردید و پرسید تا قم چقدر راه است؟ گفتند: ده فرسخ؛ به خادم خویش فرمود: مرا به جانب قم ببر، و صحیح‌تر آن است که خاندان سعد نزد ایشان آمدند و از ایشان خواهش کردند به قم تشریف آورند. موسی بن خزرج

مهار ناقه آن حضرت را گرفت تا وارد قم نمود و ایشان را در خانه خویش منزل داد، آن بزرگوار هفده روز در قم بود و سپس رحلت نمود و حضرت را در همین جایگاه فعلی به خاک سپردند سلام الله علیها.

سال ۲۰۲ ـ فضل بن سهل (مربّی و وزیر و فرمانده ارشد لشکر مأمون و خدمتگزار پر تلاش او) در حمام سرخس به قتل رسید و در همین سال مالک بن انس رئیس مذهب مالکیه در مدینه از دنیا رفت و در قبرستان بقیع در بقعه همسران پیامبر ﷺ دفن شد.[1]

۱ – حوادث دوران امامت حضرت رضا علیه‌السلام غالباً از تتمه المنتهی محدث قمی رضوان الله علیه اخذ شده است.

فضیلت فوق العاده زیارت حضرت رضا علیه‌السلام[1]

حمدان بن اسحاق گوید: نزد حضرت جواد علیه‌السلام رفتم و عرض کردم: پاداش کسی که پدرت را در طوس زیارت کند، چیست؟

حضرت فرمود: هرکه پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناه گذشته و آینده او را می‌آمرزد.

حمدان گوید: بعد از زیارت حضرت به حج رفتم و ایوب بن نوح را ملاقات کردم؛ او گفت: حضرت جواد علیه‌السلام به من فرمود: هرکه قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناه گذشته و پس از آن را می‌آمرزد و برای او منبری مقابل منبر محمّد و علی علیهماالسلام قرار می‌دهند تا خداوند از حساب خلایق فارغ شود.

۱ –احادیث مربوط به زیارت حضرت رضا علیه‌السلام از کتاب وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۸۲ تا ۸۸ ابواب المزار نقل شده است.

شفاعت حضرت رضا علیه‌السلام

امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمود: مردی از فرزندان من در سرزمین خراسان با سم، مظلومانه کشته می‌شود؛ نام او، نام من است و نام پدر او نام موسی بن عمران است؛ بدانید هرکه او را در غربت زیارت کند، خداوند گناهان او را می‌آمرزد، گناهان گذشته و بعد از آن را، هر چند به اندازه تعداد ستاره‌ها و قطره‌های باران و برگ درختان باشد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: هرکه مرا زیارت کند در حالی که حقی را که خداوند تعالی از طاعت من واجب کرده است بشناسد، من و پدرانم، شفیعان او در روز قیامت خواهیم بود و هرکه ما شفیعان او باشیم، نجات می‌یابد هرچند مانند گناه جن و انس بر او باشد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به زودی من مظلومانه با سم، کشته می‌شوم، هرکه مرا با معرفت (اعتراف به امامت حضرت) زیارت کند خداوند گناه گذشته و آینده او را می‌آمرزد.

اباصلت گوید: نزد حضرت رضا علیه‌السلام بودم که عده‌ای از اهل قم نزد ایشان آمدند، سلام کردند و حضرت ایشان را احترام کرد. سپس فرمود: مرحبا شمایید شیعیان حقیقی ما، زمانی می‌آید که تربت مرا در طوس زیارت می‌کنید، هرکه مرا در حالی که غسل کرده است، زیارت کند از گناهان بیرون می‌آید همچنان که از مادر متولد شده باشد.

زایر بهشتی

حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: هرکه پدرم را زیارت کند بهشت برای اوست و فرمود: من ضامنم بهشت را از سوی خداوند، برای کسی که قبر پدرم را در طوس با معرفت به حق او زیارت کند.

علی بن اسباط گوید: به امام جواد علیه‌السلام عرض کردم: پاداش کسی که پدرت را در خراسان زیارت کند، چیست؟ فرمود: بهشت است به خدا سوگند، بهشت است به خدا سوگند.

حضرت صادق علیه‌السلام فرمود: نوه من در سرزمین خراسان در شهری که طوس گویند، کشته می‌شود. هرکه او را با معرفت به حقش زیارت کند، خودم دستش را می‌گیرم و وارد بهشت می‌کنم هر چند اهل گناهان کبیره باشد! سؤال شد: منظور از معرفت حق ایشان چیست؟ فرمود: بداند که او امام واجب الاطاعه غریب و شهید است...

رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: زود باشد پاره تن من در خراسان دفن شود، هیچ مؤمنی او را زیارت نکند مگر این که خداوند بهشت را بر او واجب و جسد او را بر آتش حرام می‌گرداند.

و حضرت کاظم علیه‌السلام فرمود: هرکه این پسرم را - و اشاره به حضرت رضا علیه‌السلام نمود - زیارت کند، بهشت برای اوست.

زایر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

حضرت صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: هرکه او را (حضرت رضا علیه السلام) در غربتش زیارت کند و بداند که او بعد از پدر، امام واجب الاطاعه از جانب خداوند عزّوجّل است، همانند کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد و حضرت رضا علیه السلام فرمود: در خراسان بقعه‌ای است و زمانی می‌آید که مرکز رفت و آمد ملائکه خواهد شد، گروهی از آسمان پایین و گروهی بالا می‌روند، تا قیامت. راوی پرسید: کدام بقعه است؟

حضرت فرمود: سرزمین طوس است، به خدا سوگند که آن باغی از باغ‌های بهشت است، هرکه مرا در آن بقعه زیارت کند، مثل کسی است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد و خداوند برای او ثواب هزار حج نیکو و هزار عمره مقبول خواهد داد و من و پدرانم روز قیامت شفیعان او خواهیم بود.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: پسرم علی مظلومانه با سم کشته می‌شود و در کنار هارون به خاک سپرده می‌شود، هرکه او را زیارت کند مثل کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را زیارت کرده باشد.

ثواب شهدا

حضرت صادق علیه‌السلام در حدیثی فرمود: هرکه او را – حضرت رضا علیه‌السلام – با معرفت به حق او زیارت کند، خداوند عزّوجّل پاداش هفتاد شهید از شهدای راستین در مقابل رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله را به او خواهد داد.

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: به خدا سوگند هیچ کدام از ما نیست مگر این که کشته یا شهید می‌شود، اباصلت پرسید: چه کسی شما را می‌کشد ای پسر رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله حضرت فرمود: بدترین خلق خدا در زمان من، مرا با سم می‌کشد و در خانه ای تنگ و سرزمینی غریب، دفن می‌کند، بدانید هرکه مرا در غربتم زیارت کند، خداوند عزّوجّل پاداش یکصد هزار شهید و یکصد هزار صدّیق و یکصد هزار حج و عمره و یکصد هزار رزمنده به او می‌دهد و با گروه ما محشور می شود و در درجات والای بهشت با ما خواهد بود.

زایر خدا

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام فرمود: هرکه قبر پسرم علی را زیارت کند، نزد خداوند همچون کسی است که هفتاد حج نیکو به جا آورده باشد.

راوی پرسید: هفتاد حج؟! حضرت فرمود: بله و هفتاد هزار حج. راوی با تعجب پرسید: هفتاد هزار حج؟ حضرت فرمود: چه بسا حجّی که مقبول نمی‌شود، هرکه او را زیارت کند و شبی نزد او بماند همانند کسی است که خداوند را در عرش زیارت کرده باشد...

برآورنده حاجت و برطرف کننده ی غم

پیامبرﷺ فرمود: زود باشد که پاره تن من در خراسان به خاک سپرده شود، هیچ غصّه داری او را زیارت نکند مگر این که خداوند غصّه‌اش را برطرف می‌کند و هیچ گناهکاری او را زیارت نمی‌کند، مگر این که خداوند گناهان او را می‌آمرزد.

حضرت هادیعليه‌السلام فرمود: هرکه حاجتی از خداوند دارد، غسل کرده و قبر جدّم رضاعليه‌السلام را در طوس زیارت کند، دو رکعت نماز نزد سر او بخواند و حاجت خود را در قنوت از خداوند بخواهد، اگر چنین کند دعایش مستجاب است به شرط آن که از گناه یا قطع رحم سؤال نکند، همانا مکان قبر او بقعه‌ای از بقعه‌های بهشت است، هیچ مؤمنی آن را زیارت نکند، مگر آن که خداوند، او را از آتش آزاد می سازد و به مکان امن وارد می‌کند.

برتر از حج مستحبی

احمد بن محمد بزنطی گوید: در دست خط حضرت رضا علیه‌السلام خواندم: به شیعیان من برسان این پیام را که زیارت من نزد خداوند عزّوجّل به هزار حج می‌رسد.

بزنطی گوید: به امام جواد علیه‌السلام گفتم: هزار حج؟! حضرت فرمود: آری به خدا سوگند، هزار هزار (یک میلیون)حج برای کسی است که او را با معرفت به حقش زیارت کند.و در روایتی دیگر حضرت کاظم علیه‌السلام فرمود: هرکه قبر پسرم علی را زیارت کند، ثواب هفتاد هزار حج دارد.

حضرت رضا علیه‌السلام در روایتی فرمود: خداوند (برای زوّار من) ثواب هزار حج نیکو و هزار عمره مقبول می‌نویسد. و در روایت دیگری فرمود: هرکه مرا در غربت زیارت کند، خداوند برای او ثواب هزار حج و عمره می‌نویسد.

مؤلف گوید: شاید این اختلاف در ثواب، به خاطر اختلاف زیارت‌ها از نظر سختی و آسانی، اخلاص و مراتب آن، و اختلاف زوّار در کمالات باشد.

ایمن از آتش

حضرت جوادعلیه‌السلام فرمود: میان دو کوه طوس، خاکی، از خاک‌های بهشت است، هرکه به آن جا وارد شود روز قیامت از آتش در امان است.

و در حدیث دیگری فرمود: هرکه قبر پدرم را در طوس زیارت کند، خداوند گناه گذشته و آینده او را می آمرزد و برای او منبری مقابل منبر رسول الله نصب می‌کنند تا خداوند از حساب بندگان فارغ گردد.

حضرت رضاعلیه‌السلام فرمود: هرکه مرا با دوری منزل زیارت کند، روز قیامت سه جا نزد او می‌آیم تا او را از وحشت های آن جا برهانم، هنگامی که نامه ی اعمال را به (دست) راست و چپ دهند، نزد صراط و نزد میزان.

برترین میهمان خداوند

حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام در حدیثی فرمود: چون روز قیامت شود چهار نفر از اولین و چهار نفر از آخرین بر عرش خداوند خواهند بود، چهار نفر از اولین عبارتند از: نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام، و اما چهار نفر از آخرین: محمد و علی و حسن و حسین علیهم‌السلام، سپس حضرت در ادامه فرمود: زوار قبر ائمه علیهم‌السلام با ما خواهند بود، بدانید که برترین درجه را زوار قبر فرزندم (رضا علیه‌السلام) خواهند داشت.

و حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: من مظلومانه باسم، کشته می‌شوم و در کنار هارون دفن می‌شوم، خداوند تربت مرا محل رفت و آمد شیعیان و دوستانم قرار می‌دهد، هرکه مرا در غربتم زیارت کند، لازم است که روز قیامت به زیارت او روم.

سوگند به آن که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله را به پیامبری گرامی داشت و او را بر همه مخلوقات انتخاب کرد، هیچ کس از شما نزد قبر من نماز نمی‌گزارد مگر این که هنگام ملاقات خداوند، شایسته آمرزش است.

سوگند به آن که ما را بعد از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به امامت گرامی داشت و به وصیّت مخصوص گردانید، همانا زائران قبر من، برترین میهمانان خداوند عزّوجّل در قیامت هستند.

در مرتبه‌ی امام علیه‌السلام !

حضرت رضا علیه‌السلام فرمود: روزها و شب‌ها نمی‌گذرد مگر این که طوس، محل رفت و آمد شیعیان و زائران من خواهد شد. بدانید هرکه مرا در غربتم در طوس زیارت کند، روز قیامت در درجه من است و آمرزیده خواهد بود.

و در روایت دیگری فرمود: هرکه مرا در غربت زیارت کند... در گروه ما محشور می شود و در درجات والای بهشت رفیق ما خواهد بود.



زایر امام رضا علیه‌السلام و زایر حسین علیه‌السلام

علی بن مهزیار گوید: به امام جواد علیه‌السلام عرض کردم: فدایت شوم، زیارت رضا علیه‌السلام برتر است یا زیارت ابی عبدالله الحسین علیه‌السلام ؟

حضرت فرمود: زیارت پدرم افضل است، زیرا ابوعبدالله (الحسین علیه‌السلام) را همه (مسلمانان) زیارت می‌کنند ولی پدرم را جز خواص از شیعه زیارت نمی‌کند.

عبدالعظیم حسنی – رضوان الله علیه – می گوید: به امام جواد علیه‌السلام عرض کردم: میان زیارت قبر ابی عبدالله (الحسین علیه‌السلام) و زیارت قبر پدرت در طوس متحیر شده‌ام، نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: همین جا باش، سپس داخل (اتاقی) شد؛ وقتی آمد در حالی که اشک‌های حضرت بر گونه‌اش سرازیر بود، فرمود: زیارت کنندگان ابوعبدالله (الحسین علیه‌السلام)زیادند ولی زائران قبر پدرم در طوس اندک اند.

مؤلف گوید: بر اثر لطف خداوند و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام امروز ملت بزرگوار و دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام در ایران، همچون پروانه گرد شمع فروزان حضرت رضا علیه‌السلام می‌چرخند و غیرت و علاقه خود را به اهل بیت علیهم‌السلام نشان می‌دهند به گونه‌ای که امروز کمتر بارگاهی است که به عظمت بارگاه حضرت رضا علیه‌السلام برسد.

ارزش والای تحمل سختی در راه زیارت

حضرت جواد علیه‌السلام فرمود: هیچ کس نیست که پدرم را زیارت کند، متحمل سختی شود مثل باران یا سرما یا گرما، مگر آن که خداوند بدن او را بر آتش حرام خواهد نمود.

حضرت هادی علیه‌السلام فرمود: اهل قم و اهل آبه آمرزیده‌اند، زیرا قبر جدم علی بن موسی الرضا علیه‌السلام را در طوس زیارت می‌کنند، بدانید هرکه او را زیارت کند و در راه زیارت او قطره بارانی (کوچک‌ترین سختی) به او برسد، خداوند بدنش را بر آتش حرام خواهد کرد. حضرت رضا علیه‌السلام نیز فرمود: هیچ مؤمنی نیست که مرا زیارت کند. و قطره‌ای باران به صورتش برخورد کند مگر این که خداوند، بدن او را بر آتش حرام خواهد نمود.[1]

۱ – احادیث مربوط به فضیلت حضرت رضا علیه‌السلام همگی از کتاب شریف وسائل الشیعه، ج ۱۰، باب ۸۲ تا باب ۸۸ ابواب المزار نقل شده است.

برخی از کلمات و نصایح حکیمانه حضرت رضا علیه‌السلام

۱. قال الرضا علیه‌السلام: «من اخلاق الانبیاء التنظف»

پاکیزگی از اخلاق پیامبران است.

۲. قال الرضا علیه‌السلام: «اذا أرادَ اللّهُ أمْراً سَلَبَ الْعِبادَ عُقولهم، فَأَنْفذَ أَمْرَه وَ تَمَّتْ إرادَتَه فَاذا انْفَذَ أَمْرَهُ رَدَّ اِلی کُلِّ ذی عَقْلٍ عَقْلَهُ فَیَقُول: کَیْفَ ذا وَ مِنْ أَیْنَ ذا»

آن گاه که خداوند بخواهد کاری را انجام دهد عقل‌های بندگان را از ایشان می‌گیرد، آن گاه کار خود را انجام می‌دهد و اراده‌اش را محقق می‌سازد سپس عقل هر عاقلی رابه او بر می‌گرداند؛ او می‌گوید: چگونه بود و چطور این گونه شد؟

۳. قال الرضا علیه‌السلام: «اَلصّمتُ یَکْسِبُ الْمحَبّةَ اِنَّهُ دَلیلٌ عَلی کُلِّ خَیْر» (سکوت محبت می‌آورد و راهنمای هر خیری است)

۴. قال الرضا علیه‌السلام: «صَدیقُ کُلِّ امْرِی عَقْلُهُ وَ عَدُوُّهُ جَهْلُه» (دوست هر انسانی عقل او و دشمن او نادانی اوست)

۵. قال الرضا علیه‌السلام: «انَّ الَّذی یَطْلُبُ مِنْ فَضْلٍ یَکُفُّ بِهِ عیالَهَ أَعْظَمُ أَجْراً مِنَ الْمجاهِدِ فی سَبیلِ الله»

(پاداش آن که دنبال روزی است تا خانواده خویش را نگه دارد، از جهادگر در راه خدا بیشتر است)

۶. قال الرضا علیه‌السلام: «السَّخیُّ یَأْکُلُ مِنْ طَعامِ النّاسِ لِیَأْکُلُوا مِنْ طَعامِهِ وَ الْبَخیلُ لایَأْکُلُ مِنْ طَعامِ النّاسِ لِئَلا یَأْکُلوا مِنْ طَعامِه» (انسان با سخاوت از غذای دیگران می‌خورد تا آن ها نیز از غذایش بخورند، ولی شخص بخیل از غذای دیگران نمی‌خورد که مبادا از غذایش بخورند)

۷. قال الرضا علیه‌السلام: «یَأْتی عَلَی النّاسِ زَمانٌ تَکُونُ الْعافِیه

فیه عَشْرَه أَجْزاءٍ: تِسْعَه منها فی اعْتِزالِ الناسِ وَ واحدٌ فِی الصَّمْت»(زمانی بر مردم می‌آید که عافیت ده جزء دارد و نُه جزء آن در گوشه‌گیری از مردم است و یکی در سکوت)

۸. قال الرضا علیه‌السلام:« (عَوْنُکَ لِضَعیفٍ أَفْضَلُ مِنَ الصَّدَقه» (کمک تو به ناتوان برتر از صدقه است)

۹. قال الرضا علیه‌السلام: «لایَسْتَکْمِلُ عَبْدٌ حَقیقَه الأیمانِ حَتَّی تَکُونَ فیه، خِصالٌ ثلاث: التَّفَقُّهُ فِی الدّینِ وَ حُسْنُ التَّقدیرِ فِی الْمَعیشَهِ وَ الصَّبْرُ عَلی الرَّزایا»(هیچ کس به حقیقت ایمان کاملاً نرسد تا آن که در او سه خصلت باشد، فهم و شعور در دین، برنامه ریزی نیکو در زندگی، استقامت و صبر در مشکلات و سختی‌ها)

۱۰. قال علی بن شعیب: دَخَلْتُ عَلی أبی الحسن الرضا علیه‌السلام فقالَ لی: «یا علی مَنْ أَحْسَنُ النّاسِ مَعاشاً؟ قُلتُ: یا سَیّدی أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنّی، فقال علیه‌السلام: یا علی مَنْ حَسَّنَ مَعاش غیرِهِ فِی مَعاشِه»

(علی بن شعیب گوید: نزد حضرت رضا علیه‌السلام رفتم؛ فرمود: یا علی، زندگانی چه کسی از همه بهتر است؟ عرض کردم: سرورم شما بهتر از من می‌دانید، فرمود: آن که زندگانی دیگران در زندگی او نیکو باشد.)

۱۱. قال الرضا علیه‌السلام: «لایَسْلُکُ طَریقَ الْقَناعَه الاَّ رَجُلانِ امّا مُتَعَبِّدٌ یُریدُ أَجْرَ الآخِرَه اَوْ کَریمٌ یَتَنَزّهُ عَنْ لِئامِ النّاس» (به راه قناعت کسی نرود جز دو نفر یا دینداری که دنبال پاداش آخرت است یا بزرگواری که از مردمان پست دوری می‌جوید)

۱۲. قال الرضا علیه‌السلام: «سَبْعَهُ أَشیاءِ بِغَیْرِ سَبْعَهُ أَشْیاءِ مِنَ الأَسْتِهْزاء: مَنْ اسْتَغْفَرَ بِلِسانه وَ لَمْ یَنْدَمْ بِقَلْبِه فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِه وَ مَنْ سَأَلَ اللهَ التَّوْفیقَ وَلَمْ یَجْتَهِدْ فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِه، وَ مَنْ اسْتَحْزَمَ وَ لَمْ یَحْذَرْ فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِه وَ مَنْ سَأَلَ اللهَ الْجَنَّهَ وَ لَمْ یَصْبِرْ عَلَی الشَّدائِدِ فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِه

وَ مَنْ تَعَوَّذَ بِالله مِنَ النار وَ لَمْ يَتْرُکْ شَهَواتِ الدُّنيا فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسِه، وَ مَنْ ذَکَرَ الله وَلَمْ يَسْتَبِقْ اِلى لِقائِه فَقَدْ اسْتَهْزَءَ بِنَفْسه»

هفت چیز بدون هفت چیز مسخره کردن است:

۱. آن که با زبان استغفار می‌کند ولی دلش پشیمان نیست؛ او خود را مسخره می‌کند.

۲. هرکه از خداوند درخواست توفیق کند ولی تلاش نکند؛ خود را مسخره کرده است.

۳. هرکه می‌خواهد احتیاط کند ولی پرهیز نکند، خود را مسخره کرده است.

۴. هرکه از خداوند بهشت را درخواست کند ولی بر سختی‌ها صبر نکند؛ خود را مسخره کرده است.

۵. هرکه از آتش جهنم به خداوند پناه برد ولی شهوت‌ها را رها نکند، خود را مسخره کرده است.

۶. هرکه یاد خدا کند ولی برای ملاقات خداوند شتاب نکند، خود را مسخره کرده است.

۷. هرکه یاد مرگ کند ولی آماده نشود؛ خود را مسخره کرده است.[۱]

۱۳. حضرت رضا علیه‌السلام می فرمایند:

اقرب مایکون العبد من الله عز و جل و هو ساجد و ذلک قوله تبارک و تعالی: واسجدو اقترب

یعنی نزدیک ترین حالت عبد به خداوند عزوجل وقتی است که در سجود است، و این همان است که خداوند می‌فرماید: سجده کن و نزدیک شو.[۲]

---

۱ – بحار، ج ۷۵، ص ۳۵۶ ولی فقره هفتم حدیث در بحار نیست و از معدن الجواهر کراجکی تکمیل شده در ضمن تمامی احادیث مذکور از بحار، ج ۷۵ قسمت مواعظ حضرت رضا علیه‌السلام نقل گردیده است.

۲ – عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲،ص۷.

عذاب زن های بی‌تقوا و بی بند و بار در قیامت

۱۴. صدوق‌رحمه الله به سند خود از حضرت جوادعلیه‌السلام و ایشان از پدر بزرگوار خویش حضرت رضاعلیه‌السلام روایت کند که حضرت توسط پدران بزرگوار خویش از امیرالمومنین‌علیه‌السلام نقل نمود که فرمود:

من و فاطمه، نزد رسول اللهصلی‌الله‌علیه‌وآله رفتیم، دیدم حضرت به شدت می‌گرید! عرض کردم: پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله، چه چیز شما را گریان نموده است؟

فرمود: یا علی! شبی که مرا به آسمان (معراج) بردند، زنانی از امت خودم را دیدم که گرفتار عذاب شدید بودند، از وضعیت آنان و عذاب دردناک ایشان گریستم.

زنی را دیدم که به مو آویزان بود و مغز سر او می‌جوشید.

زنی را دیدم که با زبان آویزان بود و آب جوشان در حلق او ریخته می‌شد.

زنی را دیدم که به سینه‌هایش آویزان بود.

زنی را دیدم که گوشت بدن خود را می‌خورد و آتش از زیر او شعله ور بود.

زنی را دیدم که پاهایش را به دست هایش بسته و مارها و عقرب ها بر او حمله ور بودند.

زنی را دیدم که کر و کور و لال در تابوتی آتشین قرار داشت و مغز سرش از بینی خارج می‌شد و بدنش از جذام و برص تکه تکه بود.

زنی را دیدم که به دو پا آویزان بود در تنوری از آتش.

و زنی را دیدم که با قیچی‌های آتشین گوشت بدنش را از قسمت جلو و عقب، قطع می‌کردند(یا خودش، گوشت بدن خود را می‌چید.)

زنی را دیدم که صورت و دست هایش آتش گرفته بود و او اندرون خود را می‌خورد.

زنی را دیدم که سر او مانند سر خوک و بدنش، بدن الاغ و به هزار هزار نوع عذاب، دچار بود.

زنی را دیدم که به صورت سگ بود و آتش از پشت او داخل و از دهانش خارج می‌شد و ملائکه با گرزهای آتشین بر سر و بدنش می‌زدند.

حضرت فاطمه علیها السلام عرض کرد: ای حبیب من و روشنی چشم هایم! اعمال آن ها چه بود که خداوند، این عذاب را بر آن ها قرار داد؟

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: اما آن زن که به مو آویزان بود، موی خود را از مردان نمی‌پوشاند.

اما آن که به زبان آویزان بود، شوهر خود را اذیت می‌کرد.

اما آن که به سینه‌ها آویزان بود، از تمکین به شوهر در بستر خودداری می‌کرد.

اما آن که به دو پا آویزان بود، بدون اجازه شوهر از خانه خارج می‌شد.

اما آن که گوشت بدن خود را می‌خورد، بدن خود را برای مردم زینت می‌کرد.

اما آن که دو دستش به پاهایش بسته و مارها و عقرب ها بر او حمله ور بودند، زنی بود که درست شست و شو نمی‌کرد،

لباس هایش کثیف و از جنابت و حیض، غسل نمی‌کرد و نظافت نداشت و به نماز اهمیت نمی‌داد.

اما آن که کر و لال بود، زنی بود که از زنا فرزند می‌آورد و آن را به گردن شوهر می‌نهاد.

اما آن که گوشت او را با قیچی‌ها می‌چیدند (یا خودش گوشت خود را با قیچی می‌چید)، زنی بود که خود را بر مردان عرضه می‌کرد.

اما آن که صورت و بدنش آتش گرفته بود و اندرون خود را می‌خورد، زنی بود که برای زنا واسطه می‌شد.

اما آن که به صورت سگ بود و آتش از پشت او داخل و از دهانش خارج می‌شد، زنی بود آواز خوان و نوحه‌گر و حسود.

سپس حضرت فرمود: وای به حال زنی که شوهرش را خمشگین کند و خوشا به حال زنی که شوهرش از او راضی باشد.[1]

۱ -عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج۲ص۹تا۱۱.

جزای نیکی

۱۵. حضرت رضا علیه‌السلام فرمود:

مردی از بنی اسرائیل، یکی از اقوام خود را کشت و جسد او را در راه برترین نواده بنی‌اسرائیل انداخت و سپس خودش خونخواهی نمود.

مردم به موسی علیه‌السلام گفتند: فلان خانواده، فلانی را کشته‌اند، بگو قاتل کیست؟

موسی علیه‌السلام فرمود: یک گاو بیاورید، آن ها ـ همچنان که قرآن حکایت می‌کند ـ گفتند: آیا ما را مسخره می‌کنی؟ فرمود: به خدا پناه می‌برم از نادانان باشم، اگر آن ها یک گاو – هرگونه که بود – می‌آوردند کافی بود ولی سخت گرفتند و خداوند نیز (کار را) بر آن ها سخت کرد. گفتند: از خدایت بخواه که این گاو چگونه باشد؟ فرمود: خداوند می‌فرماید: گاوی باشد نه کوچک و نه بزرگ بلکه متوسط. اگر آن ها هر گاوی را می‌آوردند – متوسط – کافی بود ولی سخت گرفتند و خداوند نیز کار را بر آن ها سخت کرد، گفتند: از خدایت بخواه که رنگ آن را معین کند، فرمود: خداوند می‌فرماید: گاوی است زرد که رنگ آن بیننده را شاد می‌کند، اگر این‌ها هر گاو – زرد متوسطی – می‌آوردند کافی بود ولی سخت گرفتند و خداوند بر آن ها سخت کرد و گفتند: از خدایت بخواه توضیح دهد که این گاو چگونه باشد، زیرا برای ما مشتبه است، فرمود: خداوند می‌فرماید: گاوی که نه رام است که زمین را شخم زند و نه آبیاری زراعت کند مُسَلَّمَةٌ لَاشِيَةَ فيهما گفتند: الان، حق را آوردی، دنبال آن رفتند و نزد جوانی

از بنی اسرائیل یافتند و او گفت: من آن را نمی‌فروشم جز به آن که پوست آن را پر از طلا کنید، آن ها در این مورد از موسی علیه‌السلام پرسیدند، فرمود: او حق دارد و می‌توانید بخرید، از او خریدند و گاو را آوردند و به دستور موسی ذبح کردند. سپس دستور داد دُم آن را به آن مرده زدند و او زنده شد و گفت: ای پیامبر خدا، پسر عمویم مرا کشته نه آن که متهم است.

حضرت موسی علیه‌السلام به برخی از یارانش فرمود: آن گاو جریانی دارد. پرسیدند: چیست؟ فرمود: جوانی از بنی اسرائیل نسبت به پدرش مهربان بود، گاوی قبیح خرید و نزد پدر آمد، دید که کلیدها زیر سر پدر است دوست نداشت پدر را بیدار کند، لذا از آن معامله صرفنظر کرد، وقتی پدر از خواب برخاست و خبردار شد به او گفت: احسنت، گاو ماده‌ای را به او داد و گفت: این به جای آن که از دست تو رفت. حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: ببینید که نیکی، اهل خود را به کجا می‌رساند.[1](زیرا همین گاو بود که با قیمت گزاف فروخته شد، و در حقیقت، خیر دنیا و آخرت را با نیکی به پدر به دست آورد و تو گویی قضای الهی نیز با بهانه‌گیری مردم بر این شد که این جوان نیکوکار به جزای خود در دنیا برسد.)

---

۱ ۱ – عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، ج ۲،ص ۱۳.

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِي بنِ مُوسَى الرِّضَا المُرتَضَى اَلامَام التَّقِي النَّقِي وَ حُجَّتَکَ عَلَى مَن فَوقَ الاَرض وَ مَن تَحتَ الثَّرَى اَلصِّدِيق الشَّهِيد صَلاَةً كَثِيرَةً تَامَةً زَاكِيةً مُتَواصِلَةً مُتَوَاتِرَةً مُتَرَادِفَةً كَافضَلِ مَا صَلَّيتَ عَلَى اَحَدٍ مِن اَولِيائِکَ.



مجموعه کتاب های ره توشه:

آستان دوست
آیین محبت
باران فضیلت
برهان قاطع
پیروز حقیقی
جلوه وصال
حکایت آفتاب
خورشید شب
در دامان مهر
شرح بی نهایت
صحیفه ی صحت
نشانی بهشت